

مكاتب حضرة عبد البهاء - الجزء الثاني

ص ٢

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى قد حرّك أفلاك الذوات بحركة جذب  
صمدانيته و قد موّج ابجر الكينونات بما هبّت  
و فاحت عليها من ارياح عزّ فردانيته و قد طرّز الواح  
الوجود بالنقطة التى اندرجت و اندمجت فيها  
الحروفات و الكلمات و اقمصها الطراز الاوليّة بما  
سبقت الممكنات فى الوجود و قابلت الفيوضات  
و التجليات قبل كلّ شئ عن الحضرة الاحديّة و البسها

القميص الآخريّة بما كانت مكمل الكلمات اللاهوتيّة  
 و منتهى كلمة التوحيد فى الجبروت الاثباتيّة و جعلها  
 مبدء الكلمات التامّات بما ظهرت و برزت عنها الحقائق  
 و الاعيان فى الملكوت البدئيّة و قدرها مرجع كلّ  
 شئ بما رجعت اليها الحروفات العالية و دارت الدائرة  
 حول نفسها و ظهرت الاوليّة و الآخريّة فى القميص  
 الواحديّة و اتّحدت الظاهريّة و الباطنيّة فى النقطة  
 الاحديّة و انكشف جمال هذه الآية الفرقانيّة فى  
 المرآت الكينوتية هو الاوّل و الآخر و الظاهر  
 و الباطن و انا لله و انا اليه راجعون  
 و اصلّى و اسلم على اوّل جوهر قام به كلّ الشئون  
 الجوهريّة فى ملكوت الاسماء و الصفات و على اوّل نور  
 استنارت به زجاجة القلوب عند تجلّى الذات و اوّل نفس  
 هاج من مهبّ عناية الله و احيى به هياكل التوحيد  
 و حقائق التجريد من لطائف المجرّدات و آله الذين  
 بهم اشتعلت سراج المعرفة فى قلوب العاشقين و كانوا

فی سماء العلم شمساً لائحات و فی حقهم نزلت الآیات  
المحکمات و الکلمات التامات من لدی الله خالق  
الارضین و السموات

و بعد بر ناظر این کلمات و واقف این اشارات  
معلوم و مشهود بوده نظر بخواهش و طلب سالک مسالک  
هدایت و بنده حلقه بگوش شاه ولایت و طالب اسرار  
غیبیه الهیه و واقف اشارات خفیه ربانیه محبّ خاندان  
و اهل بیت حضرت مصطفی و دوست درویشان و منظور  
نظر ایشان متوسّل بعروة الله الوثقی و السبب الاقوی  
علی شوکت پاشا ولد مرحوم آغا حسین پاشا وفقه الله  
لما یشاء این درویش اراده نموده که شرح مختصری  
و تفسیر موجز و مفیدی بحدیث قدسی مشهور که  
"كنت كنزاً مخفياً فأحببت ان أعرف فخلقت الخلق  
لأعرف" مرقوم دارد اگر چه در صدف هر کلمه  
از این نغمه الهیه و رنه ربانیه لئالی علم مکنون ما لانهایه  
مستور گشته و در اوعیه هر حرفی از آن بحور معانی

غیر متناهیة مخزون گردیده ولکن رشحی از آن بحر  
 موج و قطره از آن یمّ نظر بخواهش دوستان مترشح  
 میگردد و امیدواریم که در شرح این کلمات قدسیّه  
 و اشارات لاهوتیّه تأییدات خفیّه حضرت ربّ العزّه  
 شامل گردد و اعانت و رحمت مکنونه او ظاهر شود  
 و اّنه لهو الملك المستعان. و در کنائز مستوره و خزائن  
 مخفیّه این کلمات لاهوتیّه اسرار خلیقه و علّت خلق  
 موجودات و بعث ممکنات مخزون و مکنون گشته  
 بدان ای طائر گلشن توحید و ای عندلیب بستان  
 تجرید که در معرفت این حدیث "کنت کنزاً مخفياً  
 فاحببت ان أعرف فخلقت الخلق لا عرف" بمعرفت  
 چهار مقام احتیاج است و این حدیث در لسان خواصّ  
 و عوام جمیعاً مذکور است و در کلّ صحائف و کتب  
 مسطور. و اما معرفت چهار مقام اوّل کنز مخفی است  
 و ثانی مقامات و مراتب محبّت و ثالث مقام  
 خلقت و امثال آن و رابع مقام معرفت

بدانکه در عرف صوفیّه مذکور است که غیب هویت  
در مرتبه احدیّت جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بی اسم  
و صفت مشهور است زیرا اسماء حقّ مرایاء صفاتست  
و صفات حقّ در مرتبه احدیّه عین ذات حقّند بدون  
شائبه تفاوت و امتیاز بقسمی که سلطان عرصه علم و حکمت  
و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه  
التحیّٰه و الثناء میفرماید "کمال التوحید نفی الصفات  
عنه" بلی اسماء و صفات ذاتیّه ثبوتیّه از ذات حقّ  
در هیچ رتبه سلب نگردد و لکن در آن مقام اسماء  
و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بی جهت  
ممتاز نیستند و حقائق شئون الهیّه بعضی از بعضی و از آن  
ذات غیر متعیّن ممتاز و تفصیل نگردیده نه علماً و نه عیناً  
مثلاً ما بین اسم علیم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر و این  
صفات ذاتیّه از ذات و حقائق و اعیانی که قابل و منفعلند  
از این اسماء و صفات فرقی آشکار نگشته بلکه اعیان  
و حقائق و ماهیّات اشیاء در این رتبه عزّ احدیّه شئوناتی

هستند مر ذات را بدون شائبه غیریت از کمال وحدت و فنا و ذات احدیت را در این رتبه اکبر که میفرماید "کان الله و لم یکن معه من شیء" بکنز المخفی و غیب الهویة و صرف الاحدیة و ذات بحت و لا تعیین صرف و غیب الغیوب و غیب الاوّل و مجهول المطلق و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء دیگر تعبیر نموده‌اند. دیگر ذکر مقصود و ملاحظه که نموده‌اند در هر کدام از این تعبیرات سبب تطویل کلام گردد. باری مثالی از برای این مقام ذکر نمائیم تا مشهود و معلوم گردد حقیقت این رتبه و مقام اگر چه از برای آن ذات احدیت بهیچوجه مثل نتوان زد زیرا از عقول و ادراک برتر و از تشبیه و تمثیل اعظمتر است در تصوّر ذات او را گنج کو تا در آید در تصوّر مثل او چنانچه میفرماید "لیس کمثله شیء" و دلایل بسیار و برهان بیشمار بر این مطلب هست ولکن از برای آنکه شاید نفحه از روائح قدس احدیت و نسیمی

از رضوان حکمت و معرفت بر مشام سالکین سبیل  
 هدایت و طالبین اسرار حقیقت بوزد و اطیار عقول  
 و ادراک از آشیان حیرت و سرگردانی بر پرد لهذا

خمر حیوان اسرار حقائق و معارف را در جام منیر تشبیه

و کأس رقیق تمثیل بر تشنگان بادیه حیرت بنوشانند مثلاً

در نقطه ملاحظه فرمائید و بحروفات و کلمات که چگونه

در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی

و مکنونند بقسمی که بهیچوجه آثار وجود از حروف

و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه

بلکه محو صرف و فانی بختند و وجودی جز ذات نقطه

موجود نه بهم چنین اسماء و صفات الهیّه و شئونات

ذاتیّه در مرتبه احدیّه فانی صرف و محو بختند بقسمی که نه

رائحه وجود عینی استشمام نموده‌اند و نه علمی و این

نقطه اصلیّه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او

مندرج و مندمج بوده و از او ظاهر گشته چنانچه بدر

منیر افلاک علم و معرفت و نقطه و مرکز دائره ولایت

اسد الله الغالب (علیّ بن ابی طالب) علیه التحیّة و الشاء  
میفرماید "کلّ" ما فی التوراة و الانجیل و الزبور موجود  
فی القرآن و کلّ ما فی القران فی الفاتحة و کلّ ما فی الفاتحة  
فی البسملة و کلّ ما فی البسملة فی الباء و کلّ ما فی الباء فی  
النقطة و انا النقطة" و هم چنین در احد ملاحظه فرمائید  
که جمیع اعداد از او ظاهر و خود داخل عدد نیست  
چه که مبدء جمیع اعداد احد است و اوّل تعین و ظهور  
احد واحد است و از واحد جمیع اعداد موجود شود  
حال این اعداد در احد بکمال بساطت و وحدت منطوی  
بودند و کنز مخفی کلّ اعداد بود و از او ظاهر شدند  
پس ملاحظه فرمائید که با وجود آنکه از نقطه جمیع  
حروفات و کلمات ظاهر و از احد کلّ اعداد مشهود  
نه نقطه اوّلیه از مقامات علوّ خود تنزل نموده و نه احد  
از مراتب تقدیس باز مانده. باری این مقام کنز  
مخفی است که در لسان طایران گلزار توحید و عندلیبان  
گلشن تجرید مشهور و مذکور است و چون در غیب



هویت حرکت حییه و میل ذاتی کمال جلاء و استجلاء  
 اقتضاء نموده و کمال جلاء در نزد بعضی از عارفین ظهور  
 حقّ است سبحانه بنفس خود بصور اعیان و استجلاء  
 مشاهده جمال مطلق است تجلیات جمال خویشتن را  
 در مرایاء حقائق و اعیان لهذا شئونات ذاتیه  
 بواسطه فیض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت  
 علم ظاهر گشته و این اوّل ظهور حقّ است از کنز مخفی  
 در حضرت علم و از این ظهور اعیان ثابت به بوجود علمی  
 موجود شدند و هر کدام علی ما هو علیه در مرات علم  
 الهی از هم ممتاز گشتند و این مرتبه ثانویه مرتب است  
 بر مرتبه اولیه که غیب احدیتست و این مرتبه را بغیب  
 ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابت به تعبیر نموده‌اند  
 و اعیان ثابت به صور علمیه الهیه هستند که رائج وجود  
 استشمام نموده‌اند و لکن بوجود علمی موجود شدند  
 و از هم ممتاز گشته‌اند و این مرتبه ثانویه نیز بکنز مخفی  
 تعبیر گردد زیرا که اعیان و حقائق که معلومات حقّند

در مرآت علم نیز بکمال خفا و بساطت و وحدت در ذات  
مندمج و مندرجند چه اگر بنحو تکثر بودند خارج از دو  
قسم نبود یا از اجزائی بودند مر ذات را یا نه در صورت  
اجزاء ترکیب لازم آید در ذات حقّ و ترکیب مستلزم  
احتیاج است زیرا در وجود محتاج باجزاست و احتیاج  
شأن ممکن است و حقّ سبحانه غنی بالذات است  
و در صورت غیر اجزاء قدیم است یا حادث اگر قدیم است  
تعدّد قدماء لازم آید و اگر حادث است این نیز  
باطل است زیرا علم از صفات قدیم است و علم  
بی معلوم ممکن نبود پس این معلومات لم یزل در مرآت  
علم الهی موجود بوده و گذشته از این لازم آید که ذات  
محلّ حوادث گردد و این نیز باطل است ولکن  
بعضی از عارفین رموز غیبیه و واقفین اسرار خفیه الهیه  
که چشم از حدودات تشبیه و تمثیل عوالم کثرت  
بر دوختند و حجابات نورانیّه را بنار موقده ربّانیّه  
بسوختند و بیصر حدید و نظر دقیق در مقامات توحید

ملاحظه نمودند جمیع اعیان و ماهیّات و حقائق و قابلیّات را از ساحت قدس حضرت علم که عین ذات حقّ است بعید دانند ان شاء الله در بیان مراتب و اقسام خلقت مجملاً در همین رساله ذکر خواهد شد باری این مرتبه و مقام کنز مخفی است که مذکور شد و چون آن غیب هوّیه بذاته لذاته تجلّی فرمود و بنفسه لنفسه ظهور نمود شاهد محبّت که در سراق ذات احدیّت پرده نشین گشته جمال ظهور گشود و رخ بنمود.

بدان ای مخمور باده عشق و محبّت الهی و سرمست جام منیر جذب و خلّت ربّانی که مقام عشق و محبّت فوق عالم احصا و بیان طائر است و طائران عقول و افکار از ادراکش قاصر و واقفان اسرار خفیّه و عارفان رموز احدیّه بیک جهة از حقیقت این لطیفه ربّانیّه و دقیقه صمدانیّه دم نزدند و لب نگشودند زیرا عشق و محبّتی که در ذات حقّ قبل از ظهور شعونات ذاتیّه از مرتبه احدیّت در مرتبه اعیان علم افراخته و غیب هوّیت

بجمال خود در نفس خود نرد محبت باخته که مبدء جمیع  
 عشقها و شوقها و سرمایه همه محبتها و شورها شد آن عشق  
 و محبت عین ذات حقّ بوده خارج و زاید بر ذات نبوده  
 و ذات حقّ لم یزل غیر معروف و غیر موصوف بوده  
 و ادراک هیچ مدرکی بمعرفت حقیقت و کنه او پی  
 نبرده و اگر طیور عقول و افکار دهرهای بی حد  
 و شمار در هوای معرفت آن ذات احدیت پرواز نمایند  
 شیری طیّ نمایند.

بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا  
 و عشق و محبتی که از تجلیات و فیوضات این محبت غیبیه  
 الهیه در دل و جان عاشقان جمال ذوالجلال آتش افروخته  
 و جمیع سبحات و حجابات را بتابش و رخششی سوخته  
 بقسمی که از حقائق این مخموران باده الست و این  
 مدهوشان می پرست جز ذکر دوست باقی نگذاشته  
 و علم قدرت و عزّت "اذا جاء الحقّ زهق الباطل"  
 بر اتلال وجود این اضلال فانی افراشته تا نفسی از این

جام روح بخش الهی ننوشد لذتش نداند و تا قلبی باین  
 نار موقده ربّانی نیفروزد تصوّرش نتواند "من لم  
 يذق لم يدر" البتّه طیور عقول و افکاری که از اسفل  
 درکات ملک پرواز نموده چگونه در جوّ سماء ملکوت  
 و فضای جان فزای لاهوت طیران نمایند مگر آنکه  
 بدائع رحمت الهی و لوازم مکرمات سبحانی او را احاطه  
 نماید و بجنّاح عزّ توحید در ریاض قدس تجرید پرواز  
 نماید تا بر این کوثر عذب فرات وارد گردد و از این  
 چشمه حیات بنوشد و ازین فواکه جنّت قدسیّه  
 مرزوق شود ولکن بعضی از متغمّسین بجر معانی  
 و راکبین فلك حکمت لدنی ربّانی شوقاً للطالبین و جذباً  
 للسالكین رشحی از طمطام معانی و طفحی از غمام معرفت  
 سبحانی در مراتب و مقامات محبّت بیان نموده‌اند  
 و دُرّ علم و حکمت را بالماس تبیان سفته‌اند و مراتب  
 محبّت را بر چهار مرتبه معین نموده‌اند و این عبد در این  
 رساله پنج رتبه ذکر نموده اگر چه در نزد این ذره فانی

بنظری مراتب محبت بی حد و شمار است و بنظری در قمیص وحدت آشکار است زیرا اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب و مقاماتست چه در هر عالمی از عوالم و مرتبه از مراتب مغناطیس احدیه مشهود است که جذب حقائق کلّ شیء و کشش رقائک کینونات در قبضه اقتدار اوست و آن مغناطیس احدیه مقام محبت و خلّت است اگر عوالم و مراتب را انتها و شماری ممکن بود مراتب محبت هم بمقامات معدوده و مراتب محدوده معین گردد و از همین جهت که اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب است نه ذات و حقیقت لهذا اگر بنظر دقیق نظر نمائی و بصر را از ملاحظه اعداد و کثرت بیوشانی و بمنظر اکبر وحدت نظر نمایی و از مفاز مهلك تحدید بشاطی بحر توحید وارد گردی دیگر قلم امکان را قدرت نه که در این مقام روحانی رقم کشد و لسان عالم فانی را جرئت و جسارت نه که از این مرتبه ربّانی دم زند

باری بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان حقیقت  
 محبت بدین نغمه الهی و بدین رتبه صمدانی ترّتی نموده‌اند  
 که محبت میل حقیقی است بجمال خود جمعاً و تفصیلاً  
 و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع بجمع بود  
 و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را بذات خود  
 بدون توسط مجالی و مرایاء کائنات و این تجلی و ظهور  
 ذات است در نفس ذات چنانچه حقائق عاشقین در کتم  
 عدم مستور لکن ذات احدیت علم عشق و محبت  
 افراخته و اعیان مجتذبین در سراق هویت مخفی لکن  
 معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نزد محبت باخته  
 و یا از جمع بتفصیل است چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر  
 بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن غیب  
 احدیه در مرایای مصقوله و مجالی قدسیّه ملاحظه عکس  
 طلعت بی مثال خود فرماید و یا از تفصیل بتفصیل چنانچه  
 اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایاء  
 حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح

الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که میفرماید "سنریهم آیاتنا فی الآفاق" که مقام علم الیقین است.

و بدانکه بر عاشقان جمال بی مثال و مجذوبان حضرت ذوالجلال در بعضی از اوقات بحسب المجالی و المرایا تجلی گردد چنانچه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام لمعان و بوارق تجلیات غیب احدیت را در شجره لا شرقیة و لا غربیة مشاهده نمود و ندای روح بخش ذات هوّیه را از آن نار موقده ربّانیه استماع فرمود و از این ندای جانفزای الهی و تجلیات انوار فجر ربّانی در قلب مبارکش سراج محبّت و مصباح خلّت و مودّت بر افروخت و حجابات غیریت و کثرت را بین المظهر و المظهر بسوخت چنانچه سلطان سریر عزّت و ملیک عرصه ولایت حضرت امام حسن علیه التّحیة و الثناء در این مقام میفرماید

"و عندی جوهر علم لو ابوح به لقیل لی هذا یعبد الوثنا" —



و غمام فائض ابن فارض گفته

"و کلّ ملیح حسنه من جماها معار له بل حسن کلّ ملیحة"

بعضی از عارفین اینمقام را بعشق مجازی تعبیر نموده‌اند

لکن نه چنان است بلکه عشق مجازی شبیح و صورت

این مقام است زیرا اینمقام از سازج تجرید و لطائف

توحید است و در عرف عاشقین و عارفین بتوحید

شهودی تعبیر شده چنانچه حکایت کنند که عارفی

بدیده صافی در عوالم ملک و ملکوت نظر میکرد

و از گورستانی گذر مینمود سائلی پرسید که چه میکنی

گفت غیر آنچه مردم میکنند زیرا مردم خدا را

جویند و نیابند و من غیر خدا را جویم و نیام و یا آن میل

و محبت از مقام تفصیل بجمع است و آن مشاهده و محبت

عاشقین و مجتذبین است جمال آن ذات احدیت و معشوق

حقیقت را لکن منزّه از غبار تیره و سائل و وسائط

و مبرّا از کدورت مجالی و مرایا و سالکین در اینمقام

از کثرات وجود بواحد حقیقی ناظر گردند و چنان

در تجلیات جمال قدیم و در اشراقات آفتاب طلعت محبوب  
 جمیل محو و مستغرق گردند که از کائنات بی‌خبر شوند  
 و از ممکنات سفر کنند تا در فضای جانفزای لقاء جمال  
 ذات احدیت مقرر گزینند از قطره فانی بی‌حرف باقی راجع  
 گردند و سراج تحدید خاموش نمایند و مشعل توحید  
 بر افروزند و چشم از مشاهده اشراقات و تجلیات شمس  
 حقیقت در خاک پاک نمایند و در خورشید افلاک نگرند  
 و نظر را از ملاحظه بدر عالمتاب در جسم آب منقطع  
 نمایند و قمر منیر را در سماء رفیع بانوار بی‌حد و حساب  
 مشاهده فرمایند و این مقامی است که میفرماید "انّی  
 وجّهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً  
 و ما أنا من المشرکین" این رتبه چهارم از محبت بود  
 اما رتبه پنجم از محبت آن میل روحانی و محبت وجدانی  
 عاشقان جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود  
 و این مقام و مرتبه از محبت از جمع بجمع حکایت نماید  
 زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربّانی

موجود گشته حقائق ملکوتی و ماهیات جبروتی را  
 از این رائحه رضوان احدیت و نفحه گلشن هویت  
 نصیبی نه و نفوس مقیده و ارواح محدوده را از این  
 مائده قدسیه بهره نه. و در این مقام تجلیات غنای بحت  
 و استغناء بات از سلطان احدیه در حقائق سلاطین ممالک  
 توحید تجلی گردد و غنای حقیقی و دولت دائمی "یوم یغنی  
 الله کلاً من سعته" در این مرتبه اعزّ اعلی رخ گشاید  
 و سالک در این مقام از بادیه محو و سرگردانی بر شاطی  
 بحر بیکران و قلزم بی پایان "و فی انفسکم افلا تبصرون"  
 و در گلستان حقیقت و بوستان هدایت "اقرأ کتابک  
 کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً" داخل شود و لمعات  
 تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند  
 و روائح رضوان حقیقت را از ریاض توحید و گلشن  
 تجرید که در قلب میروکش سرسبز و خرّم گشته ساطع  
 یابد از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر  
 کلی و مسکنت واقعی بر غنای حقیقی و ثروت دائمی

ابدی رسد جمیع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بیند  
و جمیع صفات را از مطلع ذاتش باهر یابد جمال خود را  
در جمال حقّ فانی نگردد و جمال حقّ را در جمال خود باقی  
یابد چنانچه شمس فلک توحید و بدر سماء تفرید حضرت  
خاتم النبیین صلی الله علیه و سلّم در عروج معارج احدیّه  
از مزمار ندای جانفزای معشوق حقیقت و غیب هویت  
تغنی "قف یا محمد انت الحبيب و انت المحبوب" استماع نمود  
و در گلزار ملك و ملکوت و گلستان حقیقت و لاهوت  
بدین نغمه الهی تغنی فرمود که "لی مع الله حالات هو انا  
و انا هو الا هو هو و انا انا" و در این مقام ستاره هستی  
و وجود مقید در مغرب نیستی و فنا متواری گردد و آفتاب  
هستی مطلق از فجر احدیت بی نقاب سر بر آرد و طلوع  
فرماید و اتحاد ساقی و شراب و شارب آشکار گردد  
فنعم ما قال

روح دل کو مست جام قدسی است

خود می و خود ساغر و خود ساقی است

باری این مقام اعظم اکبر در مرتبه اوّلیه مختصّ است  
 بشموس حقیقت که از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را  
 طلوع و غروبی نه و در مغرب ربّانی غروب نمودند  
 و غروبشان را افولی و نزولی نه بلکه لم یزل از صبح  
 الهی انوار جمالشان بر هیاکل توحید لائح و رخشنده است  
 و لایزال در وسط الزوال خورشید طلعتشان بر حقائق  
 تجرید روح بخشنده ولکن تجلیات این مقام از این  
 شمس لائحات در مرایاء حقائق سالکین و طالبین  
 تجلی فرموده چنانچه اگر مرآت قلوب از کدورات  
 عوالم کثرت و حدود ممتاز گردد تجلیات این مقام در او  
 منطبع آید و اگر زجاجه نفوس و مشکوة صدور  
 بقوّت نفوس قدسیّه صافی و رقیق شود سراج فیوضات  
 الهیه در او مشتعل گردد. باری ای سالک سبیل  
 هدایت نظر را دقیق نما و بصر را رقیق فرما تا در این  
 پنج رتبه از مراتب محبّت که ذکر شد جمیع مقامات  
 محبّت را که در کلّ عوالم جمع و تفصیل و جمع جمع و تفصیل

تفصیل مندمج و مندرج است ادراك فرمائی و همچنين بعضی از واقفین اشارات قدسیّه بر آنند که محبت حقّ عباد ظهور تجلیات الوهیت و ابقاء صفات لاهوتیت است در هیاکل و مجالی ناسوتیّه و محبت عبد بحقّ انعدام هستی و افناء صفات ناسوتی است در بقاء لاهوتیّه و ظهورات الوهیّه چنانچه گفته‌اند که "محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة و محبة العبد لله افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة" و بهمین دو رتبه اختصار نموده‌اند و نسبت محبت بحضرت ربّ العزة حقیقت دانند ولكن نسبتش را بعبد مجازی دانند زیرا محبت حقّ اصل است و سبقت داشته بر محبت عباد چنانچه در آیه مبارکه میفرماید "فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه" باری این طیر فانی اگر تا قیام الساعة در گلستان عشق بر شاخسار شوق بیدایع نغمات روحانی تغنی نماید مراتب و مقامات آن اتمام نپذیرد و بآخر نرسد لهذا بدین چند کلمه اختصار نمودیم و اما مقام خلقت

بدانکه مخلوقات بر چند قسمند قسمی خلق ارحام است  
 که در ارحام خلق شوند و قسمی خلق الساعه است  
 که بنفسه متکون گردند چون حیوانات که در اثمار  
 تولید یابند و قسمی در بیضه موجود شوند و این اقسام  
 خلقت اجسام است ولکن خلق باطنیه الهیه و بعث  
 خفیه ربانیه خلقی دیگر و بعثی دیگر است و آن خلق  
 ارواح قدسیه است در هیاکل موحدین و در افئده  
 عارفین و خلق اعیان و حقائق است در ملکوت سموات  
 و ارضین اگر چه بعضی از عارفین اعیان و قابلیتات  
 و حقائق و ماهیات را مجعول و مخلوق ندانند بچند دلیل  
 اول آنکه گفته اند که شأن مخلوقات و مجعولات  
 حدوث است و حادث آن است که نبوده بعد بوجود آید  
 و این حقائق و اعیان لم یزل در مرآت علم حضرت  
 ربّ العزّه موجود و ثابت بوده چه که علم بی معلوم  
 ممکن نشود و علم از صفات ذاتیه است که عین ذاتست  
 و قدیم است پس اگر گوئیم که این حقائق و قابلیتات

حادث است استغفر الله معتقد بجهل در ذات واجب الوجود شده‌ایم چه وجود علم منوط بوجود معلومات است و اگر معلومات حادث بود لازم آید که از ذات حقّ قبل از خلق معلومات سلب علم گردد و این کفری است صراح و ثانی آنکه بدلائل عقلیه و نقلیه ثابت و مبرهن است که جبر باطل و در آفرینش حقّ باید جور و اجبار نمود و عدالت کلیّه الهیه را ثابت کرد چه اگر گوئیم حقّ سبحانه کینونتی را بر سعادت و کینونتی را بر شقاوت خلق نمود اکراه و اجبار در خلقت لازم آید و حال آنکه جعل و خلق ممکنات نسبت بآن سلطان وجود یکسان است چنانچه میفرماید "ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت" و همچنین "و ما خلقکم و ما بعثکم الاّ کنفس واحده" و چون ثابت است که حضرت ربّ العزّة موجودات و ممکنات را بطریق اجبار و اکراه خلق نموده پس باید بآنچه مقتضای قابلیت ایشان است خلق فرماید تا خللی در عدل کلی



الهی و مقام اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه راه نیابد در اینصورت  
 جائز ننموده و نیست که قابلیت موجود است و ماهیّات  
 ممکنات معدوم بوده و بعد موجود شدند و آنچه مقتضای  
 ذاتی ایشان است از سعادت و شقاوت طلب نمایند زیرا  
 در اینصورت این ماهیّات و قابلیتات شیء نبوده بلکه  
 عدم صرف بوده چگونه وجود را قابلند و عدم را قابلیت  
 وجود نبود چه که اتّصاف شی بنقیض خود ممکن نبود  
 پس باین دلائل عقلیه این حقائق که گاهی تعبیر از آن  
 بماهیّات و قابلیتات و اعیان نمایند لم یزل بوجود علمی  
 موجود و در مرآت ذات حقّ بنحو بساطت و وحدت  
 مندمج و مندرج بوده نه بنحو تکثر چه وجود کثرت  
 در ذات واجب الوجود نقص است بدلائلی که از پیش  
 گذشت ولکن بعضی از واقفین اشارات خفیه  
 و متعارجین معارج احدیه بر آنند که حقائق و قابلیتات  
 مخلوق و معمولند و اعیان و ماهیّات حادث و معلول  
 و رائحه از روائح قدس لا اولیه استشمام ننموده‌اند و نسیمی

از ریاض عزّ قدم استنشاق نکرده‌اند و در رضوان  
توحید بر اغصان تجرید و افنان تفرید بدین نغمه لاهوتی  
و رنّه ملکوتی در کشف اشکالات و رفع محذوراتی  
که از پیش گذشت در تعلق علم بمعلومات تغنی نموده‌اند  
و بچند دلائل متقنه و براهین محکمه در اینکه علم الهی  
مستلزم و تابع معلومات نیست تمسّک و تشبّث جسته  
دلیل اوّل آنکه استدلال نموده‌اند بر اینکه صفات  
و اسماء ذاتیه ثبوتیه از علیم و بصیر و سمیع و سائر صفات  
ذاتیه در عالم احدیه عین ذات حقّ است بدون شائبه  
غیریّت و امتیاز بین الصفات و الذات بقسمی  
که در مرتبه ذات علمی غیر از ذات نه و ذاتی دون علم نه  
بلکه در آن مرتبه علم عین ذات و ذات عین سمع و سمع  
عین بصر و بصر عین حیات و حیات عین ذات است  
چنانچه در کتب شیخ اکبر از فتوحات و فصوص  
اشاره باین مطلب بلند اعلی بسیار است و این اطلاقات  
متعدّده متکثره بر آن ذات احدیّت از سمیع و بصیر

و علیم تعبیرات کمالیه و عنوانات شیء واحد است و الا  
 در آن مرتبه اکبر اعظم صفاتی غیر ذات موجود نه  
 چنانچه پادشاه عرصه ولایت و عنقاء مشرق علم و حکمت  
 حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میفرماید  
 "کمال التوحید نفی الصفات عنه" چه اگر در بین  
 صفات و آن ذات احدیت فرقی آشکار و امتیازی نمودار  
 بود خارج از دو جهت نبود یا جزء ذات بودند یا خارج  
 از ذات در صورت اجزاء ترکیب لازم آید و آن نیز  
 بدلائل عقلیه و نقلیه باطل است و در صورت غیر اجزاء  
 تعدد قدماء لازم آید و آن نیز بدلائل عقلیه و نقلیه  
 باطل است پس ثابت و مبرهن گشت که جمیع  
 صفات ثبوتیه عین ذات احدیت است بدون امتیاز  
 و اختلاف واحدی بکنه ذات او پی نبرده و حقیقت آن  
 جوهر الجواهر را درک ننموده لم یزل در علو تقدیس  
 و سمو تسبیح خود منزّه از ادراک موجودات و مقدّس  
 از احاطه عقول ممکنات بوده چنانچه شمس سماء تفرید

و شمع شبستان توحید خلاصه‌المرسلین خاتم النبیین صلی  
 الله علیه و سلم در مقام معرفت آن ذات احدیت بنغمه  
 "ما عرفناك حقّ معرفتك" در فضای ملك و ملكوت  
 تغنی نموده‌اند و برنّه "ربّ زدنی فیک تحیراً" بر اغصان  
 شجره وجود ترنی فرموده‌اند زیرا علم بھر شی احاطه  
 بآن شی است تا نفسی بر شی احاطه ننماید حقیقت آن را  
 ادراك نکند چنانچه میفرماید "و لا یحیطون بشی من  
 علمه" و همچنین میفرماید "بل کذبوا بما لم یحیطوا  
 بعلمه" و این بسی واضح و آشکار است که هیچ  
 موجودی نتواند که احاطه بر آن ذات احدیت بنماید  
 پس چون ثابت گشت که معرفت ذات حقّ ممتنع  
 و محال است و معرفت علمی که عین ذات حقّ است  
 نیز ممتنع و محال است چه که بین ذات و صفات بهیچ  
 وجه من الوجوه فرقی موجود نه در اینصورت آن  
 علمی که عین ذات است هیچ نفسی بکنه او پی نبرده  
 و ادراك و تعقل نموده تا مطلع گردد و ملاحظه نماید

که علم حقّ باشیاء چگونه است مستدعی معلوماتست  
 یا نه و تابع حقائق و قابلیّات اشیاء است یا نه بلی در حیّز  
 امکان علم بی معلوم ممکن نگردد ولکن در ذات هیچ  
 نفسی ادراک نموده و در امتناع معرفت شئون و صفاتیکه  
 عین ذات حقّ است بلبل بستان تمجید و عندلیب  
 گلستان تجرید اسد الله الغالب (علیّ بن ابی طالب)  
 کرم الله وجهه باکمل بیان و افصح تبیان بیان نموده‌اند  
 و حقیقت این مطلب بلند اعلی را بچند کلمات لطیفه  
 مکشوف و عیان فرموده‌اند اینست بیان آنحضرت  
 که میفرماید "من سئل عن التوحید فهو جاهل و من  
 اجاب عنه فهو مشرک و من عرف التوحید فهو ملحد  
 و من لم يعرف التوحید فهو کافر" یعنی اگر نفسی  
 از توحیدیکه عین ذات احدیّت و غیب هویت است  
 سؤال نماید دلیل بر جهل آن سائل است زیرا سؤال  
 از شیء که ادراک آن ممتنع و محال است مدلّ بر جهل  
 و نادانی است و هر نفسی هم که این سؤال را جواب

گوید از برای آن واحد احد شريك و مانندی جسته  
 زیرا آنچه بعقل و ادراك خود تعقل و تصوّر نموده آن  
 صور خیالیّه و تصوّرات عقلیّه خود او است و آن غیب  
 الغیوب معروف هیچ نفسی و معلوم هیچ عالمی نگردد  
 پس آنچه ادراك و تصوّر نموده آن را شريك حضرت  
 حقّ سبحانه انگاشته و هر نفسی که ادّعی معرفت  
 توحیدی که عین ذات حقّ است نماید ملحد است  
 زیرا آنچه بعقل و ادراك خود شناخته و درك نموده آن  
 غیر ذات حقّ است پس در معرفت الحاد نموده است  
 و هر نفسیکه عارف بتوحید آن ذات یگانه نظر باثار  
 و افعال نکرد کافر است چنانچه اگر در ذرّات ملك  
 و ملکوت نظر نمائی جمیع را آیات مدلّه بر توحید آن  
 سلطان احدیّه ملاحظه کنی فاما دلیل ثانی بر اینکه  
 علم حقّ سبحانه و تعالی تابع معلومات نه آنکه گفته‌اند  
 بدلائلی که از پیش گذشت ثابت و مبرهن شد که علم  
 عین ذات حقّ است بدون شائبه تخالف و تغایر یعنی

ذات بتمامه علیم است و ذات بتمامه سمیع است و همچنین سائر صفات ذاتیه اگر چه بعضی از علماء گفتند که نه عین ذات است و نه خارج از ذات زیرا اگر گوئیم عین ذات است بدون امتیاز نفی علم لازم آید و این نقص است ولکن مقصود این نیست بلکه عوالم الهیه مالانهایه است و در هر عالم اسماء و صفات حکمی دارد در عالم احدیه عین ذات است و در عالم واحدیه ممتاز از ذات و این مراتب احدیه و عماد واحدیه و الوهیه لم یزل باقی و بر قرار بوده چنانچه شخصی در حضور یکی از اولیای الهی حدیث "کان الله و لم یکن معه من شیء" بر زبان راند چون آن واقف اسرار مکنونه استماع نمود فرمود "الان یکون بمثل ما قد کان" باری اگر علم حق سبحانه مستدعی و مستلزم معلومات و مقتضی قابلیات اشیاء بود ذات او مستدعی و مقتضی آنست و این باطل است زیرا طلب و اقتضاء مستلزم احتیاج است و احتیاج صفت ممکن است

نه واجب و حق سبحانه غنی بالذات است .  
و اما دلیل ثالث آنکه گفته‌اند که علم ممکن تابع  
و مقتضی معلوماتست و بدون معلوم ممتنع و محال است  
و اگر علم واجب نیز تابع و مستدعی معلومات بود آن  
نیز علم ممکن است و این واضح و ثابت است که آنچه  
در امکان است در حق محال است چه که بهیچ وجه  
مماثلت و مشابَهت و مجانست و موافقت ما بین خالق  
و مخلوق و وجوب و امکان و حق و خلق نبوده و نیست  
زیرا لم یزل صفت حق سبحانه قدرت و عزّت و غناء  
بجت بوده و شأن مخلوقات و ممکنات ذلّت و مسکنت  
و فقر صرف و آنچه صفات ذاتیه که از برای ممکنات  
و موجودات ثابت است آن جوهر الجواهر و حقیقه  
الحقائق در علو تنزیه و سمو تقدیس خود از آن صفات  
منزّه و مبراست در این صورت چه مناسبتی بین  
وجوب و امکان و حق و خلق بوده پس باین دلیل علم  
حق تابع معلومات نبوده و نیست زیرا علم ممکن



مستدعی آن است و اما دلیل رابع آنکه گفته‌اند  
اگر اعیان و قابلیت‌ات اشیاء در ذات حقّ موجودند عین  
ذات حقّند پس قابلیت‌ات و حقائق نیستند زیرا واضح  
و مبرهن است که عالم غیر معلوم است بلی عالم عین  
معلوم است و این علم شیء است بنفس خود و اما  
بغیر خود البتّه غیر معلوم است پس اگر این حقائق  
و اعیان عین ذات است بدون تکثّر و اختلاف پس  
معلومات نیستند چگونه طالب وجود باشند و حال  
آنکه ذات حقّ سبحانه موجود است و او را احتیاج  
علی‌حده نباشد بوجود باری باین دلائل که ذکر شد  
تمسک و تشبّث جسته و ثابت نموده‌اند که علم حقّ تابع  
معلومات نبوده تا نفسی معتقد بر این گردد که حقائق  
و اعیان مخلوق و مجعول نیستند چه که استدلال نموده‌اند  
که علم از صفات قدیم است و معلومات در حضرت علم  
ثابت و بوجود علمی موجود بوده‌اند و بقدم جعل  
تعلق نگیرد زیرا مجعول مستلزم حدوث است. خلاصه

مطلب آنکه در علم دو ملاحظه نموده‌اند يك ملاحظه  
 عینیت و حقیقت و دیگر ملاحظه فعلیت چنانچه از ذکر  
 علم علمیکه عین ذات حقّ است قصد کنند و یا علمیکه  
 تابع و متعلّق بمعلومات است اراده نمایند اول را قدیم  
 و عین ذات حقّ دانند و ثانی را حادث و عین اشیاء  
 ملاحظه نمایند و دلیل بسیاری بر این مطلب ذکر  
 نموده‌اند ولکن این رساله گنجایش ذکر ندارد.

باری از این جهت که علم متعلّق بمعلوماترا حادث دانند  
 معلومات را که حقائق و قابلیّات اشیاء است نیز حادث  
 و معول و مخلوق دانند و همچنین گفته‌اند که قابلیّات  
 و مقبولات در يك زمان موجود شدند و در یکحین  
 منجعل گردیده‌اند مثلاً گفته‌اند که جمیع اشیاء مرکّبند  
 از دو چیز یکی قابل و دیگری مقبول و مقصود از مقبول  
 مادّه و هیولا است و مراد از قابل هیئت و صورت  
 که آن مادّه را از حیّز لا تعین و اطلاق بتقیّد آورد  
 و از لا حدّ بعرضه حدود کشاند و بصورت مخصوصه

معینه متعین گرداند مثلاً در حروفات و کلمات ملاحظه نمائید که از دو شیء ترکیب شده‌اند یکی ماده که مرکب و مداد است و مقبول است و دیگری هیئت و صورت حروفات و کلمات است که قابلست حال این ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه در یکزمان خلق شدند اگر چه ماده کلّیه قبل از هیئت مخصوصه خلق شده است چنانچه مشهود است که قبل از وجود این صور و اشکال مخصوصه در خارج مرکب بوجود خارجی موجود بوده و بصورت معینه و هیئت مخصوصه متعین نگشته و لیاقت صور کلّ حروفات و استعداد و صلاحیت تشکیل بهیئت جمیع کلمات داشته منحصر و مخصوص بهیئت و صورتی معینه نبوده و همچنین هیئت و صورت کلّیه قبل از ماده مخصوصه موجود بوده چنانچه قبل از وجود ماده مخصوصه که مرکب و مداد باشد هیئت کلّیه و صورت کلّیه حروفات و کلمات در ذهن کاتب بوجود ذهنی موجود بوده ولکن هیئت کلّیه و ماده

کلیّه نیز با هم خلق شده زیرا ممکن نبوده و نیست

که شیء وجود خارجی داشته باشد و بهیئت

متصوّر نباشد زیرا ماده و هیولا در وجود محتاج

صورت است و هیئت و صورت در ظهور محتاج

ماده است چنانچه گفته‌اند

هیولا در بقا محتاج صورت

تشکل کرده صورت را گرفتار

و این دور باطل نیست و این را بمتصادقان و متضایفان

تعبیر نموده‌اند زیرا دور باطل آن است که شیء موقوف

بچیزی بود که آن موقوف باوست در یکرتبه یا دو رتبه

و چون مشهود شد که ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه

در یکحین خلق شده و هیئت کلیّه و ماده کلیّه نیز

در يك آن خلق شد پس قابلیّات و مقبولات

در یکزمان موجود شدند و تقدّمی جز بالذات

در میانشان نیست. و اما آنچه از پیش گذشت که اگر

ایجاد و حدوث بحقائق و قابلیّات تعلق گیرد اکراه

و اجبار در آفرینش حقّ و غنیّ مطلق لازم آید و این  
منافی عدالت کلیّه و رحمت منبسطه الهیّه است  
زیرا اگر حقّ سبحانه قابلیت را از سچین و قابلیت را  
از علیین خلق فرماید عدالت ربّانیّه مشهود نگردد این  
حرفی است تمام ولکن کسانیکه قائل بحدوث حقائق  
و قابلیتات گشته‌اند بر آنند که خلق و ایجاد و فعل حقّ  
نسبت بجمیع مجعولات و مخلوقات یکسانست بدون  
فرق و تفاوت ولکن مجعولات و مفعولات هر کدام  
برضا و طلب خود رتبه از وجود را قبول نموده‌اند  
مثلاً در شمس و اشعه آن ملاحظه نمائید که نسبت افاضه  
و فعل او بجمیع اشعه یکسان است ولکن اشعه بطلب  
و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ دور از شمس  
مقرّر گزیده‌اند و بعضی در قرب و حول شمس طائف  
گشته‌اند حال ملاحظه نمائید اشعه که از شمس  
سما در اطراف و اکناف و محلّ بعید و مکان قریب  
منتشر و پراکنده گردیده‌اند نه این است که شمس

بعضی را در قرب جمال خود و بعضی را در مکان بعید  
 قرار داده بلکه بهیچ وجه در افاضه وجود تفاوت  
 و توفیر بهیچ یک نگذاشته و جمیع را بیک تجلی  
 ظاهر نموده ولکن هر کدام بطلب خود مقام  
 و مرتبه را قبول نموده و همچنین آنچه از پیش گذشت  
 که اگر حقائق موجودات معدوم صرف بودند  
 چگونه موجود شدند و حال آنکه عدم را لیاقت  
 وجود نه چه که اتّصاف شیء بنقیض خود ممکن نبوده  
 و نیست در جواب گفته‌اند که این حقائق و قابلیتات  
 معدوم صرف نبوده بلکه در مرتبه امکان بوجود  
 امکانی موجود بودند ولکن نه بوجود اعیانی و فرق  
 در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار است دیگر  
 ذکر آن سبب تطویل گردد. باری بعضی از عارفین  
 که بسموات معانی عروج نموده‌اند اعیان و حقائق  
 و قابلیتات را قدیم و غیر مجعول دانند و بعضی دیگر  
 از واردین شریعه علم و حکمت ماهیّات و حقائق را

مجموع و مخلوق و حادث شمرند و این عبد فانی بیانات و استدلالات هر دو طائفه را با تمّ بیان و اکمل تبیان در این رساله ذکر نموده ولکن در نزد خود این عبد جمیع این بیانات و مطالب و مقامات و مراتب در مرتبه و مقام خود تمام است بدون مشاهده خلل و فتوری زیرا اگر چه منظور یکی است ولکن نظرات عارفین و مقاماتشان متفاوتست و هر نظری بالنسبه بمقام و مرتبه که ناظر در آن مقام واقف است تمام و کمال است. و بدان ای عاشق جمال ذی الجلال که اختلاف اقوال اولیا از اختلاف تجلیات اسماء حقّ و اختلاف مظهریّت است زیرا در کینونت هر مرآتی از مرایاء صفات حقّ و حقیقت هر مظهری از مظاهر غنیّ مطلق اسمی از اسماء حقّ بر سائر اسماء سلطنت نماید اگر چه انسان بخلعت "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم" سرافراز گشته و قمیص روحانی "فتبارک الله احسن الخالقین" در بر نموده

چه که حضرت حق سبحانه هر شیء از ممکنات و موجودات را باسمى از اسماء تجلی فرموده چنانچه بعضی از اولی العرفان گفته‌اند که ملائکه مظاهر سبوح و قدوسند و شیاطین مظاهر یا مضلّ و متکبرند و همچنین سائر اشیاء هر کدام در ظلّ تجلیات اسمی از اسماء حقّ موجودند و اگر این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی يك آن از شیء منقطع شود البتّه معدوم صرف و مفقود بخت گردد و لکن انسان مطلع الفجر است یعنی بدایت روز وحدت و هدایت است و انتهاء لیل کثرت و ضلالت و مرآت منطبعه از جمیع اسماء متضاده متغایره است و منبع ظهور کلّ صفات الوهیّت و ربوبیّت است زیرا عالم انسانی عالم کلمات تامّاتست این است که میفرماید "خلق الله آدم علی صورته" ای علی هیئة اسمائه و صفاته. باری با وجود آنکه مطلع ظهور کلّ اسماء الهیّه و مشرق طلوع کلّ صفات ربّانیّه است لکن يك اسم از اسماء الهیّه در او اشدّ



ظهوراً و اکبر بروزاً است که کینونتش از آن اسم  
 بدء شده و بآن اسم عود نماید خلاصه مطلب آنکه  
 بعضی از اولیای الهی چون تشعشع انوار جمال باقی را  
 در علو تنزیه و رفرف تقدیس بچشم باقی ملاحظه نمایند  
 لهذا از شئون کلّ عوالم ذات احدیّه را تسبیح  
 و تقدیس نمایند زیرا که در کینونت این هیاکل صمدانی  
 اسماء تقدیس و تنزیه تجلی نموده و بعضی از عارفین اسرار  
 خفیّه مظاهر اسماء الوهیّت و ربوبیّتند این است  
 که در اینمقام انوار جمال ربّ الارباب را بی وجود  
 مربوب و خالق را بدون مخلوق و علیم را بی معلوم  
 مشاهده ننمایند. و اما بعضی از واقفان رموز احدیّه  
 اگر چه در افئده و حقائقشان يك اسم از اسماء الهیّه اشدّ  
 ظهور است ولکن از هر اسمی از اسماء حقّ و صفتی  
 از صفات غنیّ مطلق در کینونتشان عکسی مشهود است  
 و انواری مشهور از این جهت در مقام تنزیه صرف  
 و تقدیس بحت که میفرماید "کان الله و لم یکن معه من

شیء" آن ذات احدیّت را قدیم بالذات و الصفات  
 مشاهده نمایند لکن منزّه از وجود معلومات و حقائق  
 موجودات و در این رتبه ماسوی الله را معدوم صرف  
 و مفقود بحت شمرند این است در اینمقام حقائق  
 و موجودات و ممکنات را حادث بینند قدیمی جز ذات  
 حقّ موجود ندانند و در مقام دیگر که مقام تجلّیات  
 اسم علیم و اسماء الوهیّت و ربویّت است حقائق  
 اشیاء را نیز قدیم شمرند و علم را تابع معلومات ملاحظه  
 نمایند. ای سالک مسالك هدایت در مغرب نیستی  
 و فنا متواری شو تا از مشرق هستی و بقا طالع شوی و سر  
 در قمیص فقر و افتقار از ما سوی الله فرو بر تا از جیب  
 رحمت ذوالجلال سر برآری و در هوای عشق و جذب  
 پرواز کن تا برفرف علم و حکمت صمدانی عروج نمائی  
 و چشم را از غبار تیره عوالم ملك و ملكوت پاك  
 و طاهر کن و بعین الله الناظره و بصر حدید در صنع  
 جدید بدیع الهی مشاهده فرما تا این اسرار مستوره

و رموز مخفیّه الهیّه را بی حجاب و نقاب ملاحظه نمائی  
و در جنت احدیه که مقام اتحاد کلّ کثرات است  
نظر بر جوع بواحد حقیقی وارد گردی این است  
نصیب نفوسیکه بانفاس قدسی مؤنست جسته‌اند  
اذا فاسع بذاتك و روحك و قلبك و فؤادك الی هذا  
المعین الذی تجری منه سلسبیل حکمة الله الملك  
العزیز الوهاب.

و اما مقصود از معرفت بدان ای سالک سبیل  
هدی که ابواب معرفت کنه ذات حقّ مسدود است  
بر کلّ وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز  
عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نند  
و پشه خاک پیرامن عقاب افلاک نگردهد حقیقت نیستی  
چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف  
چگونه بر جوهر بقا واقف گردد زیرا که لطائف  
حقائق جوهریّات موجودات و بدائع جواهر مجردات  
ممکنات بکلمه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک

تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده  
و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت  
حکمت و ایقان ببقاء ذات احدیت در هوای بی‌منتهای  
معرفت کنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند البته  
شبری طیّ نمایند و بحقیقت راه پی نبرند  
جمله ادراکات بر خرهای لنگ  
حقّ سوار باد پیران چون خدنگ

اینست که سیّد الاولین و الآخین در اینمقام اظهار عجز  
و فقر را کمال علم و غایة القصوی حکمت دانسته‌اند  
و این جهل را جوهر علم شمرده‌اند چنانچه میفرماید  
"ما عرفناك حقّ معرفتك" و همچنین میفرماید "ربّ  
زدنی فیک تحیراً" و در اینمقام جز حیرانی صرف  
و سرگردانی بحت تحقیق نیابد زیرا ادراک شیء مر شیء را  
منوط بدو چیز است اول احاطه است یعنی تا شیء  
بر شیء احاطه ننماید ابداً ادراک کنه او نتواند و این  
معلوم است که هیچ نفسی بر ذات حقّ احاطه ننموده

تا بکنهش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت ذاتش  
رائحه استشمام نماید و علم و ادراک بی احاطه تحقق نیابد  
و ثانی مشابَهت و مماثلت است یعنی تا شیء مشابَهت  
بشیء نداشته باشد بهیچ وجه تصوّر حقیقت آن نتواند  
چه که فاقد مراتب و عوالم آنست چگونه تواند تعقل  
و تصوّر آن نماید مثلاً حیوانات و نباتات و جماد هرگز  
تصوّر حقیقت انسان نتواند زیرا من حیث الحقیقه  
در میان انسان و این اجناس بهیچ وجه مشابَهت  
و موافقت نبوده و نیست و این بسی واضح و مبرهن است  
که از برای ذات حقّ سبحانه هیچ شبهی و مثلی  
و نظیری نبوده و نیست زیرا مشابَهت در نزد حکما  
موافقت در کیف است و تا دو چیز در کیف موافق  
و مطابق نباشند آنرا مشابَه نتوان گفت مثلاً هرگز روز  
روشن نورانی را بشب تیره ظلمانی تشبیه نتوان نمود  
و نار مشتعله موقده را بمیاه منجمده مثل نتوان زد  
زیرا در کیف که آن درخشندگی و تیرگی و اشتعال

و افسردگیست موافق و مطابق نیستند ولکن  
 اگر گوئی که این یاقوت احمر چون سراج منیر  
 متألأ است این تشبیه موافق افتد زیرا در کیفیت  
 که آن درخشندگی است مطابقند و کیف از جمله  
 اعراض است که حال و عارض اجسام گردد و این  
 ثابت و محقق است که ذات حقّ جسم نیست تا محلّ  
 اعراض شود و در کیف موافقتی از برای او تصوّر  
 گردد تا مشابهی از برای او تحقّق یابد و آن مشابه  
 ادراك كنه ذات حقّ سبحانه نماید و بحقیقتش پی برد  
 فسبحان الله عمّا يقول الواصفون فی وصفه علواً کبیرا  
 پس مقصود از عرفان در این حدیث شریف معرفت  
 کنه ذات حقّ نبوده و نیست چه که از حیّز امکان  
 خارج است بلکه مقصود معرفت آثار و تجلیات آن  
 غیب اقدس امنع بوده و هست زیرا هر چه عقول  
 مجرّده و نفوس زکیّه صافیه طیّ عوالم عرفان نمایند  
 جز مراتب آیه مدله بر سلطان احدیّه که در حقائق

انسانیه و دیعه گذاشته شده ادراک ننماید و آنچه بجناح  
نجاح در فضای بی منتهای علم و شهود پرواز نمایند جز  
احرف کتاب نفس خود نخوانند این است که میفرماید  
"اقرأ کتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً"  
مثلاً در دائره ملاحظه نمائید که آنچه پرگار سیر و حرکت  
نماید جز بر حول آن نقطه که مرکز آن دائره است  
دوران ننماید و آن آیه متجلیه در حقیقت نفوس ملکوتیه  
بعینه حکم آن نقطه دارد که جمیع حواس و مدارک انسان  
حول آن آیه لاهوتیه طائفند ولکن این آیه متجلیه  
از شمس هویه و امانت سلطان احدیه در حجابات  
و سبحات انفس محتجب و مستور است چون شعله  
نورانی که در غیب شمع و سراج قبل از اشتعال منظوی  
و مکنونست و تا این نیز سماء توحید در مغرب حقائق  
انسانیه متوارست هیچ نفسی از شعون لاهوتیه  
که در غیب حقیقت انسان مکنونست واقف نه این است  
که چون شمس هویت از مشارق قیومیت طالع و لائح

گردد نفوسیکه بعرفان این مطالع عزّ احدیّه و مشارق  
 صبح الهیّه فائز شده در ظلّ تربیتشان تربیت شوند  
 تا آن آیت رحمن چون صبح انوار از جیب حقائق  
 نفوس مطمئنّه سر بر آرد و رایت ظهور بر اعلام قلوب  
 بر افرازد و این مشارق انبیاء و اولیای حقّند که شمس  
 حقیقت از این افق بر کلّ شیء افاضه فیوضات نامتناهیّه  
 میفرماید و سالک چون باینمقام اعزّ اعلیٰ فائز شد مهبط  
 اسرار مکنونه الهیّه و مطلع انوار غیبیّه صمدانیّه گردد  
 در هر آنی بجنّت بدیعی داخل شود و در هر لحظه  
 بنعمت جدیدی مرزوق گردد صدر منشرح را لوح  
 محفوظ الهی مشاهده کند که در او اسرار ماکان و ما  
 یکون مستور است و قلب منیر را مرآت صافیّه  
 منعکسه از صور کلّ عوالم ملاحظه نماید جمیع حجبات  
 عوالم کثرت و ظلمت را بیک شعله نار محبّه الله  
 بسوزاند باری مقصود از معرفت در این حدیث  
 قدسی معرفت ظهور حقّ است از این مشارق قدس



احدیّت یعنی انبیاء و اولیای الهی و الا کنه ذات او  
لم یزل معروف نفسی نبوده و نخواهد بود. ای سالک  
سبیل محبوب بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی  
ذکر مراتب ظهور و بطون حقّ است در اعراض  
حقیقت که مشارق عزّ هویّتند مثلاً قبل از اشتعال  
و ظهور نار احدیّه بنفسها لنفسها در هویّت غیب مظاهر  
کلیّه است آن مقام کنز مخفی است و چون آن  
شجره مبارکه بنفسها لنفسها مشتعل گردد و آن نار  
موقده ربّانیه بذاتها لذاتها بر افروزد آن مقام "فاحببت  
ان اعرف" است و چون از مشرق ابداع بجمیع اسماء  
و صفات نامتناهیة الهیّه بر امکان و لامکان مشرق گردد  
آن مقام ظهور خلق بدیع و صنع جدید است که مقام  
"فخلقت الخلق" است و چون نفوس مقدّسه حجبات  
کلّ عوالم و سبحات کلّ مراتب را خرق نمایند و بمقام  
مشاهده و لقا بشتابند و بعرفان مظهر ظهور مشرف آیند  
و بظهور آیه الله الکبری فی الافئده فائز شوند

در آن وقت علّت خلق ممکنات که عرفان حقّ است مشهود گردد. پس ثابت و مبرهن شد که مقصود از عرفان معرفت مظاهر احدیّه است چه که جمیع مراتب و مقامات بعنایات این هیاکل مقدّسه میسر گردد و این ابواب لم یزل بر وجه عباد مفتوح بوده و لکن ناس خود را باشتغال شعونات مؤتفکه از عنایات یوم الوصال محروم نمایند چنانچه در این ایّام شمس ولایت از افق ابھی مشرق و لائح است و باین کلمات لاهوتیّه ناطق "قد فصلت نقطه الاوّلیّه قامت الالف الاهیّه و ظهرت ولایة الله المهیمن القیوم" و لکن کلّ از او غافل و بهوای خود مشغول. فوالله الذی لا اله الاّ هو اگر نفسی رائج از این ریاض استشمام نماید البتّه بجان بکوشد که شاید از این بحر بی پایان نصیبی برد اگر چه در این ایّام نه چنان عباد از جوهر مقصود محتجب گشته اند که بذکر در آید جز اکتساب شعونات دتیّه زائله علوی ندانند و غیر از جمع زخارف

فانیه عزّتی نخواهند از حصن حصین محکم دوری  
 جسته‌اند و در بیت عنکبوت که اوهن بیوتست مأوی  
 نموده‌اند بقطره ماء منتنه اجاج از بحر البحور عذب  
 موج گذشته‌اند و بظلمت لیل دهماء از ضیاء نیّر  
 اعظم اعلی غافل گشته‌اند با وجود آنکه در کلّ حین  
 بیصر ظاهر بی اعتباری این خاکدان ترابی را  
 مشاهده میکنند فوالله اگر اقلّ از ملح بصر تفکر  
 نمایند البتّه چون برق ساطع از امکان و ما فیها بگذرند  
 و از این گذشته باین عقل جزئی پر فطور اراده نموده‌اند  
 مقامات و مراتبی را که از عقول کلّیه مستور است  
 ادراک نمایند و چون این مراتب در تنگنای عقل  
 سقیمشان نگنجد انکار کنند با وجود آنکه جمیع اعضا  
 و جوارح و ارکانشان شهادت بر حقیقت آن مراتب  
 و مقامات دهند ان شاء الله امیدواریم که از انفاس قدس  
 رحمن که از یمین سبحان ساطع است نفوسی در ظلّ  
 حقّ محشور شوند که بقدمی از سدره المنتهای عوالم

عرفان در گذرند " و لیس ذلك علی الله بعزیز " چه قدر  
 حسرت و تاسّف است از برای انسان که از فضل  
 اکبر محروم ماند در این فصل ربیع الهی که اشجار  
 جنان باوراق و ریاحین حکمت مزین گشته و عندلیبان  
 ریاض هویت بیدائع الحان بر افنان شجره طوبی در تغنی  
 و ترّنی و سلطان کلّ در انجمن بلبلان شیدا کشف نقاب  
 و خرق حجاب فرموده فطوبی للفائزین. ای حبیب  
 این بال و پر در هم شکسته گل آلوده را که از قدم عالم  
 حکایت میکند بریز تا پیرهای عزّ توحید در این فضای  
 وسیع و سماء منبع پرواز نمائی بجان بکوش تا بمائده  
 بدیعه که از سماء هوّیه در نزول است متنعم گردی  
 و بفواکه قدسیّه از شجره لا شرقیه و لا غربیه  
 مرزوق شوی این طیور آشیانه حیرت را شوری  
 دیگر در سر است و این آوارگان سبیل محبوب را  
 جذبی دیگر در دل باید چهار تکبیر بر ما کان و ما  
 یکون زد و عزم کوی جانان کرد چشم را از غیر دوست

بر بست و بجمال مشهود گشود و سامعه را از کلّ اذکار  
پاك و مطهر ساخت تا از مزامیر آل داود الحان بدیع  
ملیک محمود استماع نمود

ای خدای پر عطای ذوالمنن  
واقف جان و دل و اسرار من  
در سحرها مونس جانم توئی  
مطلع بر سوز و حرمانم توئی  
هر دلی پیوست با ذکرت دمی  
جز غم تو می نجوید محرمی  
خون شود آن دل که بریان تو نیست  
کور به چشمی که گریان تو نیست  
در شبان تیره و تار ای قدیر  
یاد تو در دل چه مصباح منیر  
از عنایاتت بدل روحی بدم  
تا عدم گردد ز لطف تو قدم  
در لیاقت منگر و در قدرها

بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطاء

این طیور بال و پر اشکسته را

از کرم بال و پری احسان نما

تم

### در لوح دیگر (۱)

این رساله در سنّ صباوت در ادرنه مرقوم شده است

در بعض مواقع بعضی تعبیرات نظر بمشرب بعضی

ذکر شده است ملاحظه بحقیقت مقصود

باید بشود که چون سریان روح

در عروق و شریان کلمات جاری

و ساریست دیگر هر کجا

هستی در پناه حقّ باشی

ع ع

---

(۱) این عبارت در لوح دیگر صادر چون راجع

باین لوح بود لهذا درج شد

ای بنده گان جمال اهی روایت کنند که شخص  
نخیری در اعصار ماضیه که بصفه صدیقی موصوف بود  
و باحسن فضائل مشهور و معروف روزی داخل مسجد شد  
قاری این آیه را تلاوت مینمود "یا عبادى الذین اسرفوا  
على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله" آن شخص نحریر  
بمجرد استماع این هدیر نعره را بفلك اثیر رساند  
که یا بشری و یا طوبی و یا فرحا و یا طربا و یا فخرا و یا سرورا  
على ما اسندهم الى نفسه و قال یا عبادى فرح و شادمانی نمود  
و فخر و کامرانی کرد باینکه عباد را نسبت بخویش داد  
یا عبادى فرمود یعنی ای بندگان من و از شدت سرور  
مدهوش شد و بیفتاد حال عبدالبهاء شما را بای بنده گان  
جمال اهی خطاب مینماید ملاحظه نمائید که این چه  
نسبت است و چه منقبت و چه عزتست و چه  
موهبت باید از شدت سرور مانند طیور در اوج  
عزت ابدیه پرواز نمائید و علیکم التحیة و الثناء ع

## هو الله العزيز المحبوب

بشیر اشارات پر بشارات که از مصر وفا عزم کوی  
 جانان نموده در محفل دوستان بروائح طیّبه قمیص محبّت  
 جمال رحمن حاضر گشت صد هزار شکر محبوب عالمیانرا  
 که عباد مخلصین را در کلّ اوان در بحور فضل و احسان  
 مستغرق فرموده و بتائیدات غیبیّه مؤیّد ای حمامه  
 حدیقه عشق در حین تکلم و محاوره بشرط عزیز احدیّه  
 توجّه نما البتّه در آن ساعت تائیدات الهامات الهیّه  
 میرسد و جنود لم تروها از سماء حقّ نازل میگردد  
 از اخبار ظهور جمال احمدی که بالحنان جلیل در حدیقه  
 انجیل مذکور سؤال رفته بود بدانکه ظهور آن نیر  
 اعظم و کوکب مکرم در انجیل بکمال وضوح مثبت  
 و مذکور است ولکن از این جهت که الحان بدیع  
 ورقاء احدیّه را جز نفوسی که بر معین صافیہ علم و عرفان  
 وارد ادراک نمایند لذا ناس از ادراک معانی آیات جلیله  
 انجیل محروم گشته‌اند و در تیه وهم و هوی حیران



و سرگردان شده‌اند از جمله مواضعی که در انجیل ذکر حضرت احمدی شده در انجیل یوحنا باب شانزدهم از آیه هفتم تا آیه پانزدهم است که بافصح عبارة و اوضح اشاره بیان میفرماید این نصّ عبارت است که در انجیل یوحنا از لسان حضرت مسیح منقول و مسطور است که میفرماید "لکنی اقول لكم الحقّ انه خير لكم ان اذهب لانه ان لم انطلق لا يأتيكم المعزّي ولكن ان ذهبت ارسله اليكم و متى جاء ذلك ييكت العالم على خطيئته و على بزّ و على دينونة" تا آنکه میفرماید "الى امور كثيرة لاقول لكم ولكن لا تستطيعون ان تحملوا الآن و اما متى جاء ذاك روح الحقّ فهو يرشدكم الى جميع الحقّ لانه لا يتكلّم من نفسه بل كلّما يسمع يتكلّم به و يخبركم بامور آتية" که خلاصه ترجمه آن این است که میفرماید صعود من بافق اعلى از برای شما بهتر است زیرا تا من بمقعد صدق عند مليك مقتدر متعارج نشوم آن روح تسلی دهنده نمی آید چون صعود نمایم او را

میفرستم و چون آن روح پاک در عالم خاک ظاهر شد  
الزام میفرماید ناس را بسه چیز بر گناه و نیکوئی و جزا  
بعد از چند آیه میفرماید امور و اسرار بسیار در خزینه  
قلب مستور مانده و لئالی حکمت ربّانیّه در صدف  
سینه محفوظ و باقی مانده ولکن شما استطاعت استماع  
آن را ندارید و حمل این کلمه اعظم را نتوانید و اما چون  
آن روح حقّ ظاهر گردد ارشاد میکند شما را بر جمیع  
حقّ زیرا آنچه او میفرماید از نزد نفس خود نمیگوید  
بلکه آنچه استماع میفرماید تکلم میکند. این يك نغمه  
از نغمات انجیل است که در خصوص فخر رسل  
نازل شده ولکن چون معشر انجیل در تیه ضلالت  
و عمی افتاده اند این تصریح من غیر تلویح را هیچ  
انگاشتند و بتأویلات موهومه تشبّث جسته اند  
و گفته اند که مقصود از این آیات روح القدس است  
که بعد از صعود حضرت مسیح بر حواریین نازل شده  
و این عادت کلّ امم است که از معانی محکمه آیات الهیّه

چشم میپوشند و بتأویلات وهمیّه متشابهه متشبّث میشوند حال شما ملاحظه بفرمائید که چه قدر این قول سخیف و واضح البطلان است اوّلاً میفرمایند تا من نرم او نمیآید این دلیل بر اینست که آن روح تسلی دهنده در زمان حضرت مسیح موجود نبوده بعد خواهد آمد ولکن روح القدس لم یزل ملازم آن حضرت بوده دیگر این معنی ندارد تا من نرم او نیاید و ثانی آنکه میفرماید که امور بسیاری هست که شما استطاعت استماع آن را ندارید که من بگویم ولکن آن روح مقدّس بیان میفرماید و بر تمام حقّ ارشاد میفرماید حال ملاحظه فرمائید که در نزد مسیحین روح القدس اقنوم ثالث و روح الله مسیح اقنوم ثانی است بعد از آنکه از اقنومین اعظمین حجبات جهلیّه ناس خرق نشد و بنفحات قدسیّه این نورین اعلیین موقّق بر رشد و هدایت تامّه نشدند بعد از صعود آن نیر اعظم اسرار مکنونه غیبیّه و حکم خفیّه ربّانیّه را از اقنوم ثالث

که روح القدس است تلقی نمودند و مستطیع بر استماع و متحمّل گشتند و حال آنکه این واضح است که در ظلّ تربیت آن جوهر الجواهر و روح الارواح مع تأییدات روح القدس اگر نفسی تربیت نشود و سبحات ظلمتیّه او بنار موقده ربّانیّه محترق نگردد صد هزار سال نفعه روح القدس او را تاثیر نبخشد و هذا هو الحقّ المعلوم. پس واضح و مبرهن شد که این آیه مبارکه دلیل بر آن است که بعد از جمال عیسوی روح مکرمی و جمال اعظمی ظاهر میشود که تربیت او اعظم از تربیت روح الله است و ثالثاً میفرماید او من عند نفس خود بیان نمیفرماید بلکه مؤیّد بجنود وحی الهیّه است و آنچه از ملکوت عزّت بسمع مبارکش میرسد بیان میفرماید ملاحظه کنید که چگونه واضح است که آن روح تسلی دهنده شخصی است که ملهم بالهامات سمائیّه و منبع و معین وحی ربّانیّه است زیرا روح القدس را سمعی نبوده که استماع نماید.

خلاصه کلام در مواضع دیگر نیز بسیار اشارات ظهور  
احمدی واضح است و اشاراتی که حواریین از توراۀ بظهور  
حضرت روح استدلال نموده‌اند ابدأً باین تصریحی  
نبوده چنانچه اگر توراۀ مطالعه شود واضح  
و مبرهن میگردد و الیوم یهود نیز آن  
اشارات توراۀ را تأویلات میکنند  
و فی الحقیقه اشارات توراۀ حکم  
تلویح دارد نه تصریح

ع ع

هو هو

انشقاق قمر را معانی متعدده است محصور معنی  
ظاهر نبوده از آنجمله مقصود اضمحلال نفسی است  
که قبل از طلوع شمس احدیّه از افق محمدیّه ناس  
مستتیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند چون  
نفوسیکه در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدی  
در ما بین ناس دعوت بصراط مستقیم و منهج قویم

مینمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی  
و مشکاة مسیحی اقتباس نموده بودند از السنشان ظاهر  
و ناس بهدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان  
در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون نیز اعظم و شمس  
قدم از مشرق یثرب و بطحا ظاهر گشت این نفوس  
موفق بایمان نشدند و از آن شمس افق توحید مستضی  
نگشتند لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت  
"چون بر آمد شمس آن شق القمر" این است  
که در انجیل در علامات ظهور بعد میفرماید "تساقط  
النجوم و القمر لا يعطى نوره ابدًا" البته  
اشعه ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق

و جلوه هر کوکب

منیری را محو

میفرماید

ع ع

هو الله

ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی  
خواندیم و باستان یزدان زبان ستایش گشادیم که پرتو  
خورشید آسمانی چنان درخشید که در دلهای یاران سپیده  
امید دمید و مژده رسید که ای یاران دیرین بجوشید  
و بخروشید و بگوئید و بشنوید که یزدان سراپرده  
پیشینیانرا بر افراخت و پرچم فارسیانرا بلند نمود  
و اختر ایرانیانرا روشن کرد خزان گذشت و دی  
بسر آمد باد بهار رسید و گلشن مشکبار دمید  
تا اسیران سرور گردند و بینوایان رهبر هر بیسر  
و سامان سر و سامان جوید و لانه ویران ایوان کیوان  
گردد کلبه و دودمان دیرین بهشت برین گردد  
و آشیان مرغان اندوهگین گلکشت دلنشین پس  
باید بیپاداش این بخشش خداوند آفرینش کوشش نمود  
تا همه یاران در سایه سراپرده یزدان در آیند و بزرگواری  
جهان آسمان رخ بگشاید تا روی زمین آئینه چرخ

برین گردد و جهان پستی پرتو جهان بالا گیرد ای  
 یزدان پاك این بنده دیرین را اندوهگین خواه  
 شادمانی آسمانی بخش و قرّ یزدانی بده ستاره روشن نما  
 و گل گلشن کن سرور آستان نما و افسر جهان  
 بالا بر سر نه رویش را بدرخشان و گوهرش را  
 بیفشان جانش را مشکبار کن و دلش را گلزار نما  
 تا بوی خوی خوشش جانپرور گردد و پرتو رویش  
 افزون از ماه و اختر توئی مهربان و توئی بخشنده و توانا  
 ای یار دیرین پرسش چند نموده بودی پرسش  
 نخست این بود که چرا آئین پیغمبران دیگرگون  
 گردد و روش و خشوران مانند بوقلمون مهتر  
 اسرائیلیان را روشی بود و اختر عیسویان را تابشی  
 و سرور تازیان را فرمایشی و مهر سپهر جهان بالا را  
 آیین و درخششی گفتار و کردار و آئین و روش  
 و فرمایش هر يك دگرگون بود این چه رازی است  
 نهان و پنهان زیرا باید فرمایش یزدان بر يك



روش باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید انتهی.  
 بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد  
 و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید زیرا تغیر و تبدل  
 و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغیر و تبدل  
 از خصائص وجوب لهذا اگر عالم کون را حال  
 بر يك منوال بود لوازم ضروریّه اش نیز یکسان  
 میگشت چون تغیر و تبدل مقرر و ثابت روابط  
 ضروریّه اش را نیز انتقال و تحوّل واجب  
 مثل عالم امکان مثل هیکل انسان است که در طبیعت  
 واحده مداوم نه بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر  
 و از مزاجی بمزاجی دیگر انتقال نماید و عوارض  
 مختلف گردد و امراض متنوع شود لهذا پزشک  
 دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را  
 تبدیل نماید بدیده بینا ملاحظه کنید که انسان  
 در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره  
 شیر خوار و چون نشو و نما نماید بر خوان نعمت

پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید  
 زمان طفولیت را حکمی و دم شیر خوار را رزقی و سن  
 بلوغا اقتضائی و جوانی را قوت و قدرتی و ضعف  
 و پیری افتور و رخاوتی و در هر درجه انسانرا اقتضائی  
 و دردش را درمانی همچنین موسم صیف را اقتضائی  
 و فصل خزانرا خصوصیتی و موسم دی را برودتی  
 و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری حکمت  
 کلّیه اقتضای این مینماید که بتغییر احوال تغیر احکام  
 حاصل گردد و بتبدیل امراض تغیر علاج شود  
 پزشك دانا هیکل انسانرا در هر مرضی دوائی و در هر  
 دردی درمانی نماید و این تغیر و تبدیل عین  
 حکمت است زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است  
 و چون عاجرا تغیر دهد نادان گوید این دلیل  
 بر نادانی حکیم است اگر داروی اول موافق بود  
 چرا تغیر داد و اگر نا موافق بود چرا در آغاز تجویز  
 کرد ولی رنجور دانا اذعان نماید و بر وجدان بیفزاید

و این را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است قسمی  
تعلق بعالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق بجهان جان  
و دل اساس آئین روحانی لم یتغیّر و لم یتبدّل است  
از آغاز ایجاد تا یوم میعاد و تا ابد الآباد بر يك منوال  
بوده و هست و آن فضائل عالم انسانیست و آئین  
حقیقی دائمی سرمدی یزدانی و روش و فرمایش ابدی  
خداوند آفرینش است و قسمی از آئین تعلق بجسم  
دارد آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه  
از سنّ تبدیل و تغییر یابد و در این کور عظیم و دور جدید  
تفرّعات احکام جسمانی اکثر بیست عدل راجع  
چه که این کور را امتداد عظیم است و این دور را  
فسحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی و چون  
تبدّل و تغیر از خصائص امکان و لزوم ذاتی این جهان است  
لذا احکام جزئیّه جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین  
و ترتیب خواهد یافت اما اسّ اساس آئین یزدانرا  
تغییر و تبدیلی نبوده و نیست مثلاً خصائل حمیده

و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگواران  
و رفتار نیکوکاران از لوازم آئین یزدان است و این ابداً  
تغییر ننموده و نخواهد نمود اما احکام جسمانی البتّه  
باقضای زمان در هر کوری و دوری تغیر نماید  
شما ببصر انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر  
که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت  
و ملاحظتی بی اندازه یافته آیا ممکن است که احکام  
و آئین پیشینیان بتمامه مجری گردد لا والله و از این  
گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدّسه آئین تازه  
تاسیس نگردد جهان تجدید نشود و هیکل عالم در قمیص  
تازه جلوه ننماید

جواب پرسش ثانی پس بدان که پیغمبران را  
از کتب و صحف مقصود معانی است نه الفاظ  
و مراد حقیقت است نه مجاز مادّه است نه صورت  
گوهر است نه صدف آن حقیقت معانی کلّیه  
که رهبر پیغمبران است یکی است و آن دستور

العمل کلّ لهذا فی الحقیقه هر پیغمبری بر اسرار جمیع  
 پیغمبران مطلع ولو بظاهر کتاب او را ندیده و سخن  
 او را نشنیده و آئین جسمانی او را نسنجیده زیرا روش  
 و سلوک و اسرار و حقائق و آئین روحانی کلّ یکی است  
 پرسش سوّم در خصوص تجهیز و تکفین نفوس  
 متصاعده الی الله سؤال نمودید که در کتب سماویّه  
 مختلف نازل کدام یک بهتر است و کدام یک درست  
 و صحیح آئین پسین ناسخ آئین پیشین است و چون  
 بدیده بینا نظر فرمائید ملاحظه میکنید که چنین است  
 و اما سؤال چهارم سؤال نموده بودید که ارواح بعد  
 از صعود از اجسام در چه مقامی قرار خواهند یافت  
 بدان که روح از حقائق مجرّده است و حقیقت مجرّده  
 مقدّس از زمان و مکان است زیرا زمان و مکان از لوازم  
 حقائق جسمانیّه و متحرّیه است حقیقت مجرّده را چه  
 زمانی و چه مکانی جسم و جسمانی نیست تا از برای او  
 مکانی تعیین کنیم لامکان است نه امکان جان است

نه تن لطیفه الهیّه است نه کثیفه جسمانیّه نور است  
 نه ظلمت جان است نه جسد از عالم یزدان است  
 نه کیهان مکانش مقدّس از امکانه و مقامش منزّه  
 از مقامات بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع  
 کاخ عظمتش را ایوان کیوان زندان است و قصر مشید  
 متعالیش را چرخ برین اسفل زمین و امّا جسد  
 آلتی است از برای روح زیرا متحرّک و مرتکب و  
 مکتسب و مسی و محسن روح است نه جسد گنه کاری  
 و ستمکاری و خوشخوئی و نیکوئی منبعث از جان  
 و روان است نه تن ناتوان لهذا همچنانکه  
 عذاب و عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب  
 از احساسات روح است کذلک پاداش و ثواب  
 و عقاب و جزا و مکافات که از نتایج اعمال حاصل راجع  
 بروح است نه جسد هیچ شمشیری بجهت کشتن  
 بی گناهی مؤاخذه نگردد و هیچ تیری بجهت زخم  
 اسیری معاقبه نشود چه که آلت است نه فاعل

محکوم است نه حاکم مقهور است نه قاهر

و البهاء عليك

ع ع

هو الله

ای بهمن از خدا بخواه که چون ابر بهمن گوهر فشان  
 گردی و چون صحن چمن گلشن یزدان شوی و گل  
 و ریحان پیروزی نظر عنایت از ملکوت احدیت  
 شامل و دریای عطا پر موج و مقدّس از ساحل  
 نامهات خوانده شد و مضمون معلوم گردید  
 در خصوص نامه‌های پیغمبران سؤال فرموده بودید  
 که با وجود کثرت انبیاء در قرآن معدودی قلیل عبارت  
 از هشت نفر مذکور حتی حضرت مه آباد و زردشت  
 مذکور نه و حکمت این چه چیز است  
 بدانکه در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظاهر  
 مذکور ولی فی الحقیقه کلّ مرموز زیرا از برای  
 مظاهر مقدّسه دو مقام است مقام توحید و مقام

تحدید در مقام توحید حقیقت واحده هستند  
 در اینمقام میفرماید "لا نفرّق بین احد من رسله"  
 مثلش مثل شمس است هر چند مطالع و مشارق  
 متعدّد است ولکن شمس واحد است که مشرق  
 و لائح از کلّ است در اینمقام ذکر هر يك از انبیا ذکر  
 کلّ است نام احمد نام جمله انبیاست و مقام دیگر  
 مقام تحدید است و آن بحسب مراتب و شئون مظاهر  
 مقدّسه است در اینمقام میفرماید "تلك الرسل  
 فضلنا بعضهم على بعض" مثل اینمقام مثل بروج است  
 که آفتابرا در هر يك از آن تأثری خاصّ و درجاتی  
 از حرارت مختلف است چنانکه آفتاب را در برج  
 اسد نهایت حرارت حاصل و در برج دلو و حوت  
 حرارت معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضی از انبیاء  
 عبارت از ذکر کلّ است در اینمقام چیزی بخاطر رسد  
 که مادام چنین است چرا کفایت بذکر يك نفس  
 از انبیاء نشد و بس حکمت ذکر بیست و هشت چه



چیز است این معلوم است که نظر بحکمت‌های بالغه  
 الهی در زمان ختمی مآب روحی له الفداء وقوعاتی دست  
 میداد و بمقتضای وقت و اقتضای حال وقوعات پیغمبران  
 سلف نازل میشد و بیان میگشت لهذا ذکر بعضی  
 از پیغمبران و وقوعات ایامشان نظر بحکمت بالغه در قرآن  
 عظیم شد و چون مقام نبوت مقام افاضه  
 و استفاضه است و در عالم خارج مثال مجسمش کوكب  
 قمر مکرم است و ماه را در دور فلکی بیست و هشت  
 خانه محقق اما حضرت مه آباد و حضرت زردشت  
 در قرآن تلویحاً مذکور و نفسی تا بحال پی نبرده  
 چنانچه اصحاب رس و انبیائشان ذکر نموده  
 و این رس رود ارس است و این پیغمبران  
 ذی شأن متعدّد بودند از جمله حضرت  
 مه آباد و حضرت زردشت بود  
 و البهء علیک

هو الله

ای زردشتی بهائی و بهائی سنائی آنچه مرقوم نموده  
بودی ملاحظه گردید جمیع نقوش نامه آثار کلك  
مهر پرور بلکه در و گهر بود زیرا دلیل جلیل بر سلوک  
در سبیل بود خوشا بحال تو که بچنین بخششی  
سرافراز گشتی و بچنین افسری سربلند شدی  
در خصوص توقّف آفتاب مرقوم نموده بودی  
که در کتاب زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره  
مقرّر است که این توقّف در سه ظهور واقع گردد  
در ظهور اول ده روز آفتاب در وسط آسمان توقّف نماید  
در ظهور ثانی بیست روز در ظهور ثالث سی روز  
بدانکه ظهور اول در این خبر ظهور حضرت  
رسول است که شمس حقیقت در آن برج ده روز  
استقرار داشت و هر روز عبارت از يك قرن است  
و آن صد سال باین حساب هزار سال میشود و آن  
دور و کور محمّدی بود که بعد از غروب نجوم ولایت

تا ظهور حضرت اعلی هزار سال است و ظهور ثانی  
 ظهور نقطه اولی روحی له الفداء است که شمس حقیقت  
 در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت  
 بدایتش سنه شصت هجری بود و نهایتش سنه هشتاد  
 و در دور جمال مبارك چون شمس حقیقت در برج الهی  
 که خانه شمس است طلوع و اشراق فرمود مدّت  
 استقرارش عدد سی بود که آن نهایت مدّت استقرار  
 آفتاب است در يك تمام لهذا امتدادش  
 بسیار اقلّاً پانصد هزار سال

و اما سؤال از فوت طفل حین بلوغ هر چند طفل  
 مکلف بعد از بلوغ است ولی بعضی از اطفال در صغر  
 سن از پستان هدایت شیر خواریند البتّه این اطفال  
 مظهر فضل و مواهب یزدانند

اما سؤال ثالث که ظهور حضرت زردشت آیا پیش  
 از حضرت موسی بوده یا بعد حضرت زردشت  
 از پیغمبرانی بودند که بعد از حضرت موسی مبعوث

شدند و این بنصوص تاریخ نیز مثبت ابدأ فرصت  
 نیست با وجود این از شدت حبّ عبدالبهاء بیاران  
 فارسیان این مختصر جواب مرقوم گردید

و العذر عند کرام الناس مقبول و البهاء علیکم  
 جمیع دوستان روحانیرا بجان و دل مشتاقیم

ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان مکتوب مرقوم ملاحظه گردید  
 و مقصد مفهوم شد سؤال از حرکت و سکون اشیاء  
 نموده بودید که باراده حقّ است یقین است زیرا مدد  
 وجود از فائض الجود است اگر بوجود امداد  
 از حقّ نرسد کائنی از کائنات بحرکت نیاید ولی مقصد  
 و مراد این نیست که جبری در میانست بلکه مراد  
 این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از حرکت  
 باز ماند مثلاً اگر مدد روح از اعضا و اجزای هیکل  
 انسانی منقطع گردد از برای هیچ عضوی حرکتی

نماند ولکن این حرکت برضایت و خواهش  
 نفس است نه روح چه بسیار واقع که روح تقدیس  
 جوید و جان جانان طلبد ولکن نفس اماره  
 مسلط شود و انسانرا بحرکتی مبتلا نماید که سبب  
 کدورت روح شود در این مقام است که ذکر میشود  
 لا حركة و لا سکون الا بالله  
 اما مسئله رؤیا که مشاهده نمودی همین است که دیدی  
 "و انّ جندنا لهم الغالبون" البتّه جناب ابن ابهر بر آن  
 دو نفس ابتر غالب گردد و آن دو شخص نفوسی هستند  
 که بمعارضه و مجادله بحق پردازند  
 اما مسئله حرف ثالث این را در خاطر داشته باشید  
 عاقبت ظاهر خواهد شد این رؤیا مطابق  
 واقع است و عليك البهاء الابهی

ع ع

هو الله

ای یار دیرین افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه

ترك و تاجيك و فارسيانرا بنياد بر باد و بنیان ويران  
 تا آنکه شب تاريك پايان رسيد و صبح اميد بدميد  
 و آفتاب حقيقت بدرخشيد عن قريب گلخن گلشن  
 گردد و تاريك روشن شود و آن اقليم قديم مرکز  
 فيض خليل شود و آوازه بزرگواريش گوشزد خاور  
 و باختر گردد و مرکز سنوحات رحمانيه شود  
 و مصدر فيوضات ربانيه گردد عزت قدیمه باز گردد  
 و درهای بسته باز شود زیرا نیز یزدانی در اوجش  
 بتافت و نور حقيقت در قطبش علم بر افراخت آهنگ  
 جهان بالا بلند شد و پرتو ملاً اعلیٰ بدرخشيد ملكوت  
 الهی خيمه زد و آئين یزدانی منتشر شد عن قريب  
 خواهی دید که آن کشور بنفحات قدس معطر است  
 و آن اقليم بنور قديم منور لهذا بايد فارسيان قدر اين  
 بخشش بدانند و آفرین بر خداوند آفرینش نمایند  
 که چنین بخشایشی نمود و آسایشی بخشید و آرایشی داد  
 موطن قديم را اشرف اقليم نمود و مسکن دیرین را

مطلع نور مبین فرمود این موهبت سزاوار  
ستایش است و جهان آفرین را سزاوار نیایش این  
کوکب روشن اگر از مطلع انجمن اروپ طالع شده بود  
حال ملاحظه میفرمودی که چه شور و ولهی بود و چه  
لوله و طربی با وجود آنکه از شرق طالع شد  
ولی اهل غرب منجذبند و اقصی بلاد عالم از این آهنگ  
منبسط و منشرح دوران نزدیک شدند پس نزدیکان  
چرا محروم مانند بیگانه آشنا شد آشنا چرا ساکت  
و صامت است تا توانی فارسیان هندوستان را مژده ده  
بیدار کن و هوشیار نما تا از این ساغر یزدانی سرمست  
و سودائی گردند و مفتون و شیدائی شوند  
آنان باید سبقت گیرند زیرا این سرو بهشتی  
در باغ فارسیان نابت شد و روان گردید  
و این نور حقیقت از افق ایران طالع  
شد جانت خوش باشد

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه نامی بود و معانی جواهر و لئالی  
 زیرا دلیل انجذاب بود و برهان التهاب و حجّت قاطع  
 بر ثبوت و رسوخ در امر پروردگار یاران پارسی  
 راستی جویند حقّ پرستی خواهند دوستی نمایند  
 و می پرستی کنند و از باده محبّه الله سرمستی نمایند  
 ره نیستی پویند و هستی جاودانی جویند این است  
 موهبت پروردگار این است بخشش حضرت یزدان پاک  
 لهذا مقرب درگاهند و مقبول بارگاه و محرم راز و آگاه.  
 از علاج طاعون استفسار فرموده بودید جمهور اطباء  
 بر آنند که این درد را درمانی نه و این نیش را نوشی نیست  
 ولی در ایّام طاعون گرفتن خون بافراط و شرب مبردات  
 و نوشیدن آب زرشک نیز بافراط بسیار مفید است علی  
 الخصوص پیش از ابتلاء باین درد در اوقات وقوع طاعون  
 در مدینه و قری اگر چنانچه نفسی مداومت در آن وقت  
 نماید محافظت گردد و عليك البهاء الابهی ع ع



## بنام یزدان مهربان

پاك یزدانا خاك ایرانرا از آغاز مشکبیز فرمودی  
 و شور انگیز و دانش خیز و گوهر ریز از خاورش  
 همواره خورشیدت نورافشان و در باخترش ماه تابان  
 نمایان کشورش مهر پرور و دشت بهشت آسایش  
 پر گل و گیاه جان پرور و کهسارش پر از میوه تازه و تر  
 و چمن زارش رشك باغ بهشت هوشش پیغام  
 سروش و جوشش چون دریای ژرف پر خروش  
 روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر  
 بزرگواریش پنهان در زیر روپوش باد بهارش  
 خزان شد و گلزار دلربایش خارزار چشمه شیرینش  
 شور گشت و بزرگان نازینش آواره و در بدر هر کشور  
 دور پرتوش تاریك شد و رودش آب باریك تا آنکه  
 دریای بخششش بجوش آمد و آفتاب دهش در دمید  
 بهار تازه رسید و باد جان پرور وزید و ابر بھمن بارید  
 و پرتو مهر مهر پرور تابید کشور بجنید و خاکدان

گلستان شد و خاک سیاه رشك بوستان گشت جهان  
 جهانی تازه شد آوازه بلندگشت دشت و کهسار سبز  
 و خرم شد و مرغان چمن بترانه و آهنگ همدم شدند  
 هنگام شادمانیست پیغام آشناییست بنگاه جاودانیست  
 بیدار شو بیدار شو.

ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم آمده  
 و گروهی همداستان گشته که بجان بکوشند تا از باران  
 بخشش بهره بیاران دهند و کودکان خورد را  
 بنیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشك  
 دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند و بخشش  
 یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت  
 و پناه باش و نیروی بازو بخش تا بآرزوی  
 خویش رسند و از کم و بیش در گذرند  
 و آن مرز و بوم را چون نمونه  
 جهان بالا نمایند

هو الله

ای بیدار هشیار ستایش و پرستش یزدان را نما  
 که ترا از گرداب پیمان شکن اهریمنان رهایی داد  
 و در انجمن راستان در آورد این گروه پرتو آفتاب  
 نبینند و چون موش کور در کنج گور جای گزینند  
 و گوش بآهنگ جان بخش جهان آسمان ندهند و چون  
 مار کر در سوراخ تاریک و تنگ خزیدند و چون خواهند  
 دانائی بنمایند و بینائی خویشرا بستایند گویند آفتاب  
 درخشنده تاریک است و ماه تابان تیره در چشم هر دور  
 و نزدیک آهنگ مرغ چمن بد و آواز کلاغ و زغن  
 خوش گلشن زار یزدان گلخن است و سر زمین خس  
 و خاشاک گلزار و چمن پس چهار گوهر چهار سو  
 چهار جو چهار کو چهار جایگاه چهار روز در سخن  
 پیشینیان و نیاکان بسیار اختر چهارم آسمان چون روز  
 چهارم چارم جایگاه روی بنماید هر که یزدانی  
 یزدانی گردد و هر که اهریمنی اهریمنی شود زیرا

هر جانی چون از تن جدا گردد در روز آغاز بجایگاه  
 آغاز رسد و بگذرد و از گوهر جهان خاک در گذرد  
 روز دوم از جایگاه دوم از گوهر جهان روینده  
 در گذرد روز سیم از جایگاه سیم جهان جانوران  
 در گذرد در بامداد روز چهارم جایگاه مردمان  
 چون مهر درخشنده جهان یزدان بتابد هر که در گذرد  
 بجهان خداوند مهربان پیوسته گردد و الا در تیرگی  
 جایگاه جانوران ماند چهار روز چهار جایگاه است  
 چه که خورشید جهان جان بر چهار جایگاه  
 باندازه آن جایگاه پرتو بخش است دوستانرا  
 يك بيك پیغام دوستی و پیام آشنائی برسان

(ع ع)

هو الله

الحمد لله الذی اشرق بنوره الارض و السماء و اهتزت  
 بنفحاته ریاض التقدیس المؤلفة فی قلوب الاصفیاء و سطع  
 نوره و تغبغب فی وجه السماء فظهرت و لمعت و اشرقت

و لاحت نجم نورانيّة فى الافق الاعلى و استفاضت  
 و استشرقت من فيوضات ملكوت الابهى ثمّ افاضت  
 على الخطّة الغبراء فكانت نجوم الهدى و الحمد لله الذى  
 جعل هذا العصر المجيد و القرن الجديد معرضاً لظهور  
 حقائق الاشياء بما فاض غمام الجود و ظهر مواهب  
 الربّ الودود و استضاء الغيب و الشهود و ظهر  
 الموعود و لاح جمال المعبود و الصلاة و السلام  
 و التحيّة و الثناء على الحقيقة الجامعة و الكلمة التامة  
 و الكتاب المبين و النور المشرق من العليين و الهادى  
 للامم المنور للعالم ففاض طمطام فيضه على الوجود  
 و قذف امواجه درارى نورا على ساحل الشهود  
 فحصحص الحقّ و زهق الباطل و ظهر النور و شاع  
 السرور و الحبور فتقدّست بها النفوس و تنزّهت  
 بها الارواح و انشاحت بها الصدور و صفت بها  
 القلوب و لطفت بها الافئدة و طابت بها الضمائر  
 و طهرت بها السرائر حتىّ تحقّق يوم النشور و احاط

الطاف ربك الغفور والتحيّة و الثناء على تلك النجوم  
النورانيّة الساطعة اللامعة فى الفلك العلى كواكب  
منطقة بروج ملكوت الابهى و عليهم البهاء.  
و بعد أيّها الرجل الكريم المستنبى من النبأ  
العظيم قم على خدمة امر الله بقوة نافذة من ملكوت  
الابهى و نفثات من روح الملاء الاعلى و لا تحزن  
بما ينطق المرجفون من كتبة الجرائد و الفريسيون فى  
حقّ البهاء تذكر ايام المسيح و ما اصابه من القوم  
و ما اصاب الحواريين من المحن و الآلام فانتم احبّة  
جمال الابهى فلا بدّ تقعون لحبه تحت ملام القوم  
و يصيبكم ما اصابهم فى القرون الأولى ثمّ تتألاً وجوه  
المختارين بانوار ملكوت الله على ممرّ القرون و الاعصار  
بل تعاقب الادهار و المنكرون فى خسران مبين  
كما قال سيّد المسيح سيعذبكم القوم لاسمى  
فذكرهم بهذا و قل لهم انّ المسيح مع وجهه الصبيح  
و جماله المليح قام عليه الفريسيون و قالوا انه المسيح

و ليس بمسيح لانه ادعى الالهية العظمى و الربوبية  
 الكبرى و قال انا ابن الله و انّ الاب ظاهر باهر  
 بجميع شؤونه و كمالاته فى حقيقة ابنه الوحيد و ربيّه  
 المجيد و قالوا هذا كفر و افتراء على الله بنصوص  
 قاطعة واضحة فى العهد القديم فبناء على ذلك افتوا  
 بسفك دمه و علقوه على الصليب و كان ينادى يا ربّى  
 الحبيب الى متى تتركنى بين يدي هؤلاء ارفعنى اليك  
 و اجرنى فى جوارك و اسكنى عند عرش عظمتك  
 انك انت الحبيب و انك انت الرحمن الرحيم  
 اى ربّ ضاق عليّ رحيب الغبراء و الصليب حبيبي  
 حباً بجمالك و انجذاباً الى ملكوتك و اشتعالاً بالنار  
 الموقدة فى صدرى الملتهبة بنفحات قدسك ربّ  
 ايدينى على الصعود و وقّفتنى على الورود و الوفود على  
 عتبة قدسك انك انت الرحمن ذو الفضل و الجود  
 و انك انت الكريم و انك انت الرحيم و انك انت  
 العليم لاله الا انت المقتدر القدير و لم يجتسر

الفريسيون على هذا البهتان العظيم و الذنب الجسيم  
 الآ لجهلهم حقيقة الاسرار و عدم مشاهدتهم الانوار  
 و ملاحظة الآثار و الآ صدقوا بكلماته و شاهدوا آياته  
 و عرفوا بيّناته و استظلّوا فى ظلّ راياته و اطّلعوا  
 بشاراته وفرحوا من بشاراته

ثمّ اعلم انّ الحقيقة الرحمانية التي عبر بغيب الغيوب  
 و مجهول النعت و المنقطع الوجدانى قد تقدّس عن كلّ  
 ذكر و بيان و اشارة و نعت و ثناء و من حيث هي هي  
 عجزت العقول عن ادراكها و تاهت النفوس فى تيه  
 عرفانها "لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو  
 اللطيف الخبير" ولكن اذا نظرت الى حقائق الاشياء  
 و سطوع انوار اسمائه و صفاته فى حيّز الوجود بشهود  
 لا ينكره الآ كلّ جهول و عنود حيث ترى انّ الكون  
 منشور ناطق باساره المكنونة المصونة فى اللوح  
 المحفوظ و ما من ذرّة من الذرّات او كائنة من  
 الكائنات الآ ناطقة بذكره و حاكية عن اسمائه



و صفاته منبئة عن عزّة كبريائه مدلّة على و حدائيته و  
و رحمانيته و لا ينكر هذا كلّ من له سمع او بصر او  
عقل سليم و اذا نظرت الى الكائنات بأسرها حتّى  
الذرات ترى أنّ اشعة شمس الحقيقة ساطعة عليها ظاهرة  
فيها تحكى عن انوارها و اسرارها و سطوع شعاعها  
فانظر الى الاشجار و الى الاثمار و الى الازهار حتّى  
الاحجار اما ترى انوار الشمس ساطعة عليها و ظاهرة  
فيها و منبئة عنها ولكن اذا عطفت النظر و حوّلت  
البصر الى مرآة صافية نورانيّة و مجالى لطيفة ربانيّة ترى  
انّ الشمس ظاهرة فيها بشعاعها و حرارتها و قرصها  
و صنوبرها ولكن الاشياء أنّما لها نصيب من نورها  
و تدلّ عليها و اما الحقيقة الكلّيّة النورانيّة و المرآة  
الصافية الّتي تحكى بتمامها عن شؤون مجليها و تنطبق  
آثارها على آثار الشمس الظاهرة فيها فهى الحقيقة  
الكلّيّة الانسانيّة و الكينونة الرحمانيّة و الذاتيّة  
الصمدانيّة "قل ادعوا اللّه او ادعوا الرحمن ايّما تدعوا

فله الاسماء الحسنى " هذا معنى قول المسيح الاب فى  
 الابن فىا هل ترى اذا قالت المرآة الصافية انّ الشمس  
 ظاهرة فيّ بجميع شؤونها و صفاتها و آثارها هل يكذب  
 فى قولها او ينكر فى بيانها لا و الذى خلقها و انشأها  
 و ابدعها و جعلها حقيقة منطبقة لشؤون مجليها فسبحان  
 من ابدعها و سبحان من انشأها و سبحان من اظهرها  
 فهذا قول المسيح الذى تفوّه به و اعترضوا به عليه حيث  
 قال انّ الابن فى الاب و الاب فى الابن فاعلم ذلك  
 و اطلع باسرار ربك و اما هؤلاء المنكرون فى حجاب  
 من الحقّ فلا يرون و لا يسمعون و لا يفقهون " ذرهم  
 فى خوضهم يلعبون و دعهم فى كلّ واد يهيمون " اولئك  
 الانعام حيث لا يفرّقون بين اللؤلؤ و الخزف الا  
 انهم لفى معزل من اسرار ربك الرحمن الرحيم و انك  
 انت استبشر بهذه البشارة الكبرى و قم على اعلاء  
 كلمة الله و نشر نفحات الله فى تلك الاقطار الشاسعة  
 الارحاء و اعلم انّ ربك يؤيدك بقبيل من الملائكة الاعلى

و جنود من ملكوت الابهى ترى و تصول على جنود  
 الجهل و العمى سترى انّ الافق الاعلى انتشرت منه  
 بارقة الصباح و احاطت على الآفاق و محقت الظلماء  
 و زالت الليلة الليلاء و لاحت الغرة الغراء و اسفرت  
 البيضاء ساطعة الفجر على الانحاء يومئذ يفرح  
 المؤمنون و ينجذب الثابتون و يفرّ المرجفون و ينعدم  
 المتزلزلون انعدام الظلام عند تلاًل الانوار فى الاسحار  
 الهى الهى هذا عبدك النورانى و رقيقك الرحمانى قد  
 اقبل اليك و وفد عليك و وجهه اليك و اقرّ  
 بوحدانيتك و اعترف بفردانيتك و نادى باسمك بين  
 الامم و هدى القوم الى معين رحمانيتك يا ربّى الاكرم  
 و سقى الطالبين كأس الهدى الطافحة بصهباء موهبتك  
 الكبرى ربّ ايده فى جميع الشئون و علمه سرّك  
 المصون و انثر عليه لؤلؤك المكنون و اجعله علماً  
 يتموّج بارياح تأييدك على اعلى القصور و عيناً نابغة بالماء  
 الطهور و نور القلوب بضياء سراج ينشر النور و يظهر

حقائق الاشياء لأهل الفضل و الجود بين خلقك

يا ربّي الغفور أنّك انت القادر المهيمن العزيز

الكریم و أنّك انت الربّ الرحيم

ع ع

(هو الله)

ای منجذب بنفحات ریاض ملکوت نامه روحانی  
قرائت شد و مضامین محبت رحمانی معلوم و مفهوم گشت  
حمد خدا را که از کأس محبت الله سرمستی و از مائده  
سمائیه مرزوق و بنسائم جنت ابھی مهتر و منشرح  
و منبسطی امروز چنان تأییدی از ملکوت الهی  
ظاهر و باهر که اگر نفسی از اماء رحمن موفق بآن شود  
قلوب در دست تصرف او اسیر و مهتر و متحرک است  
و ارواح بیشارت او مستبشر و منشرح و متفکر.  
ای امة الله امراض بر دو قسم است روحانی و جسمانی  
امراض جسمانی بادویه و خلاصه اعشاب و عقاقیر  
معالجه گردد اما امراضی که از تأثرات نفسانیه حاصل

بقوه روح انسانی معالجه گردد ولی قوه روح الهی  
 حاکم بر عوارض جسمانی و عوارض نفسانی است  
 لهذا چون روح انسانی بتأییدات روح القدس مؤید  
 و موفق شود در عالم کون در هر رتبه از مراتب  
 تأثیرات خویشرا بخشد اما تصرفات نفسانیرا نیز  
 حکمی زیرا بقوه توجه انعکاساتی بین قلوب حاصل  
 گردد و از قوه ارتباط فعل و انفعال حاصل شود  
 و از فعل و انفعال معالجات تحقق یابد و اما استخراج  
 اخلاق و قوی و حواس را از ترکیبات تقسیمات دماغیه  
 که این فی الحقیقه از تفرعات علم قیافه است یکنوع  
 حکمی ملحوظ هر چند حکم قطعی نه ولی احکام  
 مختصری ملحوظ است یعنی میتوان یکنوع  
 استدلالی نمود اما اگر جمیع علائم صفتی از صفات  
 در جمیع شمائل و ترکیبات دماغیه موجود باشد میتوان  
 حکمی کرد و اما مسئله علم کف چون جمیع اشیاء  
 و کافه کائنات که اعضای هیکل عظیم عالم وجود است

کلّ با کلّ مرتبط است یعنی هر کائنی از کائنات  
 عضوی از اعضاء یا جزئی از اجزاء آن هیکل عظیمست  
 لهذا از هر جزء بسبب ارتباط اکتشاف حقائق سائر  
 اجزاء توان نمود مثالش هیکل انسانست یعنی عالم  
 امکانرا چون هیکل انسان تصوّر نما که جمیع اجزاء  
 و اعضاء و ارکان و جوارح مرتبط است بعضی  
 ببعضی ارتباط تامّ مثلاً از لون چهره و چشم اکتشاف  
 حرارت و امراض نهانی احشاء تشخیص داده میشود  
 و از نبض عوارض سائر اعضاء پدیدار میگردد سبحان  
 الله چه ارتباط عظیمی است لهذا نتوان استغراب نمود  
 که از خطوط کفوف دلائلی مکشوف گردد که حقائق  
 حال و استقبال معلوم شود باری این بیان سه چیز است  
 که سؤال نموده بودی حال ای امه رحمان از خدا  
 بخواه که بنفثات روح القدس مؤید گردی تا از جمیع این  
 قرائن و دلائل و قوی مستغنی شوی زیرا آن نفثات  
 قوّتی است که در حقیقت اشیاء متصرّف است و چنان

تاثیری دارد که مرده را زنده نماید و کور را بینا کند  
و کر را شنوا نماید یعنی نفوس جاهله را بشریعه علم  
الهی وارد گرداند و فقدان صرف را وجدان عنایت کند  
و مستمند را بثروت بیپایان دلالت فرماید ظلمت  
دیجور را تجلی نور کند و جهل محض را تاج علم  
بر سر نهد این است قوّت روح و تاثیر کلمه الله  
از خدا بخواه که از این فیض عظیم و فوز مبین بهره  
و نصیب بری دعائی بجهت وسعت معیشت خواسته  
بودی پس مناجات کن و بگو

ای پروردگار مستمندانیم مرحمتی کن و فقیرانیم  
از بحر غنا نصیبی بخش محتاجیم علاجی ده ذلیلانیم  
عزّتی ببخش جمیع طیور و وحوش از خوان نعمتت روزی  
خوار و جمیع کائنات از فیض عنایتت بهره بردار  
این ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما و این نا توان را  
از توانائی خویش عنایتی بخش رزق یومی را رایگان ده  
و معیشت ضروریرا برکتی احسان فرما تا مستغنی

از دون تو گردیم و بکلی بیاد تو افتیم راه تو پوئیم روی  
تو جوئیم و از تو گوئیم توئی توانای  
مهربان و توئی رازق عالم انسان  
و عليك التحیة و الشاء

ع ع

هو الله

ای منجذب بنفحات الهیّه مکتوب مفصلّ که بمسس  
گتسر لوا مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید  
فی الحقیقه در مسئله مدخل امراض تدقیقی نموده بودید  
و فی الواقع عصیانرا مدخلی عظیم در امراض جسمانیّه  
محقق است اگر چنانچه بشر از اوساخ عصیان  
و طغیان بری بود و بر میزان طبیعی خلقی بدون اتباع  
شهوآت سلوک و حرکت مینمود البتّه امراض باین  
شدّت تنوّع نمی یافت و استیلا نمینمود زیرا بشر  
منهمک در شهوات شد و اکتفا باطعمه بسیطه نکرد  
طعامهای مرکب و متنوّع و متباین ترتیب داد



و منهلك در آن و در رذائل و خطایا شد و از اعتدال طبیعی منحرف گشت لهذا امراض شدیدة متنوعه گوناگون حادث گردید زیرا حیوان من حیث الجسم ترکیب انسان است ولی چون باطعمه بسیطه قناعت نماید و چندان در اجرای شهوات مصرّانه نکوشد و ارتکاب معاصی ننماید امراضش بالنسبه بانسان قلیل است پس معلوم شد که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عظیم در امراض است و این امراض بعد از حدوث ترکیب شود و توالد و تناسل نماید و سرایت در دیگران کند این اسباب معنوی علل و امراض است و اما اسباب جسمانی صوری امراض اختلال میزان اعتدال در اجزای مرکبه جسم انسانیست مثلاً جسم انسان از اجزای متعدّده مرکب است ولی هر جزئی از این اجزا را مقداری معین که میزان اعتدال است و چون این اجزاء بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و بر قرار ماند یعنی هیچ جزئی از مقدار و میزان

طبیعی تجاوز نکند و تزاید و نقصان نیابد مدخل جسمانی از برای امراض حاصل نگردد مثلاً جزء نشویرا میزانی و جزء شکریرا میزانی اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخلی از برای امراض حاصل نشود ولی چون این اجزا از میزان طبیعی تجاوز کند یعنی تزاید و تناقص یابد البته از برای امراض مدخلی حاصل گردد این مسئله را بسیار تدقیق لازم است حضرت اعلیٰ روحی له الفداء فرموده‌اند که اهل بها باید فنّ طبّ را بدرجه ئی رسانند که باغذیه معالجه امراض نمایند و حکمتش این است که در اجزای مرکبه جسم انسانی از میزان اعتدال اگر اختلالی حاصل گردد لابدّ این مدخل امراض است مثلاً اگر جزء نشوی تزاید نماید و یا جزء شکری تناقص جوید مرضی مستولی گردد حکیم حاذق باید کشف نماید که در وجود این مریض چه جزئی تناقص نموده و چه جزئی تزاید حاصل کرده چون این را کشف نماید

غذائی که جزء تناقص نموده در آن غذا بسیار است  
 بمریض دهد و اعتدال حاصل کند و چون مزاج  
 اعتدال یابد مرض مندفع شود و برهان این مسئله  
 آنکه حیوانات سائره فنّ طبّ نخوانده‌اند و اکتشاف  
 امراض و علل و دوا و علاج ننموده‌اند هر حیوانی  
 که بمرضی مبتلا گردد در این صحرا طبیعت او را  
 دلالت بر نوعی از گیاه نماید و چون آن گیاه را  
 تناول کند مرضش مندفع شود تشریح این مسئله  
 این است که چون جزء شکری در جسم تناقص یابد  
 بالطبع مزاج میّال بگیاهی شود که در آن جزء شکری  
 وفور دارد و بسوق طبیعی که نفس اشتهاست در این  
 صحرا در میان هزار نوع گیاه گیاهی پیدا نماید که جزء  
 شکری در آن بسیار است و آن را تناول کند  
 و اجزاء مرکبه جسمش اعتدال حاصل نماید و دفع  
 مرض شود این مسئله را بسیار تدقیق لازم است  
 و چون اطّباءى حاذقه در این مسئله تعمیقات و تعقیبات

مکمله مجری دارند واضح و مشهود شود که مدخل  
 امراض از اختلال کمیّات اجزاء مرکبه جسم انسان است  
 و معالجه اش بتعدیل کمیّت آن اجزاست و این بواسطه  
 اغذیه ممکن و متصوّر است و البتّه در این دور بدیع  
 فنّ طبّ منجر بآن خواهد شد که باغذیه اطبّا معالجه  
 نمایند زیرا که قوّه باصره و قوّه سامعه و قوّه ذائقه  
 و قوّه شامّه و قوّه لامسه جمیع اینها قوای ممیّزه‌اند  
 تا نافع را از مضرّ تمیز دهند حال ممکن است که قوّه  
 شامّه انسان که ممیّز مشمومات است از رائحه استکراه  
 نماید و آن رائحه بجهت جسم انسان مفید باشد این  
 مستحیل و محال است و همچنین قوّه باصره که ممیّز  
 مبصرات است آیا ممکن است که از مشاهده مزابل  
 مستکرهه جسم انسان استفاده نماید استغفر الله  
 من ذلك و همچنین قوّه ذائقه نیز قوّه ممیّزه است  
 قوّه ذائقه چون از چیزی کره دارد البتّه آن مفید نیست  
 اگر در بدایت فائده از او حاصل شود بالمآل مضرّتش

محقق است و همچنین مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن متلذذ شود شبهه‌ئی نیست که آن مفید است ملاحظه کنید که حیوان در این صحرا که صد هزار نوع گیاه دارد میچرد و بقوه شامه استنشاق روایح گیاه میکند و بذائقه میچشد هر گیاهی که شامه از آن متلذذ و ذائقه از آن متلذذ آن را تناول کند مفید است اگر این قوه ممیزه را نداشت جمیع حیوانات در يك روز هلاک میشدند زیرا نباتات مسمه بسیار و حیوانات از مخزن الادویه بیخبر لکن ملاحظه کنید که چه میزان محکمی دارند که بآن کشف نافع از مضرّ مینمایند و هر جزئی که از اجزاء مرکبه جسمشان تناقص نماید گیاهی بجویند که در آن جزء متزاید است و تناول کنند و اجزاء مرکبه اعتدال حاصل نماید و مرض مندفع شود و چون اطبّای حاذقه معالجات را باغذیه رسانند و اطعمه بسیطه ترتیب دهند و نفوس بشر را از انهماك در شهوات منع کنند البتّه امراض مزمنه متنوّعه خفت یابد

و صحّت عمومیّه انسانیّه بسیار ترقّی کند و این محقّق  
و مقررّ است که خواهد شد همچنين در اخلاق  
و احوال و اطوار تعديل کلیّ حاصل  
خواهد شد و عليك التحيّة و الثناء

ع ع

هو الله

يا احبّاء الله و ابناء ملكوت الله انّ السماء الجديدة  
قد اتت و انّ الارض الجديدة قد جاءت و المدينة  
المقدّسة اورشليم الجديدة قد نزلت من السماء من عند  
الله على هيئة حوريّة حسناء بديعة فى الجمال فريدة  
بين ربّات الحجال مقصورة فى الخيام مهياة للوصال  
و نادى ملائكة الملائة الاعلى بصوت عظيم رتّان فى آذان  
اهل الارض و السماء قائلين هذه مدينة الله و مسكنه  
مع نفوس زكيّة مقدّسة من عبّيده و هو سيسكن  
معهم فأتمّم شعبه و هو الههم و قد مسح دموعهم و اوقد  
شموعهم و فرّح قلوبهم و شرح صدورهم فالمتّ قد

انقطعت اصوله و الحزن و الضجيج و الصريخ قد زالت  
شئونه و قد جلس ملك الجبروت على سرير الملكوت  
و جدّد كلّ صنع غير مسبوق أنّ هذا هو القول الصدق  
و من اصدق من رؤيا يوحنا القديس حديثا هذا هو  
الالف و الياء و هذا هو الذي يروى الغليل من ينبوع  
الحياة و هذا هو الذي يشفى العليل من درياق النجاة  
من يؤيّد بفيض من هذا الملكوت فهو من اعظم  
الوارثين للمرسلين و القديسين فالربّ له اله و هو له  
ابن عزيز فاستبشروا يا احبّاء الله و شعبه و يا ابناء الله  
و حزبه و ارفعوا الاصوات بالتهليل و التسبيح للربّ  
المجيد فانّ الانوار قد سطعت و انّ الآثار  
قد ظهرت و انّ البحور قد تموجت  
و قذفت بكلّ درّ ثمين

هو الله

ای یاران عبدالبهاء حمد خدا را که این زندانرا بھر  
 یاران ایوان فرمود و این سجن اعظم را گلشن الطاف  
 جمال قدم کرد هر چند مسجون و محصور ولی الحمد  
 لله هر يك از یاران الهی مانند سید حضور جانفشانیم  
 و شادمان قربانیم و کامران خون خویش سبیل کنیم  
 و رضای ربّ جلیل جوئیم زهر را شهد یابیم و تلخ را  
 شیرین شماریم مشام از نفحات قدس معطرّ است  
 و دیده از پرتو ملکوت ابھی منور و قلوب در تبّتل  
 هر شام و سحر و متضرّع باستان جلیل اکبر که ای  
 پروردگار آمرزگاری و ای کردگار بزرگواری پس  
 یاران مشتاق را بهره‌ئی از اشراق ده و عشاق روی  
 خویش را پرتوی از دلبر آفاق بخش آوارگان بادیه  
 هجرانرا بحریم وصال در آر و گمگشتگان صحرای  
 فراقرا محرم حرم وصال کن عاشقانرا از حرمان  
 نجات ده و آشفتهگان را در بزم قرب سر و سامان بخش



صامت‌انرا ناطق کن و قانطانرا امیدوار فرما بیگانگانرا  
 آشنا کن و محرومانرا محرم راز فرما محمودانرا بر افروز  
 و منجمدانرا بنار محبت بسوز طریق هدی بنما و ابواب  
 ملکوت ابھی بگشا بنیان حسد و بغضا بر انداز ایوان  
 محبت و وفا بر افراز و بیچارگانرا چاره ساز ای دلبر  
 مهربان هر بینوائی سر گشته کوی تو و هر مرغ بی  
 پر و بالی گرفتار موی تو و هر سر گشته و سر گردانی  
 ناظر بسوی تو و هر سوخته دلی تشنه جوی تو  
 و جهانیان هر چند غافلند ولی بجان در گفتگوی تو  
 ندانند و نشناسند نجویند و نپویند ولی مستحق  
 الطافند و سزاوار عنایت و اعطاف ای کریم نظر  
 باستعداد هر سقیم مفرما بفضل عمیم معامله کن و بنور  
 مبین هدایت فرما یاران خویش را یآوری کن  
 و عاشقان ملکوت جمالرا بشارت وصال ده  
 و دردمندان عشق را درمان دل و جان بخش  
 هر يك را بر خدمت آستانت موقّق کن و در زمره

راستان در آر و از دوستان راستان کن توئی مقتدر  
و توانا و توئی بخشنده و درخشنده و تابان.

ای یاران روحانی من جناب اسحق خان با چشمی  
گریان و دلی سوزان و کبدی بریان خواهش تحریر

نامه نموده و رجای اثر این خامه فرموده و فی الحقیقه

دوستان را سر بآستان است و یارانرا بنده و پاسبان

با رخی افروخته و دلی سوخته ذکر احبّای الهی نماید

و طلب تأیید نامتناهی فرماید و عبدالبهاء را بعجز

و زاری در درگاه حضرت احدیّت مجبور نماید

تا بملکوت ابھی بگریم و بزارم و باحبّای الهی نامه نگارم

و از آستان اسم اعظم محبّانرا عون و عنایت طلبم

ای یاران هزاران شکر آندلبر مهربانرا

سزاوار که مؤمنانرا چنین با یکدیگر مهربان فرموده

و مشتاقانرا تعلق دل و جان بخشیده تا توانید با یکدیگر

عشق ورزید و همدگر را پرستش نمائید و با بیگانگان

نیز آمیزش نمائید و هر ملحد عنودیرا پرورش نمائید

و فضل و بخشش شایان و رایگان فرمائید این است  
 مسلك اهل بهاء اینست روش ثابتان بر میثاق اینست  
 صفت عاشقان دلبر آفاق اینست سمت منجذبان  
 ملکوت اشراق. امیدوارم که مانند شمع بر افروزید  
 و بمثابة نار موقده الهیّه پرده اوهام و ظنون مقلدان  
 اهل فنون بسوزید زیرا در این ایام بعضی از بیفکران  
 چنان گمان کرده‌ند که فنون مخالف حقائق و معانی  
 منزله از ربّ بیچون است و حال آنکه آنچه بوحی  
 الهی نازل حقیقت واقع و آنچه از مسائل فنیّه و افکار  
 فلاسفه مخالف نصّ صریح کتاب است آن نقص  
 در فنون و علوم است نه در حقائق و معانی مستنبطه  
 از جمال معلوم چنانکه در قرآن آیاتی مصرّح نازل  
 که مخالف آراء حکمیّه و مسائل فنیّه و قواعد ریاضیّه  
 اهل فنون آن عصر بود لهذا همچو گمان شد که این  
 نصوص الهیّه خلاف واقع زیرا مخالف قواعد فنیّه  
 ریاضیّه مسلّمه در آفاق بود و در آنزمان مسائل ریاضیّه

بتمامها مؤسس بر قواعد بطلمیوسیّه بود و مجسطی  
در جمیع اقالیم مسلّم جمیع اهل فنون بود و مبنای رصد  
بطلمیوس بر سکون ارض و حرکت افلاک بود  
و نصوص قرآنیّه چنانچه میفرماید "و کلّ فی فلک  
یسبحون" مخالف آن و همچنین از اساس رصد  
بطلمیوس آفتاب را حرکت فلکی قائل و نصّ قرآن  
آفتاب را حرکت محوری ثابت چنانچه میفرماید  
"و الشمس تجری لمستقرّ لها ذلك تقدیر العزیز العلیم"  
ولی بعد از آنکه اصحاب فنون و ریاضیّون هزار سال  
تدقیق کردند و تحقیق نمودند و آلات و ادوات  
راصده ایجاد کردند و رصد نجوم نمودند واضح  
و مشهود شد و ثابت و محقّق گشت که نصّ صریح قرآن  
مطابق واقع و جمیع قواعد بطلمیوسیّه باطل "انّ فی  
ذلك لعبرة لأولی الالباب" سبحان الله بعضی اهل  
معارف اروپا را گمان چنین که دین مخالف علم و معارض  
آن بلکه نعوذ بالله سبب استیلاء جهل بر جمیع

مردمان زیرا گویند که علم را دلیل و برهان و دین را نه اساسی نه بنیان و حال آنکه دین الهی مروج علم است و مؤسس فنون و مبین مسائل و شارح حقائق چنانکه قوم عرب در نهایت جهالت بودند بلکه کور و کر و بمثابة بهائم در جزیره العرب برحله الشتاء و الصیف مألوف و باقبح اعمال و اشنع عادات موصوف چون جمال محمدی از افق یثرب و بطحاء جلوه نمود دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سرحلقه دانایان شدند و نواقص علوم و فنون فیلسوفانرا اکمال نمودند و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخارا مصدر فنون گشت و علم چنان رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپ در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکاة مدارس اسلام مینمودند از آنجمله جوانی از اهالی اروپ در مدارس کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل

علوم و فنون نمود و چون باروپ مراجعت کرد  
 چنان جلوه‌ئی نمود که او را در مدّتی قلیله پاپ انتخاب  
 نمودند و بجمیع اقالیم اروپا حکمران شد و این تفصیل  
 در تاریخ دربار فرانسواوی مذکور و تاریخ مذکور  
 مطبوع. باری این بنصوص تاریخیّه مثبت و همچنین  
 ملاحظه نمائید که قوم اسرائیل در بلاد مصر در نهایت  
 ذلّت و اسیری بودند و در صحرای جهل و نادانی  
 سرگردان چون حضرت کلیم مهدی بنار موقده  
 الهی گشت و از شعله طور لمعه نور مشاهده فرمود  
 بهدایت اسرائیل بر خاست آنقوم سرگشته و سرگردان  
 و اسیر ظلم ستمگران و مخمود و محروم از جمیع علوم  
 و فنون را بارض مقدّسه کشانید و تاسیس دین الله  
 فرمود و بنصائح پرداخت و وصایای الهی مجری داشت  
 در اندک زمانی اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقّی نمود  
 و آوازه اسرائیل بشرق و غرب رسید و صیت دانائی  
 اقالیم عالم را بحرکت آورد حتی فلاسفه یونان اکثری

مانند سقراط و فیثاغورس بارض مقدّس شتافتند  
و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند و بیلاذ یونان  
شتافتند یونانیانرا دانا کردند و از خواب غفلت بیدار  
نمودند این بود که فلاسفه یونان در علوم و فنون  
آن صیت و شهرت یافتند حال با وجود این دلایل  
باهره و براهین قاطعه که بنصوص جمیع تواریخ امم  
ثابت آیا انصافست که کسی بر زبان راند که دین  
مخالف آئین معارف و علوم است استغفر الله من ذلك  
عنقریب خواهید دید که بهائیان در جمیع علوم و فنون  
سرحلقه دانایان گردند و کوس علم و دانشرا در اوج  
اعلی زند مرکز اکتشافات عظیمه شوند  
و مصدر اختراعات نامتناهی گردند  
و لیس ذلك على الله بعزیز  
وعلیکم البهاء الابهی

هو الله

ای بندگان آستان مقدّس الهی شمس حقیقت  
از افق عالم اشراق فرمود و در قطب آفاق در نقطه  
احتراق بدرخشید تا جهانرا روشن نماید و جهان  
ملکوت تشکیل فرماید و بنیان کمالات انسانی تأسیس  
نماید رذائل را بنیاد بر اندازد و فضائل را بنیان  
بر افرازد لهذا نصائح و وصایائی فرمود و شریعت  
سمحه بیضائی تأسیس کرد که کافل نورانیت عالم  
انسانست و ضابط عفت و عصمت و استقامت احبّای  
رحمانی پس یاران باید که این خیمه بر افرازند  
و دوستان شاید که این نار موقده بر افروزند حضرت  
مسیح روحی له الفداء در انجیل خطاب بحواریین  
میفرماید که شما ملح ارضید اگر فاسد گردد جهان  
بچه چیز نمکین شود باری مقصود این است ما که  
بنده آن آستانیم باید بوصایا و نصائح جمال مبارک قیام  
نمائیم و نافه مشکبار بر جهان و جهانیان نثار کنیم



راه تقدیس پوئیم و راز تنزیه گوئیم و سبیل طهارت  
 کبری پوئیم بگفتار و کردار و رفتار آیت موهبت  
 پروردگار شویم و سبب تنبّه و تذکر هر هوشیار  
 کلمات مکنونرا از بر نمائیم و وصایای حضرت بیچون را  
 عمل نمائیم و رفتار و کرداری نمائیم که سزاوار نسبت  
 بآستان مقدّس است و شایان عبودیت درگاه احدیت  
 من چون نظر بخویش کنم شرمسار گردم و از خجلت  
 عرق بچین آرم زیرا بآنچه شایسته و سزاوار است قیام  
 ننموده‌ام و تا بحال موفق نگشته‌ام بلکه ان شاء الله  
 شما مؤید و موفق گردید و بتقدیس و تنزیه و هدایت  
 و تقوی با خلق بیامیزید تا هر قرین نفعه بهشت برین  
 استشمام نماید و هر ندیم آثار خلق عظیم مشاهده کند  
 و جمیع ملل شهادت دهند که بهائیان مصایح آفاقند  
 و آیات طلوع و اشراق بهائیرا بصفه شناسند نه باسم  
 و بخلق پی برند نه بجسم یعنی چون شخصی یابند در گفتار  
 آیت توحید و در رفتار جوهر تجرید و در کردار

حقیقت تقدیس فریاد بر آرند که این بهائیت  
 اگر چنین شویم نور مبین در جبین بتابد " و الا یا اسفا  
 علینا علی ما فرطنا فی جنب الله " الهی الهی ترانی اتضرع  
 مکباً بوجهی علی التراب متذللاً الی ملکوتک یا رب  
 الارباب ان تجعل الاحباء مصابیح الدجی و مفاتیح  
 ابواب السماء المغلقة علی وجوه الوری رب اجعل  
 صبحک المنیر یلوح علی هیاکل التوحید حتی یبعثوا  
 من قبور الهوی و ینشروا رایات التقوی و یرتلوا  
 آیات المحو و الفناء فی مشهد الفداء و تختص برحمتک  
 من تشاء و انک لعلی کل شی قدیر  
 ای یاران الهی شرکت خیریّه از تاسیسات ربّ البریّه  
 است زیرا مربّی ایتام و کافل راحت فقراء و عجزاء  
 و مساکین انام است و سبب تعلیم اطفال و تبلیغ امر  
 حضرت رحمن باید این شرکت خیریّه را نهایت اهمّیت  
 بدهید تا نفوسی از مبلغین تعیین گردند و در اطراف تبلیغ  
 پردازند ترتیل آیات نمایند و نشر نفحات کنند

و تلاوت کلمات فرمایند هر نفس که معاونت بشرکت  
 خیریه نماید در جمیع مراتب تأیید و توفیق الهی شامل  
 گردد و هر نواقص کامل شود سبب عزّت ابدیه  
 آن نفوس گردد

یا احبّاء الله علیکم بهذا الامر المبرور و الحظّ الموفور  
 و السعی المشکور و سوف ترون انّ کلّ جمعیه خیریه  
 اصبحت مؤیّده بجنود من الملائه الاعلی و غدت  
 منصوره بجیوش من الملکوت الابهی  
 و علیکم البهاء الابهی

ع ع

هو الله

ای ناظر بملکوت الهی در ایامیکه جمال قدم و اسم  
 اعظم بانوار اشراق افق عراق را منور فرمودند جمیع  
 رؤسای امم از علما و فضلا و امرا و کبرا در ساحت  
 اقدس حاضر میشدند و شفاهاً سوالات مشکله  
 از مسائل معضله مینمودند فوراً از فم مطهر بابدع

بیان و اتمّ تبیان جواب میشنیدند و در نهایت قناعت و اذعان و اعتراف باحاطه رحمن رجوع مینمودند از هر فنی از فنون عادیّه و مشکله سؤال می کردند و از فمّ مشیّت باوضح عبارت حلّ حقیقت میفرمودند مثلاً عالم توراتی مسئله بسیار مشکلی از توراۀ سؤال مینمود فوراً جواب می شنید و عالم انجیلی مسئله از مسائل معضله انجیل سؤال میکرد بمجرّد بیان اقناع میشد و تحریری فرقانی حاضر میشد آنچه مشکلترین مسائل در نظر داشت حلّش را التماس مینمود و چون زمین تشنه از نزول ماء زلال قناعت حاصل میکرد و همچنین عارف و حکمی و ریاضی و حکیم و مهندس و ادیب و شاعر حتّی علمای جغرافیا و این قضیّه مسلّم در نزد عموم طوائف بود و الی الآن جمیع طوائف آن ارض مقرّ و معترفند و جمیع بکمالات بی نهایت جمال قدم مقرّ و مدعن قدرت و احاطه حقّ را در این ظهور اعظم ملاحظه نما و چون تطبیق بمظاهر ظهور

در سابق نمائی عظمت این ظهور مشهود و معلوم گردد  
 جمال محمدی روح الوجود له الفداء واقف اسرار  
 ماکان و ما یکون بفیض کردگار بودند ولی بظاهر  
 بنصّ قرآن در جواب معترضین "و ما اوتیتم من العلم الاّ  
 قليلاً" میفرمودند و همچنین "لا اعلم الغیب و ساخبرکم  
 غدا" جواب عنایت میکردند چون مراجعت بتفاسیر  
 قوم شود حقیقت حال معلوم و واضح گردد ملاحظه  
 فرمائید این اجوبه آنحضرت بنصّ قرآن همچنین ظهور  
 احاطه و علم و قدرت و عظمت اسم اعظم را در این ظهور  
 اتمّ اقوم که در ایران و عراق و قسطنطنیه و ادرنه و در  
 بدایت این سجن اعظم که ملاقات میفرمودند ملاحظه  
 نما جمیع طوائف و قبائل و علما و فضلا و امرا و وزرا  
 که بساحت اقدس فائز شدند اقرار و اعتراف  
 بر عظمت و اقتدار و علوّ مقام مظهر ظهور و جمال قیوم  
 نمودند و در سؤالات خویش باقرار و اعتراف خود  
 اجوبه مقنعه شنیدند ولی مسئله ظهور کینونت

غیبیه را بر خویش آسان نتوانستند اما در عظمت  
 رحمانیه و قدرت و قوّت کبریائی و جلال و جمال ربّانی  
 ابداً شبهه نداشتند چنانچه در قصائد علما و فضلاء  
 اهل سنّت و شیعه و فضیلتی اهل انجیل حتی علما  
 و مدرّسین طائفه پروتستان که متعصّب‌ترین طوائف  
 هستند مذکور و مشهود است حال علمای مخالفین  
 چنین شهادت داده‌اند و بنصّ قرآن عربان مکه که  
 محقّق‌ترین ناس در آنزمان بودند "و اذا رأوك ان يتّخذوك  
 الاّ هزواً اهذال الذی بعثه الله رسولا" میگفتند و این  
 کلمه اعتراض را بچه جسارت بزبان میراندند کسر الله  
 فمهم و افهمهم (۱) و قطع دابر قوم معترضین "و الحمد لله  
 ربّ العالمین" حال ملاحظه فرمائید که ظهور باین  
 عظمت که آیات باهره اش عالم وجود را احاطه  
 نموده است و السن مقبل و معرض بشنایش ناطق  
 و اقتدار و بزرگواریش در نزد عموم ملل شرق و غرب

مسلم بعضی از بیفکران در صدد رد نوشتن بر بعضی از کلمات مبارکش افتادند و خود را رسوای عالم نمودند چه که آن تفسیر حدیث از جمال مبارک نیست بلکه تفسیر و حدیث هر دو از امام است علیه السلام این عارف گمان نموده است حدیث از امام است و تفسیر و شرح حدیث از جمال مبین از قلت تمیز سهو باین عظیمی واقع شده است و ردّ بر امام نوشته است سبحان الله عارفان زمان چنان کشف غطا نموده‌اند و چشم بصیرت باز کرده‌اند که قول ائمه معصوما از خود ائمه که مظاهر علم الهی هستند بهتر میفهمند ای کاش مطلع حکمت الهی حضرت امام در این نشئه باقی بودند و معانی حدیث خود را از این عارف کامل استفسار میفرمودند و میفهمیدند باری محلّ عبرت است ذبابی چند گمان نموده‌اند که اوج عقاب گیرند و پشه چند تصوّر نمودند که معارضه با سلیمان وجود نمایند قطرات مقاومت بحر اعظم خواستند و خفاشان

بیهوشان ستر انوار آفتاب انور آرزو کنند فنعم ما قال  
 ای ضیاء حقّ حسام دین و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل  
 قصد آن دارند این گلپارها کز حسد پوشند خورشید تو را  
 هیهات هیهات

حکایت کنند که چون سلطان محمد عثمانی قسطنطنیه را  
 محاصره نمود شخصی از وزراء قیصر بر شخصی از علمای  
 مسیحی در شهر وارد شد ملاحظه نمود که آن عالم  
 بنوشتن و نگاشتن مشغول سؤال نمود که بچه  
 مشغولی گفت مشغول برد نوشتن بر حضرت رسول  
 و بر قرآن آنوزیر قیصر متغیّر شده از شدت حدّت  
 طیانچه بر گوش آن عالم زد که دیر خبر شدی وقتیکه  
 علم مبین آن شخص در حجاز و یثرب بود لازم بود  
 که رد بنویسد حال که آن علم اعظم پرچمش پشت  
 دروازه قسطنطنیه موج میزند و بانگ کوس نبوتش  
 گوش شرق و غربا پر کرده و انوار عزّتش چشم  
 عالم را خیره نموده مشغول رد نوشتن شده‌اید بر خیز



درمانی بجهت درد خود بجوئید و مرهمی بجهت زخم  
 درون خویش بیابید و راه فراری تحرّی نمائید  
 که آن کوکب شمس مضی شد و آن سراج بدر  
 منیر گشت ما چاره جز قبول جزیه نداریم "عنقا  
 شکار کس نشود دام باز چین" باری این عارف نیز دیر  
 خبر شد حال که صیت اعظم جمال قدم در آفاق امکان  
 نشر شده و انوار بزرگواریش مشارق و مغارب امکانرا  
 احاطه نموده و امواج بحر بیانش روی زمین را غرق  
 کرده این بیچاره در فکر رد نوشتن افتاده و از قضای  
 اتفاق ردّ بر نفس امام بزرگوار نوشته است تا آیه مبارکه  
 "صمّ بکم عمی و هم لا یشعرون" ظاهر و محقّق گردد  
 چون عبارت را بسیار بی پا یافتم لائق ندیدم که خود  
 تعرّض بجواب کنم لهذا بعضی از احبّا جواب نوشتند  
 و یکی از آنجوابها ارسال شد بجناب خان نشان بدهید  
 و اگر ممکن باشد بعضی از مریدان عارف نشان بدهند  
 و بفهمانند که عارف چه قدر عارف است ع ع

هو الله

ای ناطق بذکر الهی صبح قدم چون مشرق  
 عالم را روشن نمود خفاشان پریشان شدند  
 که ایوای وای ما را مجال و میدان نماند و دکه و بازار  
 در شکست پس چاره باید کرد چه که محراب  
 و منبر بر هم خورد یکی گفت این صبح کاذبست  
 دیگری گفت کوكب آفل برخی گفتند که فجر  
 شمالیست نادر الوقوع و کوكبی لامع از پس ندارد  
 و بعضی گفتند که شعاع کوره ولکانیست که وقت  
 طغیان آتش فشانیست چون آفتاب انور دمید  
 بزوایای ظنون و دخمهای اوهام گوناگون خزیدند  
 که این شب است نه روز ظلمت است نه شعاع  
 دلفروز کو آن خسرو کشور اثر کو آن پرتو جهانگیر  
 کو آن کوی آتشین کو آن روی نازنین و چون آن  
 نیر تابان در وسط آسمان در نقطه معدّل النهار خیمه  
 بر افراخت نوبت سلطنت بنواخت که ای نا بینایان

و ایخفاشان پرتو اشراق است و تجلی نیر آفاق لمعه  
 طور است و شعله پر نور چشم مشتاقان منور است  
 و مشام عشاقان معطر نفعات جانپرو است و نسما  
 ریاض حشر اکبر نفخه صور است و نفحه گلشن سرور  
 فیض عنایت است و یوم بشارت دهشت قیامت است  
 و وحشت خسران دنیا و آخرت خوف "تضع کل"  
 ذات حمل حمله" است و بییم "تذهل کل" مرضعة عمّا  
 ارضعت" و هراس "و تری الناس سکاری و ما هم  
 بسکاری ولكن عذاب الله شدید" است و ظهور  
 "و نفخ فی الصور و ذلك رجع غیر بعید" است سرور  
 و جبور است و حشر و نشور اصحاب یمین در فلك  
 امین است و اصحاب شمال در شرّ و وبال "انّ الابرار  
 لفی نعیم" است "و انّ الفجار لفی جحیم" شع الهی  
 روشن است و انجمن رحمانی گلشن. خلاصه این وقوعات  
 عظیمه بیهوشانرا بیدار نمود و مدهوشان را هشیار نکرد  
 حال هنوز منتظر آن یومند و مستحقّ زجر و لوم

"ذره‌م فی خوضهم یلعبون" پس ای احبای الهی  
 شما که صدرنشین این بزمید و تیغ آتشین این رزم  
 طیور حدائق توحیدید و حقائق تجرید در ظلّ کلمه  
 وحدانیت جمع شوید و تحت لواء حضرت احدیت  
 مجتمع الشمل قیام بر اظهار آثار باهره حشر اکبر  
 نمائید و در صدد تشهیر انوار ظاهره این نشر اعظم  
 افتید در الفت و محبت بکوشید و باهم بجوشید  
 باخلاق الهی ممتاز از ناس شوید و بروش و سلوک مالک  
 الملوک سالک بین ناس در جمع شمل بکوشید و در ترقی  
 در جمیع مراتب بین جمع بیکدیگر مهربان باشید  
 و با آشنا و بیگانه خیر جوینان نظر بقصور ننمائید  
 و از فیض ظهور محروم نگردید در نظم امور بکوشید  
 و در ترقی در جمیع شئون بذل مجهود نمائید ولی شاهد  
 جمیع این مواهب در انجمن یاران پرده بر اندازد چون  
 عهد و پیمان محفوظ و مصون گردد و الا حیّ علی  
 الوبال حیّ علی الضلال حیّ علی خيبة الآمال

حيّ على اليأس و الاضمحلال حيّ على  
عذاب شديد المحال و البهاء عليك

ع ع

هو الله

يا اسم الله اليوم ميزان كلّ شى و مغناطيس تأييد  
عهد و ميثاق ربّ مجيد است كلّ را بايد باين اساس  
متين دلالت نمود چه كه بنیان رصين جمال مبین است  
هر نفسى ثابت تر مؤيدتر و موفّق تر است و اگر روح  
القدس مجسم گردد فرضاً ادنى توقّف نماید قسم  
بجمال قدم روحى لاحبائه الفداء كه جسم معوّق و جسد  
معطل گردد چه كه اساس دين الله و علوّ كلمات الله  
و سمو امر الله در اين است و بالفرض طفل رضيعى  
بثبات و رسوخ تامّ قيام نماید جنود ملكوت ابهى  
نصرت او نماید و ملأ اعلى اعانت او كند عنقريب  
اين سرّ عجيب آشكار گردد پس بايد ما و شما و جميع  
احبّاء الله اليوم نظر حصر در اين لطيفه ربّانى نمائيم

تا جميع امور بمحور مطلوب دوران

نمايد و البهاء عليك

ع ع

و ائتكَ انت يا من ادّخركَ الله لترويج الميثاق قم على  
عهد ربّك قياماً يتزلزل به فرائص المتزلزلين فى ميثاق  
ربّك الشديد و اجمع احبّاء الله تحت ظلّ شجرة  
الوحدانيّة بقوّة و سلطان مبين تالله الحقّ يؤيّدك كتائب  
الغيب و فيالق السطوة و الاقتدار و ينصرك جنود  
الملكوت الابهى و ترى مشارق الارض و مغاربها  
تتمتّز لنفحات الله و انوارالتوحيد تلوح من وجوه نورا  
و هواتف الغيب تخاطبك من الملاء الاعلى طوبى لك  
ثمّ طوبى من هذا القيام العظيم الذى به ذاع و شاع  
امر الله و استحكّم دعائم دين الله و انتشر رايات الله  
و انتعش قلوب الابرار و اشتهر الانوار و ظهر الاسرار  
و تلجلج بحار الآثار و تاجج نيران عرفان ربّك المختار  
دع منشور الشبهات فانه مملوء من المتشابهات و الق

على الآذان آيات محكمات من الواح ربك و صحف  
 مولاك فان كتابه الاقدس المرجع الوحيد و كتاب  
 العهد باثر من القلم الاعلى هو الحجّة الدامغة على كلّ عنيد  
 و الامر المنصوص فيهما لا يعارضه جميع الصحائف  
 و اللواح فانّ المتزلزلين ارادوا تشتيت شمل الموحدّين  
 و تفريق الكلمة بتأويل و تفاسير و اجتهاد و استنباط  
 و قميص البهاء رطب الى الآن يا حسرة على العباد من  
 هذا الظلم المبين و انى لعمر الله لفى حزن شديد من  
 هذا النقع المثار الذى ارتفع فى الفضاء و اغبر به وجوه  
 بعض الضعفاء و غشا على ابصار بعض البلهاء و تشقى به  
 صدور الزنماء و انسّر به قلوب اعداء الله يا اسفا ابيضت  
 به اعين الاحبّاء من البكاء و ناحوا نحيب الثكلاء  
 و تبسّم به ثغور الاشقياء و البلهاء لفى فرح و سرور  
 و البلداء لفى نعم و حبور فسوف يأتيهم نبأ ما كانوا  
 يعملون و ترى العلم المعقود بيد قدرة ربك الودود  
 يرتفع على اعلام الشهود و يتموّج فوق صروح الوجود

و يتشتت الغيوم و ينكشف السحاب المركوم عن نير  
ميثاق ربك القيوم بشعاع ساطع يحترق حجاب  
الضباب و يتشتت شمل طيور الظلام فالثابتون يومئذ  
لفى حظّ عظيم و المتزلزون لفي عذاب اليم و يقولون  
يا حسرة علينا بما فرطنا في عهد الله و ميثاقه و اتخذناه  
سخريةً و القيناه على اعقابنا ناشرين اوراق الشبهات  
متمسكين بالمتشابهات تاركين المحكمات التي هي  
نصوص في الكتاب الاقدس المبين و فصوص خاتم  
العهد العظيم ربنا انا تبنا اليك و انتبهنا من رقدنا  
متوسلين بذيل عفوك لديك ربنا اضللنا قليلاً من  
عبادك الضعفاء و اغوينا شرذمة ضعيفة من البلهاء فاعف  
عنا و اصفح انك انت الغفار هنالك يتحقق القول المحتوم  
اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و يقول الضعفاء ربنا  
انا اطعنا سادتنا و كبرائنا فاضلونا السبيل ع ع  
اين عبد تا بحال با وجود اين هجوم از هر متزلزلى و القاء  
اين شبهات و تخديش اذهان جهال و تشتيت شمل كلمة



الله بکلمه تعرّض باحدی نمودم و بکمال کظم و هضم  
و سکوت معامله نمودم و از هر نفسی هزار وساوس  
شنیدم و صدمه شدید دیدم آه نکشیدم و فریاد  
و فغان نمودم که مبادا گوشی خبردار گردد که در عهد  
و میثاق متزلزلی هست ولی این بیهوشان گمان دیگر  
نمودند بر جسارت افزودند عاقبت بصرف افترا  
برخواستند و با وجود ظلم و عدوان و جور  
و طغیان آه و انین بلند کردند که ما قتل  
و شهیدیم و در ضیق شدید جواد  
با آن التفاتها و ظهور خطاها و توبهها  
و ظهور نفاق الآن از این  
عبد تظلم مینماید "فاعتبروا  
یا اولی الابصار"

ع ع

هو الله

الحمد لله الذی انشأ فی عالم الکیان غیب الاکوان

حقيقة ثابتة نوراڤية فائضة على الامكان و جعل لها  
صورة الرحمن و ابداع فيها من الكمالات الالهية  
و الحقائق الكونية بوضوح العيان و جعلها كتاباً مبيناً  
ناطقاً باحسن تبيان و احلى و افصح بيان فكانت نقطة  
جامعة لجميع الاسرار المودعة فى عالم العرفان و مركز الوجد  
و الوجدان فتفصّلت و تكثّرت و انبسطت و توسّعت  
و كانت مبدأ الحروفات و الكلمات فى اللوح المحفوظ  
و الرقّ المنشور و البهاء و السناء و التحيّة و الثناء على الحقيقة  
الكاملة و الكينونة الشاملة و الهوية الجامعة و الجلوة  
اللامعة و الشعشعة الساطعة و الحجّة الباهرة و النعمة  
السابعة و على من اقتبس الانوار من مطلع الاسرار  
و استفاض من مركز الآثار الكاشف للاستار  
المشرق على الاقطار بهاء و ثناء الى ابد الآباد و سرمد  
الاحقاب و الادهار  
يا من نطقت السن الممكنات بتقديس ذاته و دلّت  
جميع الموجودات بتنزيه صفاته و اثنت عليه كلّ الاشياء

باحسن بيان و حمده بابدع تبيان و هو فى حقيقة  
 ذاته و هويّة كينونته مستغنى عن كلّ الاوصاف فلم  
 يصل اليه نعت الاسلاف و لا المحامد من الاخلاف  
 ربّ ائى للذباب الحقير الطيران الى اوج عقاب  
 الاثير و كيف تستطيع عنكب العقول ان تنسج  
 بلعابها فى اعلى رفرف العلى و لو كان مؤيّداً بشدّ  
 القوى فالذرّة خاسرة عند وصفها للشمس الطالعة  
 و القطرة خائبة اذا ارادت نعت البحور الزاخرة هذه  
 صفة الامكان و تلك عزّة الرحمن و قدس العزيز  
 المئان فهل من سبيل الى المحامد و النعوت لا و عزّتك  
 يا ربّ الملكوت ائتك انت المنزه المقدّس المتعالى العزيز  
 الودود فما حيلتى يا ربّى و ما سبيلى يا محبوبى الا ان  
 ادعوك بلسانى و فؤادى و ارجوك ان تنظر الى الوجوه  
 الباهرة و النفوس الناطقة و الحقائق الفائضة  
 بلحظات عين رحمانيتك و تشملهم بعواطف سلطان  
 فردانيتك و تؤيّدهم على الاستقامة فى امرك و الثبوت

على ميثاقك و توفّقهم على تبليغ آياتك و هداية من فى  
 بلادك حتّى تنشر فى الآفاق مآثرك و تشتهر على ممرّ  
 الآثار اشراق مظاهرك أنّك انت الموفّق المؤيّد  
 الكريم العزيز الودود و أنّك انت الربّ الرؤف  
 الجليل المحمود

أيّها السائل الجليل قد سألت عن عدة مسائل  
 معضلة و طلبت شرحها و بسطها على ما ينبغى لها و هذا  
 امر يستدعى فرصة من الاوقات و مهلة من النوائب  
 و البليّات و أنّى لعبد البهاء مع تشبّت الاحوال  
 و عدم المجال و كثرة الغوائل و وفور المشاغل و الشواغل  
 لعمرك لا يجد طرفة عين مهلة للراحة و لا فرصة  
 للسكون و الهدنة مع ذلك سنقص عليك بكلام  
 موجز معجز و عليك بأن تهتدى بالاشارة الى الحقيقة  
 و هو انّ نوحه آدم فى سبعين الف سنة ليست عبارة  
 عن السنين المعروفة و الاعوام المعدودة بل أنّما زمن  
 مفروض يستوعب زماناً ممدوداً كيوم القيامة كان

ص ١٣٤

منصوصاً بأنّه خمسون الف سنة فقضى بدقيقة واحدة  
كطرفه عين بل اقلّ من ذلك ولكنّ الامور التي  
لا تكاد تتمّ الا في خمسين الف عام قد تمت و وقعت  
و تحققت في آن واحد و هكذا نوحه نوح كانت كالنياح  
الذي يمتدّ في سبعين الف سنه هذا عبارة عن ذلك  
و اما ناقة الله المذكورة في سورة النصح فهي  
عبارة عن نفسه المقدسة التي وقعت بيد الاعداء فعقروها  
اي عذبوها و سلخوها بالسنة حدّاد و عاقبوها و نقموا  
منها حتى احترق بظلمهم الفواد "فدمدم عليهم ربّهم  
بذنبهم" اي حرم عليهم المواهب الالهية و اخذهم  
و تركهم في غفلتهم و شقوتهم و حرمانهم و جهلهم الى  
ابد الآباد

و اما ما ورد في زيارة سيّد الشهداء روح المقرّبين  
له الفداء و هي بمصيّتك تركت النقطة مقرّها و اتّخذت  
لنفسها مقاماً تحت الباء اعلم انّ النقطة مقرّها عنوان  
كتاب الانشاء و انّ النقطة تتفصّل بالالف و الالف

تتكرر في الاعداد فتظهر الحروفات العاليات و الكلمات  
التامات و حيث انّ الشهادة في سبيل الله عبارة عن المحو  
و الفناء و سرّ الفداء فاقتضى النقطة تدخل تحت الباء  
فخرّت مغشياً عليها صعقاً حزناً و اسفاً على سيّد الشهداء  
روح المقرّبين له الفداء فاستقرّ مغشياً عليها تحت الباء  
و اما الآية المباركة "و يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية"  
اعلم انّ الثمانية حاملة للتسعة و هذه اشارة الى انّ عدد الاسم  
الاعظم المقدّس تسعة لانّها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها  
و اما ما نزل في سورة الحجّ انّ الله فرض على الطائف  
ان يستمع نداء الحقّ حين طوافه و اذا لم يستمع يكرّر  
الطواف حتّى يستمع النداء فالمراد من النداء نداء الرحمن  
في وادي اليمين من قلب الانسان و هذا هو البقعة  
المباركة التي يرتفع منها النداء و يسمعها اذن واعية  
صاغية و يحرم عن الاستماع القلوب القاسية  
و اما الرعد و البرق فالبرق عبارة عن اجتماع قوتين  
عظيمتين السلبية و الايجابية اى القوّة الجاذبة و القوّة

الدافعة فمتى اجتمعت هاتان القوتان يبرق البرق و يخرق  
الهواء و يخلو الفضاء ثم يرجع الهواء لمحلّ الخلاء  
و يحصل منه تموج فى الهواء فيتأثر من تموج الهواء  
عصب الصماخ فيكون هو الرعد هذا بيان موجز معجب  
مقنع مشبع لمن يدرك المعانى مع ايجاز الالفاظ  
وعليك التحية و الشناء

ع ع

هو الله

ياك يزدانا بينائى و شنوا و مقتدرى و توانا صيت نبأ  
عظيم در جميع اقاليم منتشر و پرتو شمس حقيقت در كل  
آفاق ساطع و باهر ياران در نهايت روح و ريحان  
و دوستان منجذب روى آن مه تابان زبانها بذكرت  
همدم و قلوب بنفحات قدست مستبشر دمبدم رويها  
همه سوى تو و دلها اسير كوى تو و جگرها تشنه  
جوى تو ندای اسم اعظمت زلزله در آفاق انداخته  
و قوت كلمه اتمت علم بر شرق و غرب افراخته مقبلان

کلّ در نهایت تبّتل و ابتهال و مؤمنان در کمال تضرّع  
 بملکوت جمال. پروردگارا کلّ را تأیید فرما و توفیق  
 عطا کن تا سبب آسایش جهان آفرینش گردند و شرق  
 و غرب را آرایش بخشند سبب الفت و اتّحاد عالم  
 گردند و خادم نوع بشر شوند جمیع امم را بجان  
 و دل دوست حقیقی گردند و کافّه ادیان را در نهایت  
 روح و ریحان یار روحانی شوند ظلّلمات بیگانگی  
 محو کنند و آواز یگانگی در جهان منتشر فرمایند  
 خداوندا کلّ را در پناه خویش پناه ده و بالطاف بیپایان  
 شادمان و کامران فرما توئی مقتدر و توانا و توئی  
 بیننده و شنوا

ای یاران حقیقی عبدالبهاء شب و روز بیاد دوستان  
 پردازد و دمبدم راز آنان گوید و روی مبارکشان جوید  
 از پروردگار علمیان امیدوارم که کلّ بآنچه باید و شاید  
 مؤیّد گردند و باتّباع شریعت الله بتمامها موقّق شوند  
 ای یاران الهی از قرار مسموع در بعضی بلاد پنجم



جمادی الاوّل را عید ولادت بجهت این عبد گرفته‌اند  
هر چند آنان را جز نیت خیر نه و مقصودشان باین  
واسطه اعلاء کلمة الله است و ذکر حقّ در بین خلق  
اما بنصّ شریعت الهیّه و امر مبرم پنجم جمادی الاوّل  
روز مبعث حضرت اعلی روحی له الفداست  
لذا باید آن یوم مبارک را بنام بعثت آن نیر آفاق  
آئین گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند  
و یکدیگر را بمژده آسمانی بشارت دهند زیرا آن ذات  
مقدّس مبشّر اسم اعظم بود پس جز ذکر بعثت  
حضرت اعلی روحی له الفدا در آنروز یعنی یوم پنجم  
جمادی الاوّل جایز نه زیرا این نصّ قاطع شریعت  
الهیّه است اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته  
این دلیل بر الطاف و عنایات الهیّه است در حقّ این عبد  
ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلی  
دانست و بدایت طلوع صبح حقیقت شناخت  
و باین سبب بفرح و سرور و شادمانی پرداخت

ص ۱۳۹

هذا هو الحقّ زهار زهار از آنچه ذکر شد تجاوز  
نگردد زیرا سبب نهایت حزن و کدورت قلب  
عبدالبهاء شود من از الطاف بیپایان حضرت پروردگار  
امیدوارم که ابرار موفق بعمل شریعت الله گردند  
و سر موئی تجاوز ننمایند و این نامه را در جمیع بلاد منتشر  
نمایند تا کلّ مطلع بحقیقت حال شوند و بموجب  
آن عمل کنند و علیکم التّحیّة و الثّناء

ع ع

هو الله

ای ناشر نفحات الله نامه بلیغ سبب سرور  
گردید مضمون دلالت بر آن مینمود که شخص  
محترم را منتظر ورودید بسیار موافق و همیشه در فکر  
هدایت نفوس مهمّه باشید زیرا چون یکنفر از آنان  
زنده گردد سبب هدایت هزار نفس شود  
و سهولت روح حقیقت در عروق و شریان جمّ غفیری  
سرایت نماید از لطافت و صفای قلوب احبّای بمبی

مرقوم نموده بودید فی الحقیقه سینه آینه ملاً

اعلی است و دلها منجذب ملکوت ابھی من نیز نہایت

رضا از احبّای آنولا دارم

سؤال از مقصود آفرینش نموده بودی بدانکه خلقت

بر دو قسم است خلق جسمانی و خلق روحانی زیرا

در عالم ایجاد جمیع کائنات مستفیض از فیض وجود است

و این وجود ما یتحقّق به الاشیاء است نه دخولی و نه خروجی

و نه حلولی و نه نزولی مقدّس از قیاس و تکیّف است

و منزّه از تمثّل و تصوّر آنچه هست اینست که تحقّق

اشیا بآن است جز این تعبیر هر بیان زیان است و هر

عبارت موجب خسران امّا حضرات عرفا را تصوّر

چنان که این وجود بمنزله بحر است و جمیع کائنات

بمنزله امواج این تشبیه و تعبیر ابتر است زیرا چون

بحقیقت نگری لازم آید که قدیم تنزل بعالم حدوث

نماید و غنیّ مطلق تمثّل بهیکل فقر نماید و وجود بحت

حقیقت عدم بیاراید و نورانیّت الهیّه بصورت ظلمات

کونیّه در آید خلاصه در نزد آنان وجود محصور  
 در حقّ است و خلق و لا ثالث لهما باطنه حقّ و ظاهره  
 خلق حقیقت بجراسست و صورت موج و امّا در نزد  
 انبیا نیست چنان بلکه بدلیل و براهین عالم ثالث اثبات  
 نمودند عالم حقّ عالم امر عالم خلق امّا حقّ منقطع  
 وجدانیست که بهیچ تعبیر نیاید چه که منزّه و مقدّس  
 از جمیع اوصاف و نعوت است نه نامی و نه نشانی  
 "السیل مسدود و الطلب مردود" دلیله آیاته و وجوده  
 اثباته و عالم امر مقام مشیّت اولیّه که آن حقیقت  
 کلّیه است که منحلّ بصور نامتناهی است آن بحر  
 مشیّت است که عالم امر است پس کائنات من حیث  
 الوجود بحقّ محقّق گشته اند ای بایجاده "اذا اراد  
 شیئا ان يقول له کن فیکون" و امّا خلقت روحانی  
 که مقام خلق جدید است آن هدایت کبری است  
 و حیات ابدیّه و تعینات کلّیه و اقتباس کمالات جامعه  
 رحمانیّه و ترقّی در جمیع مراتب موهبت انسانیه

این خلقت و وجود بظهور مظاهر الهیه در عالم کونیه  
 تحقّق یابد "افعینا بالخلق الاوّل بل هم فی خلق من لبس  
 جدید" "افمن کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به  
 فی الناس کمن کان فی الظلمات" و همچنین در انجیل  
 جلیل میفرماید المولود من الجسد فهو جسد و المولود  
 من الروح هو الروح از این بیان حقیقت مسائل  
 خویش را ادراک فرما

و بدان قیام اشیاء قیام صدوریست نه قیام ظهور نه قیام  
 حلولی و نه قیام حصولی پس مقصود از عالم تکوین  
 تحقّق اشیاء بفیض وجود است و اسماء و صفات الهیه  
 مستدعی آن و مقصود از ایجاد روحانی و فیض نامتناهی  
 الهی و خلق جدید و ولایت ثانویه ترقّی در مراتب  
 کمالات رحمانی و تربیت حقائق  
 انسانی و اشراق انوار الهی است  
 و عليك البهاء الابهی

ای منادی پیمان نامه مفصل شما رسید و مذاکرات و مکالمات که با آن شخص محترم نموده بودید معلوم گردید شما آن شخص را مکتوم بدارید ابداً شهرت ندهید چنین نفوس را باید حفظ و صیانت نمود زیرا شهرت سبب خوف و خشیت گردد شما فکر و ذکرتانرا الآن در آن شخص و اتباع او با کمال وقار و علویّت حصر نمائید و بحکمت تمام روش و سلوک کنید و کأس سلسبیل را در مقابل عطش شدید بدهید اما قضیه اینکه در صحف از پیش نیز شمه‌ئی از این تعالیم الهی موجود آن تعالیم در زمان خود ترویج گشت و تاثیر نمود حال در دست ملل مانند آیت منسوخ میماند هیچوجه حکمی ندارد ملاحظه در ملت مسیح کنید که حال نفسی بوصایای آنحضرت عمل ننماید و همچنین نظر باسلام کنید که بکلی از وصایا و نصائح الهی در قرآن بیخبرند لفظی خوانند اما از معنی

بوئی نبرند و همچنین حال هر چند طوائف و ملل  
 سائره از فلاسفه بعضی از الفاظ بر زبان برانند که دلیل  
 بر صلح و سلام باشد یا دلالت بر حسن رفتار کند ابداً  
 حکمی ندارد گفتگوی محض است ولکن وصایا  
 و تعالیم اسم اعظم نافذ در قلوب ثابت در نفوس است  
 آثارش ظاهر انوارش ساطع آیاتش باهر و اشاراتش  
 لامع است مثلاً ملك مقتدر امری بر زبان راند فوراً  
 مجری و معمول گردد و آثار عجیبه در آفاق ظاهر شود  
 آن کلمه امروز بعینه اگر شخص مجهولی بگوید و بکمال  
 قوّت بر زبان راند ابداً تاثیری ندهد و ثمری حاصل  
 نگردد نفوذ کلمه مقتدر دلیل بر سلطنت و اقتدار  
 اوست ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و ناتوانی او  
 بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا "هل یستوی  
 الذین یعلمون و الذین لا یعلمون" باری شما نظر باین  
 بیان نمائید "حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً  
 واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً" و نزد هر عاقلی

واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است  
و مرض مزمن و شدید لابد باید که طبیعی حاذق  
علاج نماید هر چند طبیبان از پیش آمدند و این بیمار را  
علاج و تربیتی دادند ولی هر زمانی را حکمی  
و هر مرضی را دوائی در ایام سلف مرض نوعی  
دیگر بود و حال نوع دیگر باید بنظر حقیقت  
ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را بچه  
معالجه توان نمود البتّه باید متابعت طبیب حاذق کرد  
که آثار حذاقت و مهارت او واضح و مشهود است  
و بتجربه رسیده است و شبهه نیست که امروز جمیع  
امراض مزمنه انسانی را داروی اعظم و دریاق فاروق  
اتّحاد و اتّفاق عموم طوائف و ملل و مذاهب بشر است  
و تعالیم بهاء الله از جهت وحدت عالم انسانی در نهایت  
نفوذ چنانکه ملاحظه مینمائید که الآن بسیار واقع  
که ملل و مذاهب مختلفه و اجناس متنوّعه و قبائل  
متنافره جمعاً محفل واحد بیارایند و در نهایت محبّت



و الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت کنند و حکم يك  
 جسم و یکجان دارند دیگر چه امریست در عالم  
 که باین قوت علم وحدت عالم انسانی را در قطب امکان  
 بلند نموده یا نماید باندک تفکر معلوم گردد باری  
 امیدوارم که شخص محترم اول پرستار این مریض  
 علیل گردند و آنچه طبیب حاذق الهی علاج فوری  
 فرموده و دریاق اعظم نامیده باین بیمار  
 بنوشانند و معالجه فرمایند

و عليك البهاء الابهی

ع ع

هو الله

ای بنده حق آنچه مرقوم نمودی معلوم گردید  
 دلیل جلیل بر تذکر و تنبّه در امر حضرت رحمن  
 و رحیم بود از خدا خواهم که آناً فاناً در مراتب عشق  
 و محبت الهیه و انجذابات وجدانیّه و سنوحات رحمانیه  
 ترقی نمائی و یار و اغیار را غمخوار و مهربان باشی در انجیل

مذکور که شخصی حضرت مسیح را "ای استاد نیکوکار" خطاب نمود حضرت فرمودند چرا مرا نیکوکار خطاب نمودی نیکوکار یکی است و آن خداوند است لهذا عبدالبهاء تا تواند دیده خطا پوش خواهد و ستر نماید زیرا پیش از کلّ خود را گنه کار بیند و عاجز و قاصر در عبودیت پروردگار لهذا چون بقصور خویش مشغول بخطیئات دیگران نپردازد و همواره طلب عفو و غفران نماید و استدعای فضل و احسان

اگر چنانچه از نفسی قصوری حاصل و من بمهربانی با او رفتار نمایم این نه از غفلت است بلکه چون بقصور خود معترفم و بحال خود ملتفت تعرّض بدیگری ننمایم در انجیل مذکور است که ضعیفه زانیه بحضور حضرت مسیح حاضر شد و اقرار کرد حاضرین گفتند چرا حکم برجم نمیفرمائی فرمودند هر کس مستحقّ حدّ شرعی نیست یعنی گناهی ننموده است بر خیزد و این

زانیه را رجم نماید جمیع چون نظر بخویش نمودند  
 گنه کار یافتند لهذا هر يك بطرفی فرار نمودند  
 حال این مقام است که باید همواره منظور نظر باشد  
 و الا کار مشکل است در قرآن میفرماید " و لو كنت  
 فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك " ولی نفوس  
 باید که منصف باشند با وجود اعتساف اگر مظهر  
 الطاف گردند سبب تنبّه و تذکر گردد و اما قصور  
 من در حقّ اشخاص دیگر که مهر پرورند و ثابت و  
 مستقیم من همواره بعجز و تقصیر مقرّر و معترفم و البتّه  
 یاران الهی نیز معاف میدارند و از ایشان هر وقت  
 نامه رسید بقدر امکان جوابی ارسال شد و علی  
 الخصوص نامه نگاری دخلی بآن محبّت صافیهِ روحانیّه  
 رحمانیّه ندارد چه بسیار نفوسی هستند که در ایّام مبارک  
 مورد الطاف شدند و الواح مفصّل شتی داشتند  
 لکن در این یوم چنان لغزیدند که وصایای الهیّه را  
 نشنیدند و از آنچه در الواح خود نازل چشم پوشیدند

و نفوسی الیوم قائم بر خدمت امرند و ثابت و نابت  
 و حال آنکه در ایام مبارک بخطابی مخاطب نگشتند  
 "ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم"

اصل امر و حقیقت قربیت ثبوت بر دین  
 الله است و خدمت امر الله و عبودیت درگاه  
 احدیت این لازم و عليك التحیة و الثناء

ع ع

هو الله

ای طیر آشیان محبت الله آواز راز که از حنجر عشق  
 الهی ظاهر و صادر بسمع طیور حدائق اشتیاق واصل  
 و در قلوب این طیور شکور روح و ریحان حاصل گشت  
 هر نسیمی که از اقلیم انجذاب بر خیزد جان دوستان  
 الهی را مسرور نماید و قلوب معمور و عقول را مست  
 و مخمور کند نفخه گلزار جسمانی جسمانیان را فرحی بی  
 اندازه بخشد و افسردگان را روح تازه مبذول دارد  
 ظلمت قلوب بزداید و از کسالت وجود برهاند دیگر

واضح است که نسائم روحانی که از گلشن قلوب رحمانی  
و گلزار عشق الهی وزد چه تاثیری نماید این است  
که میفرماید انّی اجد رائحة الرحمن من جانب الیمن  
این یمن قلوب روحانیان است و این عدن وجدان  
اشراقیان پس ای مرغ سحر وقت نغمه و آواز است  
و ای جوهر فقر زمان عجز و نیاز در این شاخسار  
گلستان معنوی آغاز نغمه و آهنگی کن  
و مدهوشان صبحگاهی را بیدار کن

ع ع

هو الله

ای خویشان و پیوندان هوشمند حضرت کیخسرو  
خسروی فرمود و وفاپرووری نمود و سروری کرد  
و بزرگواری بنمود بآنچه تعالیم جمال مبارک است  
و نصائح و وصایای اسم اعظم بتمامه قیام کرد  
فی الحقیقه جانش را فدای اسپرک نمود و جسمش را  
قربان دوستان فرمود آن نفس طیّب طاهر بملکوت

باهر عروج فرمود و آن جان پاك از فراز افلاك

در گذشت و در جهان جاوید تابناك گردید یاران

و خویشان او باید سرفرازی نمایند و مفتخر و متباهی

گردند بدرگاه احدیّت شکرانه کنند که چنین نفس

مبارکی از ایشان در راه حقّ پریشان شد و فدا و قربان گردید

ای کیخسرو خسرو دو جهانی و شهریار جهان

جاودان چه قدر عزیز بودی که مشام مرا مشکبیز

کردی و مانند ذهب ابریز در بوتّه امتحان رخ

بر افروختی و شوری انگیختی و نرد محبّت باختی

و کاری ساختی و از این جهان تنگ و تاریك بعالم نورانی

تاختی خوشا بحال تو خوشا بحال تو

عبدالباها امیدوار است که او نیز موفق پیروی تو

گردد و جان را چنین در محبّت یاران بیازد.

ای خداوند بیمانند این یار عزیز را پیروز

و تارکش را بافسر عطا زینت و زیور بخش دیهیم جهانبنایی

جهان جاودانی ده و اکیلل موهبت آسمانی بر سر گذار

مشتاق دیدار بود در محفل تجلی راه ده و آرزوی  
مشاهده مینمود پرتو لقا مبذول فرما پروانه مشتاق بود  
بشمع جمال نزدیک فرما بلبل پر احتراق بود بوصل  
گل فائز کن یارانش را یآوری فرما و صبر و قرار بخش  
و تحمل و اصطبار عنایت کن تا در فرقتش از حرقت  
نجات یابند و از حرمان و هجرانش تسلی قلب  
حاصل کنند توئی مقتدر توئی عزیز

توئی معین توئی توانا و انک انت

علی کلّ شیء قدیر

ع ع

هو الله

ای یاران عبدالبهاء بخارا وقتی عقل افزا بود و مرکز  
علم و دانش نفوسی در آنجا تربیت شدند که فی الحقیقه  
سبب نشر معارف و علوم و فنون در عالم اسلامی گشتند  
مشاهیر قدمای فضلالی اسلام در بخارا تحصیل نمودند  
ولی بکلی آن بساط برچیده شد و علم و عرفان محصور

در مقدمات و فقه گردید

حال احبّای الهی بآنجا سفر نموده و ان شاء الله لانه  
و آشیانه خواهند نمود و سبب ترقّی نفوس در آنصفحات  
خواهند گشت حال لائق و سزاوارست که الفت  
و التیام نمایند و در مقام محو و فنا استقرار جویند  
یعنی بکلی خویش را فراموش کنند و با بیگانه و خویش  
بنهایت صداقت و امانت رفتار کنند حتّی دشمنان را  
دوست شمرند و غافلان را متذکر دانند و بیخبران را  
با خبر نامند و کورانرا بینا شمرند و مردگان را زنده  
دانند و اهریمنان را فرشته انگارند یعنی با بیگانه  
و دشمن خونخوار چنان رفتار نمایند که با آشنا و دوست  
وفادار معامله مینمایند

ای احبّای الهی از رائجه تعصّب جاهلانه و عداوت  
و بغض عامیانه و اوهام جنسیّه و وطنیّه و دینیّه که بتمام  
مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی  
از مواهب رحمانی است بیزار شوید و از این اوهامات



تجرّد یابید و آینه دل را از زنگ این تعصّب جاهلانه  
 پاك و مقدّس کنید تا بعالم انسانی یعنی عموم بشر  
 مهربان حقیقی گردید و بھر نفسی از هر ملّت  
 و هر آئین و هر طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی  
 کراهی نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی  
 باشید شاید بعون و عنایت الهیّه افق انسانی از این  
 غیوم کثیفه یعنی تعصّب جاهلانه و بغض و عداوت  
 عامیانه پاك و مقدّس گردد روز بروز سبب الفت  
 و محبّت در میان جمیع ملل شوید و ابدأ در امور حکومت  
 و سیاست مداخله و تکلم نمائید زیرا شما را خدا  
 بجهت وعظ و نصیحت و تصحیح  
 اخلاق و نورانیّت و روحانیّت  
 عالم انسانی خلق فرموده  
 این است وظیفه شما  
 و علیکم التّحیّة و الثّناء

ای دو منادی امر الله جناب میرزا محمود زرقانی را  
 بعد از چند سال اجازه طواف مطاف ملاً اعلی دادیم  
 حال شما باید با طائفه "برهمو سماج" در کلکته و اطراف  
 ملاقات نمائید و بقوتی ملکوتی قلوب آنانرا منجذب  
 نمائید زیرا این طائفه بخيال خود مقررّ بجمع انبیا هستند  
 حتّی در محافل خویش ذکر اسم اعظم مینمایند و پیش خود  
 میگویند که عقائد و تعالیم این امر مبارک اسّ اساس  
 مذهب ماست باری در مجامع عمومی آنان نطقی بنمائید  
 و بشارت بظهور نبأ عظیم بدهید طائفه در هندوستان  
 "ثوثیافی" هستند که در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و پنج  
 در تبتّ محفلی تشکیل نمودند و خود را واقف بعلم روح  
 میدانند و مشربشان وحدة الوجود است با آن طائفه  
 بیامیزید و بنهایت انجذاب بشارت کبری دهید  
 این دو طائفه در هندوستان مستعدّند زود منجذب گردند  
 و علیکم التحيّة و الثناء

ای منادی میثاق فیض نامتناهی نیر آفاق در این  
ایام از جمیع اقطار چنان درخشیده و نورانیت بخشیده  
که ظلمات انکار و استکبار مانند ابر متتابعاً در تحلیل  
و محویت و فناست حضرت جبرئیل در فلك اثير کوس  
جلیل یا بهاء الابهی میکوبد و سروش پرهوش در عالم  
بالا نعره یا ربی الاعلی میزند چنان این بانگ و آهنگ ذرات  
امکان را بحرکت آورده که اگر بدیده بصیرت نظر گردد  
کلّ اشیا در وجد و طربند و جمیع کائنات در شوق و وله  
لذا باید منادی میثاق صور عهد را بدست گرفته و بالحن  
بدیع روح عبودیت جمال ابهی بانفس بدمد پس عزم را  
جزم نما و در هر خطّه و دیار عبور و مرور کن  
و نفخه صور بدم این است سزاوار اهل وفا که بعد از  
صعود جمال ابهی روحی لاحبائیه الفداء دقیقهئی آرام  
نگیرند بخدمت آستانش پردازند و در نشر نفحاتش  
کوشند و عليك البهاء الابهی ع ع

ای سلاله حضرت ابراهیم خلیل نامه شما رسید رؤیای شما بسیار مبارك بود زیرا آب صافی و ماهی در عالم رؤیا بسیار مبارك است ماء صافی "و جعلنا من الماء كلّ شی حیّ" که سبب حیات کائنات است و گویند ماهی در عالم رؤیا مراد است خطایکه از آن آب صافی شنیدی آن خطاب روحانی بود و الحمد لله در عالم عیان تحقیق یافت لسان بشکرانه حضرت پروردگار باز کن که چنین عنایتی مبذول داشت و سراج هدایت در قلب بر افروخت و امیدوارم که سبب هدایت دیگران گردی

اما قضیه ابوالبشر حضرت آدم که در کتب مقدسه مذکور تأویل دارد و تفسیر خواهد مقصد از ایجاد خلقت روحانیست و وجود رحمانی و الا اگر اندك ملاحظهئی شود اطفال نیز ادراك کنند که این کون نامتناهی جهان هستی این وجود بی پایان این دستگاه عظیم این کارخانه قدرت قدیم شش هزار ساله

نیست بسیار پیش از این است چنانکه بدلائل  
 و براهین قاطعه عقلیه و اکتشافیه بر اهل معارف و علوم  
 در این عصر نورانی معلوم گردید ایوم آثاری  
 اکتشاف یافته که ثابت و محقق است که ده هزار سال  
 پیش بوده از علم طبقات ارض این سرّ مکتوم مفهوم  
 میگردد که عمر عالم بیش از تصوّر بشر است حقّ  
 لازال بجمیع اسماء و صفات متّصف و آنچه از لوازم این  
 اسماء و صفات است لم یزل بوده و خواهد بود خالق را  
 مخلوق باید و رازق را مرزوق شاید پادشاه را کشور  
 و لشکر و چتر و علم و خیل و حشم لازم و مشروط این  
 سلطنت الهی سلطنت ابدی است بسیار قدیم است  
 در هیچ زمان معزول نبوده زیرا پادشاه بی کشور  
 و لشکر شخص مهملی است و غنیّ مطلق را اگر  
 کیسه تهی بود بی بر و ثمر چون سرو سهی دان  
 و اما سینه‌بند حضرت هارون که عبارت از دوازده  
 سنگ بود آنسنگها دوازده سبت بود که سینه‌بند

حضرت هارون بود

و اما قضیه نشئه اخروی یعنی صعود انسان بافق  
 اعلی و یا هبوط بدرکات سفلی کیفیتی است که در این  
 دنیا تعبیر آن جز به تشبیه ممکن نه زیرا ادراکات  
 انسانی بر دو نوع است یکی محسوس است و دیگری  
 معقول حقائق محسوسه را بیان حقیقت ممکن است  
 اما ادراکات معقوله را صور خارجه مفقود لهذا انسان  
 باید آن حقائق معقوله را در قالب صور محسوسه افراغ  
 نماید و بیان کند این کائنات خارجه را که وجود  
 عینی دارند و حقائق محسوسه‌اند بیان در عالم حسّ توان  
 نمود نظیر ارض و سما و کوه و صحرا و دشت و دریا  
 و موجودات سائره زیرا حقائق معقوله نظیر عقل و نفس  
 و حبّ و حزن و سرور و حواسّ خمسّه باطنه اگر بیان  
 آنرا خواهی ناچار بر آنی که بصور محسوسه افراغ نموده  
 بیان کنی مثلاً حزن و اندوه را که حقیقت معقوله است  
 به تنگی تعبیر نمائی گوئی که دل‌تنگ شدم و حال

آنکه دل بر حالت اصلی است نه تنگی یابد  
و نه گشایش جوید ولی حزن و اندوه کیفیتی است  
روحانی چون آنرا بیان خواهی مجبوری که تشبیه  
بمحسوسات نمائی و بیان کنی و همچنین گوئی دل  
خرّم با اوست یعنی وسیع و حال آنکه دل بر حالت  
اولی است لهذا در کتب و صحف الهی چون مقامات  
معنویّه اخرویرا بیان نمودند بصور محسوسات تشبیه  
کردند و حور و قصور و کأس مزاجها کافور  
تعبیر نمودند مقصود از ثواب و عذاب در جهان معنوی  
کیفیتی است روحانیّه که فی الحقیقه عبارت نیاید  
ولی ناچار بصور محسوسه تشبیه شود تا سامع متبّه  
گردد که در آن عوالم نامتناهی الهی مقامات سامیه  
نفوس مؤمنه را محقق است بهمچنین درکات سافله  
نفوس منکره را مقدر  
و اما "الشقی شقی فی بطن امّه و السعید سعید فی بطن  
امّه" این بالنسبه بعلم الهیست زیرا در علم الهی پیش

و پس و اول و آخر نیست حقیقت هر شی علی ما هو  
 علیه بجمیع انتقالات معلوم و مشهود چنانکه باغبان  
 حقیقت اثمار را در بطن اشجار میدانند که کدام  
 تلخ است و کدام شیرین ولکن این علم سبب تحقّق  
 آن نیست اگر شما کشف نمائید و واقف گردید  
 که این شجر را چنان ثمری آیا علم شما سبب  
 وجود آن میگردد نهایت آنست که کمال

علمی محیط بر حقائق اشیاء است

و از الطاف بی پایان حضرت

"یفعل ما یرید و یحکم ما یشاء"

استدعا مینمایم که مظهر

"العلم نور یقذفه الله

فی قلب من یشاء"

گردی و علیک

البهاء الابهی



## هو القيوم الابهى

واشوقى يا الهى الى باهى جمالك و ضاحى وجهك و شهى  
 وصالك و ظماء قلبى لمعين عنايتك و نمير موهبتك  
 و سلسبيل رحمتك الهى الهى لا تخيبنى لانّ نيران  
 الحرمان اضطربت بين اضالعى و احشائى الهى الهى  
 لا تحرمنى لانّ حسرات الهجران اشتدّت فى قلبى  
 و فؤادى الهى الهى يسّر لى مناى و سهّل لى امرى  
 و اشرح صدرى و نور بصرى بمشاهدة آيات مواهبك  
 الشائعة فى ملكوت توحيدك الذائعة فى جبروت  
 تفريدك و فرّج كبرى بسطوع انوار بشارات عظمى  
 و اشارات تهتّزّ لها اوراق سدرة المنتهى و منها ان يمرّ عليّ  
 نسيم من حديقة فؤاد ورقة نبتت من دوحه وحدانيتك  
 يهتّزّ به قلبى و ينعش به روحى و يفرح به فؤادى لانّ  
 تلك الورقة البديعة تعرّضت لنفحاتك و اهتّزت من  
 جذباتك و خضلت و نضرت و راقّت من فيض بيانك  
 و آمنت بك و بآياتك و اشتعلت بنار محبّتك و قامت

على خدمتك و صدقت بكلمتك و اختصت بعنايتك  
يوم خروج جمالك من سجن الطاء ثم بعد ذلك ابتلت  
بفراقك و افتنت في هجرانك و احاطتها الاعاصير من  
كل الجهات و اشتدت عليها الزوابع من سائر الانحاء  
و هبت عليها ارياح الامتحان فذبلت و التوت و اصفرت  
من شدائد الافتتان اى رب ارجعها الى سدره  
رحمانيتك و دوحه فردانيتك و اجعلها ريانة  
بمياه الجود و خضلة و مخضرة بحقيقة  
السجود انك انت الرحيم

(ع ع)

هو الله

الحمد لله الذى اظهر من افق العالم النير الاعظم  
و اشرق و ابرق و سطع و لاح على آفاق الامم و كشف  
الظلام الحالك و شق غاشية الليل الاليل بشعاع  
ساطع و بهاء لامع ينتشر فى مطالع القدم و رفع السحاب  
و اتى السماء بماء منهمر و فيض مستمر فهطلت الغيوث

على التلول و الربى و كشفت السيول عن الطلول فى وادى  
المقدّس طوى و مرّت الرياح اللواقح فى البقعة المباركة  
الارض المقدّسة طور سيناء و تنفّس نسيم الاسحار  
و تبلّج تباشير الصباح و تشعشع انوار الفلاح و تالألأ  
الفريدة العزّاء اليتيمة العصماء بضياء النجاح و تقابلت  
حقائق الممكنات و كينونات الموجودات و استعدّت  
اراضى القابليّات و تهيّأت اشجار الهويّات فالحقائق  
الصافية اللطيفة استضئت من تلك الانوار الساطعة  
و الاشراقات اللامعة ما دامت متقابلة لتلك الشمس  
الطالعة و اما الكينونات المكدّرة حرمت من ذلك  
الفيض الجليل و العطاء الجزيل و النور المبين و المرايا  
المتصدّئة احتجبت من اشراق ذلك الكوكب العظيم  
و المجلّى القديم ثمّ البلد الطيّب اخرج نباته باذن ربّه  
من ذلك الفيض المدرار و الغيث الهطّال و اما الذى  
خبث ما اخرج الا نكد الانكار و نبت الاستكبار  
ثمّ الاشجار المباركة اخضرت و اورقت و ازهرت

ص ١٦٥

و تأنّقت باثمار العرفان و امّا الاشجار الخبيثة  
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار  
و الصلاة و التكبير و البهاء على النقطة  
الوحدانيّة الظاهرة بالصفة الرحمانيّة

ع ع

هو الله

قال الله تعالى فى القران المبين و الذكر الحكيم " اذا  
الشمس كوّرت و اذا النجوم انكدرت " يا ايّها الورقة  
الحائرة اعلمى بانّ الشمس هى الكوكب الساطع  
الفجر و الباهر الشعاع اشهر النجوم و اعظم الكواكب  
فى عالمها فبظهور القيامة الكبرى و الطامة العظمى  
و قيام الساعة الامرّ الادهى تتكوّر الشموس و تنتشر  
النجوم و ينشقّ القمر و هذا سرّ من اسرار الحشر المستمرّ  
و الرمز المستتر عن بصر كلّ ذى نظر و الكاشف له  
ظهور الجليل الاكبر الموعود المنتظر فاذا قامت القيامة  
و اتت الساعة و جاءت الطامة و زلزلت الارض زلزالها

و انفطرت السماء باطباقها و نسفت الجبال و انقعدت  
الاشجار و سجدت البحور و حشرت الوحوش و نصب  
الميزان و تسعدت النيران و ازلفت الجنان و امتد  
الصراط و تكملت الاشراف فهل لمعترض ان يعترض لم  
كورت الشمس و خسفت البدور او طمست النجوم  
و تتابعت الرجوم لا فو ربى القيوم انه شرط واضح  
معلوم لا ينكره الا كل جهول عنود مغتاض مردود  
و الذى من اهل الانصاف الخالى من الاعتساف يقول  
من شروط الساعة و قيامها تكور الشمس و انشقاق القمر  
و انطماس النجم لانه امر منصوب كالبنيان المرصوص  
و اذا كانت الحقيقة و الماهية غير الوجود و ليست عين  
الوجود فالوجود قابل للانفكاك عنها لانه مستفاد  
من الغير او لانه غير الماهية فالجزم اذا كان غير النور  
يجوز انفكاك النور عنه و اما اذا كان الجرم عين النور لا يجوز  
الانفكاك " و لله المثل الاعلى " فان النيرات على  
ثلاثة اقسام منها ما هو نوره مستفاد من الغير كالنجوم

السيارة حول الشمس و منها ما هو نوره غير جسمه  
و جرمه غير نوره ولكنّ الجرم مقتضى لذلك و مستلزم له  
و حيث طورك بينهما الغيريّة يتصوّر الانفكاك عن النور  
كالشمس و النجوم الدرهرة و منها نفس النور فلا  
يتصوّر انفكاك الشى عن نفسه "الله نور السموات  
و الارض" فالشمس و القمر و النجوم و السراج كلّها  
يطلق عليها اسم النور و كلّ موجود و ماهيّة وجوده  
مستفادّ من الغير او وجوده غير ماهيّته و ماهيّته غير  
وجوده يجوز انفكاك الوجود عنه و امّا نفس الوجود  
فلا يتصوّر انفكاكه عن نفسه و هذا امر واضح  
مشهود لا يحتاج الى البيان و يغنيك عن البيان الشهود  
و العيان سبحانه ربّي الرحمن عن كلّ نعت و صفة  
و تصوّر فى حيّز الامكان و أنّك انت يا ايّتها الورقة  
لتعلمين حقّ العلم أنّ جميع الشمس كانت كاسفة عند  
اشراق نور من انوار ربّك و أنّ الالسنه كانت كليله  
عن النطق فى محضر مولاك و أنّ الوجوه كانت

خاضعة خاشعة و الاعناق منكسرة عند تجلّي آثار سيّدك  
الذّي ربّك فسحقاً للذّين حججوك و حالوا بينك و بين  
محبوبك الحنون و سعوا ليلاً و نهاراً حتّى  
يقطعوك و يسقطوك عن الدوحة الرحمانيّة  
و السدرة الفردانيّة و اسئل الله ان  
يرجعك الى الشجرة المباركة

ع ع

هو المشرق عن افق التقديس

قد اشرفت الانوار و القوم فى عمه عظيم قد ظهرت  
الاسرار و الناس فى دهش قديم قد ارتفع النداء  
و الورى فى صمم شديد قد هتكت الاستار و الاشرار  
فى حجاب غليظ و نفحت النفحات و المذكوم محروم  
من هذا المشموم اللطيف فيا اسفا من سكرات يتبعها  
حسرات و تلحقها زفرات ترادفها عبرات بل جمرات فى  
قلب المليم بما احتجب عن النور المبين و اتّبع كلّ  
فاجر اثم و اقتفى كلّ غافل زنيم و القى فى غياهب

الجحيم كعظم رميم و اما المخلصون لفي بشر عظيم و نعيم  
 مقيم و مقام كريم فائزين بالحق المبين مستبشرين  
 ببشارات الله موعودين بلقاء ربهم الغفور الرحيم بهاء  
 الملكوت و ضياء اللاهوت لعمر الله ان هذا هو  
 الفضل الجليل و الوهب الجميل فيا عطشى لذلك الكوثر  
 و السلسيل و يا ولى لمشاهدة ذلك الوجه البسيم  
 و الشعاع الساطع المنير فيا ايتها الورقة المبتلية بفرقة  
 الشجرة الرحمانية دعى اوهام كل و همام حميم هائم في  
 تيه الخذلان تائه في تيه الهوان اكمه اصم كجلمود  
 صخر ثقيل و تعرضى لنفحات الله و اهتزى بنسمات  
 الله في كل آن و حين و استبشرى ببشارات ربك  
 الكريم و انزعى هذا الثياب الرثيث  
 و البسى القميص الجديد فتضوع منه  
 رائحة قميص يوسف البهاء و يرتد كل  
 ضرير بصيرا من الجود الجديد



یا عمّتی الحنونه قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما  
و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید  
و گوش شنوا شاید تأیید ملکوت ابهی واجب و تلقین  
ملاً اعلی لازم ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی  
بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی  
سمع را از نغمات جان‌پرور محروم کند صداعی عقل را  
از ادراک معانی کلّیه باز دارد و فقاعی هوش را  
از احساس آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ  
مذکوم را از طیب مسموم محروم نماید و قطره از سمّ  
نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرما  
که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را  
حجبات بیشمار حتّی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد  
چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهان‌تاب اعظم  
نقابست و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب "محجبة خلع  
العدار نقابها" چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس  
حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده و صیت

بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع  
 مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است  
 و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این  
 اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی پایان  
 مستغرق با وجود آنکه مشرق این نیر تابان خطّه  
 ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران "فيا حسرة  
 على الغافلین من هذا الفضل العظیم" اغیار هوشیار گشتند  
 و یاران بخواب تغافل گرفتار باید اهل آن اقلیم با قلب  
 سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان  
 آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی پایان  
 در جهان یزدان محشور گردند و کف زنان و پای کوبان  
 نعره یا بشری بفلک اثیر رسانند که الحمد لله از منبت  
 سدره مبارکه‌اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر  
 منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار  
 حسرت که از این موهبت بیخبرند و در زاویه غفلت  
 مستقرّ اگر چه این از سنن الهیه است "و لن تجد

لسنّته تبدیلا" اهل بطحا سراج محمّدی را در صدد  
 اطفا بودند و معالم احمدی را در تهیّه امحا اهل جلیل  
 که هم وطن حضرت روح بودند بر سدّ باب فتوح  
 برخاستند اگر نفحات روح بخش روح را از مرور  
 بر بقعه مبارکه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد  
 و اگر رائجه طیّبه گلستان الهی را از عبوق در وادی  
 طوی باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنیا متضوّع گشت  
 سبحان الله این چه سرّی بود و این چه حکمتی بود  
 که بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه سیّد قرشی  
 محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت قسم بجمال  
 قدم که عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش  
 کنند و از فرط عیش در جوش و خروش آیند که باین  
 نسبت مشرّفند و باین منقبت مبجلّ مستغرق بحر عنایتند  
 و ملحوظ بنظر عاطفت  
 باری ای عمّه مهربان خفتگانرا بیدار کن و بیهوشان را  
 هوشیار بیخردان را بعقل و دانش دلالت نما

و افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله یعنی

این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت

بنوش و بنوشان و این شهد هدایت را از معدن حلاوت

بچش و بچشان چون جمال رحمن را مدت سجن طهران

و زندان و اغلال گران منتهی شد و یاران بشرف مثل

فائز شدند چه عنایت و الطاف در حق آن عمّه مهربان

مبذول فرمودند در ایام عراق و چه در سائر بلاد و چه

در این سجن اعظم تا اواخر ایام صعود چون جمال قدم

ذکر آن عمّه را میفرمودند آثار عنایت از چهره مبارک

ظاهر میشد آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه

الهی را از گوش هوش برون مفرما الحمد لله این

موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسمهای

جانافزا را دیدی و آن بیان را شنیدی و آن شهد

حیات چشیدی بگو چگونه دل بریدی

ای عمّه مهربان از انصاف مگذر آن عنایت را

بروایتی تبدیل منما و آن موهبت را بحکایتی از دست مده

آن ماء معین را بغساق و حمیم مبادله مفرما و آن  
 عذب شراب را بوهم سراب مقایسه مکن آن بدر  
 منیر را بشی حقیر موازنه منما آفتاب حقیقت بظنون  
 نفوس خفّاش طبیعت مستور نماید و لعاب عنکبوت  
 اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند رایت  
 یزدانست که مرتفع در قطب جهانست آیت  
 سبحان است که مشرق از افق امکان است بحر  
 اعظم است که موجش رو باوج است و جیوش  
 عرمم است که از ملکوت ابھی در هجوم  
 دمبدم است و بنفحات قدس محیی رمم لشکر  
 نجات است که صف شکن جیش ظلماتست نسائم  
 حدائق توحید است که روح بخش اهل تجرید است  
 و شمیم عنبرین ریاض یقین است که نافه مشکین  
 غزالان علیین است

باری ای عمّه مهربان بغافلان بفرما که انصاف بدهید  
 آیا از اوّل ابداع تا بحال چنین ظهور پر نوری باین عظمت

کبری و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبهه عارض شود  
و باعث تردّد گردد ملاحظه کنید که سائر ظهورات  
هر يك با قومی یا قبیله مقاومت نمودند یا خود مجادله  
و محاربه کردند چنانچه حضرت خلیل با نمرود مردود  
و قوم عنود در افتاد و حضرت کلیم هدف سهام  
فرعون لثیم گشت و حضرت روح در دام عناد یهود  
جحد افتاد و حضرت فخر رسل مبتلا بقبیله از قطاع  
سبل گردید و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت  
مخالب سبع شیعہ مبتلا گشت اما جمال قدم و اسم  
اعظم روحی لثرتبه الفداء فرداً و حیدراً واضحاً مشهوداً  
من دون ناصر و معین بنفس مبارک مقابله با جمیع دول  
و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون  
شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن  
همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سینه مبارک را  
هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه  
کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر

سرزمین دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین  
 امنیّت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت  
 و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود  
 و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد از بدو امر  
 تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود در طهران  
 چون از بند و زندان رها یافت و از وطن مألوف رخ  
 بتافت و بحکم محکم اخراج بلد شد در عراق عرب  
 شهره آفاق شرق و غرب گشت و با جمیع ملل در مشقّت  
 و تعب افتاد در را بگشود و صلاّی عام داد جمیع فضلا  
 و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخاستند  
 و شبهات القا نمودند هر يك جواب صریح شنیدند  
 و برهان قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند و از هر  
 علمی سؤال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله  
 سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه  
 کلّ اذعان نمودند و اقرار بعلم بی پایان کردند نفسی  
 بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنکه قانع شد و عالمی

سؤالی نکرد مگر آنکه اقرار و اعتراف ببزرگواری نمود با وجود اینکه وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناخت نمیکرد تا آنکه کل طوائف و ملل متفق شدند و پای دول در میان آمد از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البتّه بسمع شما رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزا حسین خان آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد و جد سعی در وقوع این هجرت بود با وجود این بوجود مبارك و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود عظمت امر را ملاحظه فرما که بچه



قسم است "الفضل ما شهدت به الاعداء" باری بعد از مدینه کبیره بیلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد و این انوار منتشره از مطلع آفاق بکلی مفقود و پنهان شود اما آن جوهر وجود در محلّ منفی بقدرتی عظمی و قوّتی کبری ظاهر شد که خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطّه جهان افروز گردد و این نار موقده الهیّه عالم سوز. در شور بین سفیر و صدر کبیر کار بر آن قرار گرفت که جمال قدم را در سجن اعظم قرار و مکان دهند و در گوشه نسیان اندازند چون آن آفتاب افق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود انوار عظمتش بآفاق رسید و توقیعات ملوک نزول یافت و خطابات شدید بناپلیون و رئیس مشهور وصول پذیرفت باری عظمت امر بقسمی در سجن اعظم ظاهر شد که هر کس حاضر میشد گمان سلطنت مینمود در ساحت اقدسش جمیع اعناق خاضع بود

و کلّ رقاب ذلیل جمیع طوائف و ملل بخضوع تامّ قائم  
 و کلّ قبائل و امم ببزرگواری و عظمت و علوّ منزلت  
 و سموّ مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهایت اینکه  
 چنانکه باید و شاید عارف نه

ای عمّه مهربان امکان از نسیم جان بخش خوی  
 برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان  
 از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین  
 در سپهر برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علیین  
 افتاده آیا انصاف است که ورقه از سدره مبارکه‌اش  
 مهجور ماند و ثمره از شجره طیّبه‌اش محروم گردد  
 لا و الله آن عمّه محترمه باید سرحلقه و رقعات مقدّسه باشد  
 و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در کتاب  
 علیین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم  
 قسم باسم اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر  
 و این عبارات تقریر یافت  
 ای عمّه مهربان این آواره صحرای محبّت الله نظر

بمحبّت مخصوص که از بدو طفولیت بآن عمّه مهربان  
 داشت بتحریر این کلمات پرداخت و بنگارش این عبارات  
 متصدّی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم  
 آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دل بستگی  
 بشما داشتم و الآن نیز بحقّ تربت مبارکه و مطاف  
 ملأ اعلی کمال محبّت را دارم و از اینجهت حسرت  
 و افسوس میخورم

ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت را  
 غنیمت دار و یوسف مصر الهی را بثمان بخر دراهم  
 معدوده مفروش "صحبت یوسف به از دراهم معدود"  
 دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب  
 گردند و علّت نقاب آن روی چون آفتاب  
 اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی  
 از روش و سلوک واضح و مشهود گردد  
 ای عمّه طیّبه تو میدانی که این عبد لسان طعن ندارد  
 و تا بحال نسبت بنفسی کلمه نقصی از لسان نراند ولکن

چند کلمه مجبوراً بیان حقیقت است نه طعن و وهن  
 در حرکات و سکانات و مراتب درجات و صعود و هبوط  
 نفوس ملاحظه نمائید و در روش و سلوک دقت نمائید  
 حقیقت هر نفسی آشکار و مشهود گردد احتیاج  
 بدلیل و شهود نماند

ای عمّه مکرمه بدر منیر را انوار مبین باید و سراج  
 وهّاج را پرتو اثیر بحر اعظم را موج درر بار باید و عنقای  
 مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری  
 شاید و نسیم سحری را روائح جان‌پروری شجره  
 طیّبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوش گوار  
 روح مسیحائی حیات ابدی بخشد و عصای موسوی  
 ثعبان مبین بنماید پس معلوم شد که آفتاب را انوار  
 باید و گلزار را رائحه عنبر بار دریا را موج عظیم باید  
 و عنقا را اوج رفیع ظهور مظاهر احدیّه محض احیای  
 ارواح در قمیص خلق جدید است و اشراق شمس  
 حقیقت محض تربیت و ترقّی در جمیع مراتب در این

عصر مجید با وجود این نفوس پر خمولی که بذاتها  
 محتاج مربی و محافظ و معین هستند چگونه توانند  
 که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق لا و الله  
 ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش  
 مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود  
 در قرآن میفرماید "یدعو من دون الله ما لا یضره  
 و ما لا ینفعه ذلك هو الضلال البعید یدعو لمن ضره  
 اقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر" انصاف  
 باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز  
 مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمائیم آیا در این  
 قضیه ذره شبهه و تردید است لا و الله شما در نهایت  
 تصدیق و اطلاعیید و میدانید که چگونه است باز امر را  
 بر خود و بعضی مستور میدارند و مشتبه مینمایند  
 ای عمّه عزیزه ابناء برخی از مدعیان که خویشرا  
 مربی کلّ میخوانند و قطب فلك اعظم می شمارند باین  
 بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله

در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارك و بطلان  
مادون مرقوم نمودند و بخطّ خودشان در نزد امة الله  
خدیجه سلطان موجود ولی از حرکت و روش  
و تربیت قسم بتربت مبارکه چنان مخجول و در نزد بیگانه  
و خویش چنان شرمسار و ملول میشدم که ایشان را مجبور  
برجوع نمودم حال ملاحظه فرما که چون معین از منبع  
مخلوط بطین یعنی آب از سرچشمه بگل آمیخته بود  
چگونه صفا بخشد و سبب حیات گردد" فاعتبروا یا اولی  
الالباب" آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات  
و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهانتاب  
محبوب گشت لا و الله لا و الله لا و الله  
ای عمّه فطنه قسم بمطاف ملأ اعلی که در فطانت  
و ادراک و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قطبیّت  
جهان رحمن هستند امتیاز و رجحان داری طفلی را که شما در  
آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت  
مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمیکرد

ای عمّه خانم گیرم که بعضی لسان عرب ندانند  
و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام  
در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان  
مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد و غزلیات و مثنوی  
که در دست است کفایت است یا لله این چه حمیت  
و غیرت پر مضرت است که چشمها را نابینا نموده  
و گوشها را ناشنوا سبحان الله این چه سرّیست آخر  
بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه  
آثار قدرتی و بزرگواری از ما دون حقّ نمودار شد  
که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت با وجود  
آنکه حضرت اعلی روح العالمین له الفدا بنصّ صریح  
میفرماید "اَيَّاكَ اَيَّاكَ ان تحتجب بالواحد البیانیّه فانه  
خلق عنده" و واحد بیانی هیجده نفر حروفات حیّ  
و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه کنید میفرماید  
بمن و حروفات من محتجب مشو و ایمان خویش را  
بر اقرار و اقبال ما معلق منما و از جمله حروفات جناب

قدّوس اند که بنصّ بیان سیزده واحد مرآت در ظلّ  
او هستند

ای عمّه مهربان قدری در ریاض بیانات حضرت  
اعلی روح الوجود لمظلومیّة الفدا سیر و سیاحت نمائید  
و بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمائید  
و تعمّق و تفکر کنید که در مواقع متعدّده در مراتب  
و شئون و حقائق مرایا چه بیان میفرماید تا حقیقت  
حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد  
یا عمّتی الی متی تستغرقی فی الرقاد و تضطجعی فی  
المهاد فاستیقظی من الهجوع و التزمی الخضوع  
و الخشوع تالله الحقّ انّ الشمس قد بزغت و انّ  
السحاب قد فازت و انّ الاریاح قد هاجت " و انّ  
الارض قد اهتزت و ربت و انبتت من کلّ زوج بهیج "  
لو استمعت باذن واعیه فوالله لسمعت نقرات الناقور من  
الملاّ الاعلی فی ذکر ربّک الابهی هل یغنیک الغدیر  
عن بحر النمیر او یغنیک نعیب الغراب عن سفیر



العقاب او ينفعك طنين الذباب عن هدير الوراق  
 او يحميك محتظر الهشيم من جنود عرمرم عظيم او  
 يشفيك و يرويك السمّ النقيع و سراب البقيع عن الداء  
 الشديد و العطش فى قفر بعيد لا و ربك المجيد  
 الذى انشأ الخلق الجديد و انعم بالبصر الحديد  
 لكلّ عبد منيب ذى قلب سليم و خلق عظيم

ع ع

هو الله

ای یار مهربان او آرگان نامه نامی که اثر کلک  
 عنبرین بود بکمال فرح مطالعه شد صد شکر که مژده  
 صحّت وجود ذیجود عالی را داد سبب مسرت وجدان شد  
 و باعث راحت دل و جان گشت تفصیلی از سیاحت  
 این سفر ذکر فرموده بودید ان شاء الله در این جهان  
 سفرهای با روح و ریحان خواهید فرمود و اما سفر  
 حقیقی روحانی خوشتر و دلکشتر است چه که این سفر  
 از عالم خاک بجهان پاکست و از حیّز لا بساحت

دلگشای الّاست در دمی شرق و غرب طیّ شود  
و در ساعتی قدم بعرضه قدم در آید انسان حکم طائر  
ساکن و ساکن طائر و جاری منجمد و منجمد جاری  
یابد حقیقت جامعه انسانیّه بجمیع شئون و آثار و احکام  
و اطوار و تشخّصات و تعینات در حیّز وجود و ظهور  
تحقّق یابد ای رفیق شفیق اگر همّتی داری و فسحتی  
طلبی و سیاحتی جوئی و سیر و تفرّجی خواهی اوّل  
چشم از عالم و عالمیان بیوش و از مردم و آدمیان بگذر  
از اوج قبول منقطع شو در کنج خمول چون این  
آوارگان مأوی کن و از هر فکری و ذکری آزاد شو  
و در جمیع آن منتظر شرب کأس فنا شو و مترصد  
هجرت از این خراب آباد بجان عزیزت قسم  
که تا از آنچه دیده و شنیده‌ایم نگذریم و بکلی منقطع  
الی الله نشویم و از نام و ننگ چشم نپوشیم و صدور را  
از هر وهم و خیالی مجرّد نمائیم و در گوشه بی توشه‌ئی  
بذکر خدا فارغ از ما سوی نشویم و بخود مشغول

نگردیم فسحت حقیقی نیابیم و سیاحت روحانی نکنیم  
 پس تا توانی بخود مشغول شو زیرا حقیقت بشریّه  
 اگر چه مستغرق در ظلمات کونیّه است لکن مقتبس  
 از انوار و اسرار مبدأ حقیقی و افق قدس عالم وجود است  
 چون بخود مشغول شود نورانیتت تزايد نماید و همه  
 انوار گردد و سرّ حقیقت علیکم بانفسکم آشکار شود  
 ساهاست که بمشاهده آیات آفاقیّه چشم را روشن نمودیم  
 حال خوبست چندی نیز بکشف آثار و آیات انفسیّه  
 مشغول شویم یعنی سر خویش گیریم و از عالم نوش  
 و نیش در گذریم در زاویه فقر صرف مأوی کنیم  
 و در گوشه فنای محض اعتکاف نمائیم تا این کأس بقا را  
 از دست ساقی فقر و فنا ننوشیم در انجمن یاران شمع  
 نیروزیم و در خلوتخانه دل مشعلی مشتعل نمائیم  
 مثلی است مشهور ایّام را چندی وقف مطرب و می نمائیم  
 ما نیز چندی اوقات را محصور بتوجّه و تنویر حقیقت  
 خویش کنیم تا ملاحظه کنیم که از افق اعلی و ملکوت

اسمی چه فیوضاتی ظاهر و لائح گردد از بخل آوارگان  
و سخاء دیگران مرقوم فرموده بودید فقیر بینوا چه  
انفاق نماید و محتاج پیشیز چه چیز احسان کند  
توانگراند که خوان نعمت نهند و ابواب بخشش  
بگشایند الحمد لله آنجناب بر سفره مهنا و خوان مهیا  
وارد شدید و از جمیع نعماء و الآء موجوده یافتید  
گرسنگی در کاشانه فقرا و بی برگی لانه ضعفا را فراموش  
البته نمودید دیگر شکایت چرا و روایت از چه رو  
مگر آنکه بگوئیم از عالم قناعت گذشته‌اید و ابواب  
طلب مزید را گشاده‌اید و از این گذشته ما نه مرشدیم  
نه مسترشد نه مریدیم نه مراد نه مدعی علمیم و نه مدعی  
کمال آوارگانیم بی سر و سامان و بی نوایانیم بی برگ  
و مستمند و پریشان نهایت آشفته جمال دلبریم و دلداده  
کوی مهوشیم دردمند طیب الهی هستیم و مستمند  
توانگر معنوی مرغ ضعیفیم لکن گرفتار دام  
او هستیم پشه حقیریم لکن در پناه سلیمان کشور رحمانی

هستیم و از این گذشته چون بیازار جوهریان گذری  
 نه تجلی یاقوت رمانی بینی و نه جلوه لعل بدخشانی  
 نه لؤلؤ لالا مشاهده کنی و نه درّ درّی یکتا لکن

چون بدکه خزیان بگذری امواج خذف بینی  
 که مکشوف موج میزند و تلال شیشه بدل ملاحظه  
 نمائی که برق میزند لکن صد هزار بار خذف بدانه  
 گوهری برابری ننماید تفسیر سور و آیات قرآن  
 مجید را خواهش فرمودید چیز مختصری مرقوم شد  
 لکن چون میدان مقابلیست خوش نداشتم ارسال  
 نمایم لهذا باقی گذاشتم و از این گذشته این آیات  
 رنه لاهوتیه و نغمه رحمانیه است این طیور بال

و پر شکسته را چه توانائی که در این فضاء وسیع و اوج  
 رفیع پرواز نماید مگر "لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون  
 فی العلم" را ملاحظه نفرموده‌اید این عبد خود را تشنه  
 قطره‌ئی از بحر علم مشاهده مینماید و اینکه چیزی  
 مرقوم شد نظر بخواش آنجناب بود خبر پر مسرتی

شنیدم و بسیار مسرور و ممنون گشتم که اراده نموده‌اید  
 که بمجمع دینی در امریکا تشریف ببرید و بسط  
 حقیقت دین مبین الهی و حقیقت قرآن عظیم و علو  
 منقبت تعالیم الهی را بفرمائید این عزم بسیار مقبول  
 و محمود چه که اهالی آن صفحات ابداً از حقائق قرآن  
 و اساس دین مبین و شریعت سیّد ولد عدنان خبری  
 ندارند بعضی روایات مفتزیه و اوهمات کاذبه  
 شنیده‌اند و بآن اکتفا نموده‌اند بسیار خوبست  
 که از اسرار مصحف کریم و حقائق تعالیم و روش  
 و سلوک و اخلاق و اعمال بزرگان پیشین و قواعد و قوانین  
 و اصول و فروع دین مبین اسلام با خبر شوند و نبوت  
 خاصّه سیّد المرسلین ثابت و محقق گردد و فی الحقیقه  
 شما اگر در این امر عظیم و خطب جسیم همّتی بفرمائید  
 اجر جزیل و تأیید ربّ جلیل مقرر و محتوم است  
 و چنین امری را مثل شمائی باید اقدام نماید چه  
 که سائرین از عهده بر نمایند از خدا میطلبیم که تأیید

و توفیق عنایت فرماید و خبر و تفصیل را باوضح  
 عبارات مفصلاً بما خبر دهید که سبب سرور و شادمانی  
 وجدانی گردد باقی همیشه بر سریر شادمانی مستقر  
 باشید والسلام مؤرخه ۱۵ ذی القعدة سنة ۱۳۱۰  
 هو الله

يا من امتحن عبدالبهاء هل يليق لمثلک ان یمتحن عبداً  
 خاضعاً خاشعاً لله لا و الله و لمركز الميثاق ان یمتحن اهل  
 الآفاق و ليس لهم ان يجعلوا عقولهم موازين الحقّ و يزنوا  
 بها انوار الاشرار اما سمعت بانّ عليّاً عليه السلام كان  
 واقفا على شفا جرف هار مرتفع فخاطبه رجل من اهل  
 الاوهام و قال يا ابالحسن هل تؤمن بصون الله و عونہ  
 و حفظه و كلاتته فقال نعم هذا حقّ بمثل ما انتم تنطقون  
 فقال الغافل عن ذکر الله يا على اذا فارم بنفسك من  
 الموقع الرفيع الى اسفل الحضيض حتى أومن أنّك  
 مطمئنّ النفس بحفظ الله و حراسته فقال على عليه  
 السلام فى الجواب ليس لى ان امتحن الله بل لله

ان يمتحنى و هذا ذنب لا يغفر منى اذا فانتبه يا ايها  
الخائض فى غمار الامتحان من قوله عليه السلام و انت  
تمتحن غيرك من لا تحيط به علماً ثم اعلم بانّ التثليث  
عين الترييع و الترييع عين التثليث و هذا يعرفه من يعلم  
لحن القول و يطلع بالاسرار المرموزة فى سطور الكائنات  
و الرسائل المنزلة من القلم الاعلى و تنكشف عن قريب  
لك ما سألت عنه انكشافاً كسطوع الشمس فى كبد  
السماء و تنقلب الامور و تقول سبحان مضحك النفوس  
من بعد مبكاها و محيى العظم الرميم بعد بليها سبحان  
ميسر المعسور و الشارح للصدور عند تغرغر النفوس  
و حشرجة النفوس سبحان من اضاء الظلام الديجور  
بالنور الساطع من افق رحمة الربّ الغيور سبحان من  
رفع الوضيع و وضع الرفيع و اطمس النجوم و جعلها  
رجوماً لاهل الفجور و البهاء عليك اذا فافهم هذه  
الاشارات المصرحة للعبارات و اطمئنّ بذكر ربك  
فى كلّ الاحوال و لا تمتحن احداً من بعد هذا فانّ



الامتحان سنن الرحمن فليس للانسان الا الاذعان

بما نزل فى القرآن و لنبلونكم بشى من

الخوف و الجوع و نقص من

الاموال و الانفس و الثمرات

و البهاء عليك

ع ع

هو الله

الحمد لله الذى انشأ سدره السيناء و غرسها فى بجبوحه

الفردوس الاعلى فنشئت و نمت و فرّعت و اورقت

و ازهرت و اثمرت و طالت و امتدّت فى الآفاق و اهتزت

لها السبع الطباق فيا ايّها الفروع تمسّكوا بالدوحه

الكريمة و تشبّبوا بذيل الاصل و الارومه القديمة

و ثمّروا عن ساعد الجدّ فى خدمة السدره القويمه لعمر

الله انى لمضطرب القلب و مضطرم الفؤاد و منسجم الدمع

تذرف منى العبرات و تتصاعد منى الزفرات و تشتدّ عليّ

الحسرات خوفاً من عواقب الفتور حذراً من عقوبات

القصور و انحلال عقد الخريذة الغراء و انتشار اللئالى  
النوراء عند ذلك يظلم وجه السماء و تستولى الظلمة الدهماء  
على الخضراء و الغبراء ربّ احفظ سدرة رحمانيتك  
عن عواصف الخلاف و صن دوحه صمدانيتك عن  
قواصف الشقاق و اجمع شمل احبتك فى ظلّ  
كلمة وحدانيتك و أمّ شعث عبيدك فى فىء  
شجرة فردانيتك و اجعل الافنان آيات  
قدس سبوحيتك و رايات عزّ قدوسيتك  
انك انت الكريم العزيز الوهاب

ع ع

هو الله

ايها الفرع الكريم من سدرة السيناء قد قضت  
السنون و الشهور بل مضت الاحقاب و الدهور و لم  
يرد بريد السرور مصحوباً بتحريم من ذلك الحبيب  
الشكور هل الاقلام جفّت ام الصحف طويت  
ام الايدى أحرّت بعد ما قدّمت ام النجوم انتشرت كلّاً

انّ الارض زلزلت و انّ السماء اقلعت و الامتحانات  
 اشتدّت و افتتانات سنة الشداد تعاقبت و الجبال نسفت  
 و الزوابع اقمعت و الاشجار انقعت و انك انت ايّها  
 الفرع الكريم ثبتّ القدم على هذا الصراط المستقيم  
 و اسلك في هذا المنهج القويم و تتبّع في السفر القديم  
 اللوح المحفوظ و الرقّ المنشور كتاب الاقدس و الصحف  
 المقدّس تالله الحقّ انه لصراط السوى و السبيل المستوى  
 ثمّ انظر الى شرح آياته الّتى شرحها يد العظمة و الاقتدار  
 فى كتاب عهد الله العزيز الجبار من دون حجاب  
 و ستار لعمرک قد ترکوا المنصوص و هدموا البنیان  
 المرصوص و تمسّکوا بالشبهات و اهملوا الآيات  
 المحکّمات و احتجبوا بالاوهام و غفلوا عن العزيز العلام  
 فسوف تراهم فى کرب عظیم. ای فرع کریم وقت  
 آنست که چون سیف شاهر گردی و شهاب ثاقب  
 چون علم مبین از نسیم یمین مهبّ عنایت بحرکت آئی  
 وقت سکوت نیست و زمان سکون نه فرصت

از دست مده و ماهی از شست منه نار موقده شو  
و نیران مؤصده ناطق باش تا نخل باسق گردی و رطب  
فائق بیار آوری بجهت امروز خلق شدی تا شمع شب  
افروز گردی و شعله پرده سوز پرده اوهام انام بدر  
و آفت انعام باش باسم اعظم کورها را بینا کن و کرها را  
شنوا و مرده ها را احیا ایام در گذر است و ملکوت  
مستمّر ما بنده آستانیم و دربان و پاسبان بیدار باید بود  
هشیار باید زیست تو در حقّ من دعا کن تا از هر  
بندی رها گردم و بخدمت عتبه علیا موفّق و بجان فشانی  
مؤید سر بر قدم خجالت دارم و از خود شکایت  
خواهم باری تو فرزانه باش و از هر قیدی آزاده  
بخدمت بر خیز و بذیل هدی در آویز مستانه بگو  
مردانه بکوش اللهم یا مفرع الدوحة الرحمانیة بالافنان  
فی سدرة الانسان هذا فرع کریم من شجرة الاثبات  
اجعله آیه من الآیات و اثبت قدمیه علی الصراط  
و اشدد ازره علی خدمتک و قوّ ظهره فی عبادتک

و افتح عليه ابواب معرفتك و اسبغ عليه نعمتك  
و اكمل عليه عنايتك و احفظه بعونك و صونك و حمايتك  
اى ربّ ربّ فروعہ بفيض غمام موهبتك  
و اثر افنانه باثمار رحمتك و احفظ سلالته  
فى كهف صيانتك انك انت الحافظ  
الواقى الكافى المقتدر القدير

ع ع

هو الله

الهى الهى هو لاء عباد توجّھوا الى ملكوت  
رحمانيّتك و تعلّقوا باهداب رداء فردانيّتك و اخلصوا  
وجوههم بجمالك و آمنوا بطلعة وحدانيّتك و كلمة ربّانيّتك  
النقطة الأولى و العليّ الاعلىّ الذى بشرّ من فى الارض  
و السماء بظهورك الاعظم شمس حقيقتك النوراء و اشتعلوا  
بالنار الموقدة فى سدرۃ السينا و سمعوا النداء المرتفع  
فى البقعة المباركة و ادى طوى من جمالك الابهى  
و تمسّكوا بالعروة الوثقى الآية الكبرى ميثاقك العظيم

الذی يتموّج اعلامه على الصرح المشيد فى هذه الفتنة  
العظمى اى ربّ ايدهم بشديد القوى و انصرهم بجنود  
مجنّدة فى الملاء الاعلى و انزل عليهم ملائكة التأييد  
تترى و اشدد ازورهم بقوّة عهدك يا ذا العطاء و ثبت  
اقدامهم و قوّ ظهورهم بتأييدك يا ربّ السموات العلى  
انّك انت المقتدر على ما تشاء و انّك لعلى كلّ شىّ قدير  
اى دوستان الهى و ياران معنوى شمع روشن است  
و دلبر ميثاق شاهد هر انجمن صبح منير عهد طالع است  
و شعاع آفتاب پيمان ساطع نداء ملاء اعلى بلند است  
و سروش ملكوت ابهى همدم هر مستمند همّتى نمائيد  
و نصر الهى طلبيد و نصيب موفور بجوئيد و اسب آمال  
در ميدان اقبال بتازيد موائد آسمانى است و مواهب  
رحمانى فيض جاودانى است و جود آسمانى جمال ابهى  
از ملكوت غيب ناصر ثابتين است و ظهير مخلصين و مجير  
راسخين و معين موقنين و انّه يناديكم من ملكوت  
غيب العماء تثبتوا اقدامكم يا احبّاء الله سوف ترون

هو الله

ای احبّای الهی خبر پر مسرّت اتّحاد و اتّفاق احبّاء  
 در اسکندریّه رسید چه خبر خوشی بود که سبب روح  
 و ریحان عبدالبهاء گشت قسم بجمال قدم روحی لاحبّائه  
 المتّحدین فداء که فرح و سروری از برای عبدالبهاء جز  
 بشارت اتّحاد و اتّفاق احبّانہ زیرا اسّ اساس امر الله  
 وحدت و یگانگی و محبّت است که باید چنان قلوب  
 و ارواح و انفس احبّاء الله را احاطه کند که کلّ عبارت  
 از يك هيكل رحمانی شوند و هر یکی جزئی از اجزاء  
 و عضوی از اعضاء لهذا باید و شاید و سزاوار چنین است  
 که هر يك خود را قربان یکدیگر نمایند و فدائی  
 همدیگر شوند اگر احبّانہ باینمقام بلند اعلیٰ رسند  
 آنوقت جنّت ابھی در قطب امکان خیمه و خرگاه زند  
 و کوه و دشت و صحرا ریاض ملأ اعلیٰ شود آه و شوقی

لتلك الموهبة العظمى و ظماء قلبی لذلك الماء العذب  
 الفرات. ای احبّای الهی قدری تأمل و تفکر در عنایات  
 جمال مبارك نمائید که آن ذات مقدّس تحمّل صد هزار  
 محن و آلام فرمود و ایّام مبارکش جمیع بصدّماّت  
 شدیده گذشت تا آنکه نفوسی مبعوث شوند  
 که در ظلّ کلمة الله المطاعه آیات توحید گردند و بیّنات  
 تفرید مظاهر محبّت گردند و مطالع انوار الفت  
 از بیگانگی بگذرند و بیگانگی حقائق و نفوس نورانیّه  
 پی برند علم اتّحاد بر افرزند و خیمه اتّفاق بلند کنند  
 جام صهبای وحدت اصلیه در دست گیرند و در انجمن  
 توحید رقص کنان جنود اختلاف را شکست دهند  
 ای احبّای الهی آیا از اختلاف در هیچ عهدی ثمری  
 اثری بار و بری لا و الله همیشه اختلاف ریشه کائنات را  
 بر انداخت و ائتلاف مطموره امکان را معموره  
 لامکان نمود قوّت جامعه محیط بر قوای قامعه بوده  
 و وحدت قلوب کاشف کروب پس شب و روز



تضرّع و ابتهاج نمائید و از حضرت ذوالجلال طلب  
صفای قلوب و وفای نفوس کنید اگر یکی از احبّاً  
قصوری نمود عفو ربّ غفور را بخاطر آرید  
و مخالفت نفس شرور نمائید زیرا نفس  
در غایت غرور است اعاذنا الله و ایاکم  
من هذا المغرور زمام از دست گیرد  
و در میدان طغیان جولان کند  
چاره جز تضرّع و ابتهاج نیست  
و دوائی جز عجز و نیاز نه  
"انّ النفس لامّارة بالسوء  
الا ما رحم ربّی"  
و علیکم البهاء)

ع ع

هو الله

الحمد لله الذی کشف الظلام و محی الغمام و کشف  
الحجاب و ازال النقاب فلاحه انواره و شاعته آثاره

و ظهرت اسراره و فاضت سحائبه فحملت ارض  
 الوجود بفيضه و سيبه و طيب صييه و اهتزت و ربت  
 و انبتت رياحين العرفان و سنابل خضر الايقان  
 و تعطرت الآفاق بنفحات قدسه العابقة على الجهات  
 و التحية و البهاء و الثناء و الصلاة على الحقائق الرحمانية  
 و الشقائق الربانية التي نمت و نبتت من ذلك الفيض  
 العظيم و السيل الذي انحدر كالبحر المتلاطم المتدافق  
 بالموج الكريم و التيار المرتفع الى الاوج الرفيع  
 الهى الهى لك الحمد بما اوقدت نار محبتك الربانية فى  
 قطب الامكان فى الشجرة المباركة التي لا شرقية و لا  
 غربية و تسعرت و تلطت و التهبت حتى بلغ لهيها الى  
 الملاء الاعلى و بذلك اقتبسوا الحقائق النورانية من نار  
 الهدى و قالوا "اننا آنسنا من جانب الطور ناراً"  
 الهى الهى زد كل يوم فى لهيها و اجيجها حتى يحرك  
 الاكوان زفيرها اى رب اضم نار محبتك فى  
 القلوب و انفخ روح معرفتك فى النفوس و اشرح

بآیات توحیدك الصدور و احيى من فى القبور و نبّه  
اصحاب الغرور و عمّم السرور و الحبور و انزل الماء  
الظهور و ادر كأسا مزاجها كافور فى محفل التجلّى  
و الظهور انك انت المعطى البازل الغفور و انك انت  
الرحمن الرحيم.

ای احبّای الهی جام صهباء رحمانی سرشار است و بزم  
میثاق الهی پر انوار صبح موهبت میدمد و نسیم عنایت  
میوزد و مژده الطاف از ملکوت غیب میرسد بهار

روحانی خیمه در قطب گلشن زده و باد صبا از سبای رحمانی  
مشام روحانیان را معطرّ نموده بلبل معانی آغاز غزل خوانی  
کرده و غنچه‌های معنوی در نهایت طراوت  
و لطافت شکفته مرغان چمن مطرب انجمن گشته  
و بابدع الحان و احسن انغام بآهنگ ملاً اعلی بانگ  
یا طوبی و یا بشری بلند کرده و صلای سر خوشی  
بر باده نوشان جنّت ابھی زده با این فصاحت بیان  
و بلاغت تبیان بر شاخسار رحمانیت گلبانگ تقدیس

میزند تا افسرده گان بادیه غفلت و پژمرده گان  
 وادی فترت بجوش و حرکت آیند و در جشن عیش  
 و عشرت حضرت احدیّت حاضر شوند الحمد لله  
 آوازه امر الله شرق و غرب را احاطه نموده و صیت  
 عظمت جمال ابھی جنوب و شمال را بحرکت آورده  
 آهنگ تقدیس است که از اقلیم امریک بلند است  
 و نعره یا بهاء الابهی است که از دور و نزدیک متواصل بملاً  
 اعلی شرق منور است غرب معطر است جهان  
 معنیر است نفحات بقعه مبارکه مشک اذفر است  
 عنقریب ملاحظه مینمائید که اقلیم تاریک روشن گشته  
 و کشور اروپ و افریک گلبن و گلشن شده ولی  
 چون آغاز طلوع این مهر تابان از افق ایران بود و از آن  
 خاور بباختر اشراق فرمود آرزوی دل و جان  
 چنان است که شعله آتش عشق در آن خطّه و دیار شدیدتر  
 باشد و نورانیّت امر مبارک پدیدتر ولوله امر الله  
 غلغله در ارکان آن کشور اندازد و روحانیّت کلمه الله

چنان جلوه نماید که آن اقلیم مرکز صلح و صلاح گردد و راستی و آشتی و مهر و وفاء یعنی ایران سبب حیات جاودان جهانیان گردد و علم صلح عمومی و امان و روحانیت محضه در قطب امکان بر افرازد ای احبّای الهی الحمد لله امر الهی در دوره بهائی روحانیت محضه است تعلق بعالم جسمانی ندارد نه جنگ و جدال است و نه ننگ و وبال نه نزاع با امم است و نه پرخاش با قبائل و ملل جیشش محبت الله است و عیشش صهبای معرفت الله جنگش بیان حقیقت است و جهادش با نفس اماره بد طینت مظلومیت کبری غالبیت است و محویت و فنا عزّت ابدیه باری روحانیت اندر روحانیت است تا توانید خاطر موری نیازارید چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مکوید تا چه رسد بمردمان همّت بر آن بگمارید که سبب حیات و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید خواه آشنا و خواه بیگانه خواه مخالف و خواه موافق

نظر بپاکی گهر و یا ناپاکی بشر ننمائید بلکه نظر  
 برحمت عامّه خداوند اکبر فرمائید که پرتو عنایتش  
 جهان و جهانیان را احاطه نموده و فیض نعمتش عارفان  
 و جاهلان را مستغرق فرموده بیگانه مانند آشنای یگانه  
 بر خوان انعامش حاضر و منکر و مدبر مانند مقبل  
 از دریای الطافش مغترف احبّای الهی باید مظاهر  
 رحمت عامّه باشند و مطالع فیض خواصّ مانند آفتاب  
 بر گلشن و گلخن هر دو بتابند و بمثابة ابر نیسان بر گل  
 و خار هر دو بیارند جز مهر و وفا نجویند و طریق جفا  
 نپویند و غیر از راز صلح و صفا نگویند این است  
 صفت راستان و این است نشانه بنده آستان. جمال  
 ابھی روحی لاجبائہ الفداء تحمّل مصائب کبری فرمود  
 و بلایای بی منتهی دمی نیاسود و نفسی براحت بر نیورد  
 آواره کوه و هامون گشت و سرگون قلاع و سجون شد  
 حصیر ذلّت کبری را سریر عزّت ابدیّه شمرد و زنجیر  
 و اغلال را طوق عزّت و استقلال یافت شب و روز

در تحت تهدید شمشیر بود و حاضر صعود بر صلیب  
 تا این جهان را روحانیت بخشد و بسنوحات رحمانیت  
 بیاراید و جهان بیاساید نزاع و جدال از میان بر خیزد  
 و سیف و سنان بدل بروح و ریحان گردد و جنگ  
 و عدوان منقلب بمحبت و امان یعنی میدان جیش  
 و طیش مبدل بعشرت و عیش گردد و ساحت رزم  
 خونریز بزم مشکبیز شود جنگ ننگ گردد و حرب  
 و ضرب بمثابه جرب منفور قبائل و امم شود صلح  
 عمومی در قطب عالم خیمه بر افرازد و بنیاد حرب و قتال  
 از بن بر اندازد پس باید احبای الهی این درخت  
 امید را از جویبار همت آبیاری کنند و بنشو و نمایش  
 پردازند در هر اقلیم که مقیمند با قلب سلیم یار و ندیم  
 قریب و بعید گردند و با خلق و خوئی چون بهشت برین  
 ترویج دین و آئین رحمانی نمایند ابدآزرده نگردند  
 افسرده نشوند پژمرده نشینند آنچه جفا بیشتر بینند  
 وفا بیشتر نمایند و هر چه بلا و عذاب زیادتیر کشند جام

عطا بیشتر بخشند این است روح هیکل عالم و این است نور تابنده در قلب عالم و ما عدای این لا ینبغی لعبودیّة عتبه ربّ العالمین. ای احبّای الهی آفتاب حقیقت از افق غیب تابنده و درخشنده فرصت غنیمت شمردید مانند سرو روان در این جویبار نشو و نما نمائید و سر بر افرازید

"تمتّع من شمیم عرار نجد فما بعد العشیة من عرار"

الحمد لله اعلى حضرت شهریارى حلیم و سلیم و بردبار است و مهربان و غمخوار داد پرور است و عدالت گستر بشکرانه این نعمت و کمال صدق و استقامت بدعای بقای دیهیم تاجدارى و دوام سریر شهریارى پردازید و در ماموریت و آبادی و مدنیت و تحصیل معرفت و تزئید تجارت و ترقّی زراعت و تحسین صناعت و ترقّیات عصریّه از هر قبیل کوشش نمائید ایران بعون و عنایت حضرت یزدان در ظلّ سلطنت این جهاندار ان شاء الله دار الامان گردد و مرکز ترقّی بی پایان.



ای احبّای الهی المنة لله که علم مبین عهد و پیمان  
 آنآ فآناً بلندتر گشته و درفش غل و غش معکوس  
 و منکوس گشته چنان زلزله بر ارکان ظلوم و جهول  
 افتاده که مانند قبر مطمور شده و مانند خقّاش کور  
 در زاویه گور خزیده و از آن سوراخ گاه گاهی بمتابه  
 وحوش فریادی بر آرند سبحان الله ظلمت چگونه  
 مقاومت نور منیر نماید و حبال سحر چگونه متانت  
 ثعبان مبین بنماید "و اذا هی تلقف ما هم یؤفکون"  
 افسوس که خود را بافسانه افسون نمودند و بهوسی  
 بی نفس کردند عزّت ابدیّه را فدای نخوت بشریّه  
 نمودند و بزرگواری دو جهان را قربان نفس اماره نمودند  
 هذا ما اخبرناکم به فسوف ترون المجانین فی خسران  
 مبین. ربّ و رجائی ایّد احبّائک علی الثبوت علی  
 میثاقک العظیم و الاستقامة فی امرک المبین و العمل  
 بما امرتکم فی کتابک المنیر حتّی یکونوا اعلام الهدی  
 و سرج الملاء الاعلی و ینابیع الحکمة الکبری و نجوم

الهدى فى افق العلى انك انت القويّ المقتدر القدير

ع ع

هو الله

يا من ترشح انا قلبه بماء محبة الله و تنور زجاج فؤاده  
 بانوار معرفة الله انى تلوت كتابك و رتلت آيات شوقك  
 الى الله و التذمسمعى بذلك الخطاب و قرّت عينى  
 بمطالعة الكتاب فلما امعنت النظر فى معانيه وجدتها  
 فزعاً و جزعاً من فرقة جناب الاستاذ و الحال لو اطلعت  
 على حكمة اغترابه لطفحت قلبك بمأ السرور من هذا  
 السفر المشكور لانّ فيه خدمة لامر الله و نشرأ  
 للنفحات فى اقاليم شاسعة الارحاء عظيمة الاهمية فى  
 مستقبل الزمان و انى اؤكد لك بانّ هذا الفراق موقت  
 محدود و سيرجع اليكم ببشارة و سرور يلوح نوره فى  
 الوجوه و ينشرح به كلّ عبد متوجّه الى ملكوت  
 الوجود و عليك التحية و الشاء

ع ع

هو الله

اللهم يا مؤلى و مهربى و مقصدى و منائى ترانى يا الهى  
 مستغرقاً فى غمار البلايا و متعمّقا فى بحار الرزايا و يمرّ  
 منها على العمق المتلاطم و يمجّج منها على القلزم الخضم  
 المتفاقم و انّ السهام مفوّقة و الالسنه مصوّبه و السيوف  
 مسلولة و الهجوم من كلّ الجهات القاصية و الدانية  
 و ائى فريد و حيد جريح صريع عليل ذليل بين ملل  
 ساطية و امم عاتية و مع ذلك تقدّر على مصائب قاصمة  
 للظهور و غالبه على ظلام الديجور شاققة للجيوب قاطعة  
 للقلوب منها مصيبة عبدك الذى انشأته فى مهد عنايتك  
 و ارضعته من ثدى رحمتك و ربّيته فى حجر موهبتك  
 و ارشده فى حصن هدايتك حتى اجتذبه بنفحاتك الى  
 مدينتك و شرفته بلقائك و اسمعته خطابك و حملته كتابك  
 و ارسلته الى الديار بنفحات الآثار و الواح الاسرار  
 و جعلته بريداً لكلامك المجيد و وسيطاً لا يصال كتابك  
 الكريم فشمّر يا الهى عن اذيال الجهد البليغ و لم يأل

جهداً بالسعى فى المهابة و السباب و لم يقصر بالوجد فى  
 البوادی و الضواحی و البرارى حتى اوصل زبرك  
 و صحائفك الى احبائك و القى قميص الواحك على اعين  
 اصفياك فارتد بصيراً كل عين ابيضت من البكاء فى  
 فراقك و تعطر كل شم استعد لاستشمام نفحات قدسك  
 و تابعت يا الهى منه هذه الخدمات الباهرة فى مدينتك  
 الزاهرة و هو حامل لالواح تبشيرك و قاصد لاقاليم  
 تعليمك الى ان هاجرت بقدرك و قضائك الى ارض  
 السرّ مقرّ نشر نفحاتك و اعلاء كلمتك و ظهور برهانك  
 و هو اول من حمل صحفك الى سائر الجهات و نشر  
 يا الهى تلك النفحات و شرح قلوب احبائك بالبشارات  
 و لما ارسلوك يا محبوبى المترفون الى هذا السجن المحتوم  
 و قطعوا عنك النبأ الى الذين احترقوا بنار الحرمان فى  
 سائر الاقاليم القاصية الثغور قصدك ذلك القاصد  
 الغيور و لم تاخذه لومة الجمهور يا ربى الغيور فدخل  
 سجنك الاعظم و ورد عليك بقلب خافق و فؤاد مضطرم

و دمع منسجم و صبر منصرم و تشرف يا محبوبى بالمثل  
 و حظى بالحضور و اكتحل بترية عتبتك الطاهرة  
 الزكية فى عين قريحة منهمرة الدموع ثم ارسلته الى  
 احبائك الذين قرحت اعينهم من البكاء فى فراقك  
 و احترقت قلوبهم بنار الجوى فى هجرانك و تفتت  
 اكبادهم من نيران الاسى مستعزى الاحشاء و حملته  
 الالواح المرسولة الى الاحباء فى اقاصى الارحاء  
 اى رب طوى البيداء و قطع الصحراء و تجاوز الجبال  
 و البحار و الهضاب و بلغ رسائلك و فرح قلوب احبتك  
 و شرح صدور صفوتك و جعلهم ناطقين بذكره فى عتبتك  
 و متشفعين فى حضرتك و توالى يا الهى منه هذه المساعى  
 الجليله و تتابعت منه هذه الخدمات العظيمة و توفقت  
 بالقبول و المثل و الاصغاء و الخطاب و صدور الالواح  
 و حصول الفوز العظيم فى كل صباح و مساء اى رب  
 نور وجهه فى الملاء الاعلى و عطر مشامه بنفحات  
 القدس فى جيروتك الاسمى و ادخله فى ملكوتك

الابهى و شرفه باللقاء و اسكنه فى جوار رحمتك الكبرى  
وانله الموهبة العظمى و ظلل عليه السدرة المنتهى و اسقه  
من كأس التسنيم فى الحديقة الغلباء و البسه  
حلل الغفران و الاحسان فى الرياض العليا  
انك انت الكريم و انك انت

الرحمن الرحيم

ع ع

هو الله

يا احببنا الرحمن و امناء الاسرار لعمر الحق ان قلزم  
الميثاق قد هاج و ماج و طمطم العهد تلاطم و تفاقم  
بأمواج كالجبال و قذف الاجسام الميئة و الاصداف الخالية  
الخاوية الى سواحل الهاوية و الدمار و ساء مثنوى اهل  
الغرور و الاستكبار فهؤلاء الاجسام الميئة و الاجساد  
البالية و العظام الرميمة و الاصداف الخاسئة الخاسرة  
اجتمعت و التئمت و تمتت منع بحر الميثاق عن الامواج  
و تسكين طمطم الاكرم من الهياج بعد ما ارتعدت

الآفاق من دويّ الزمان الّذى طنطن فى آذان

الملاّ الاعلى فسبحان ربّي الابهى

و البهاء عليكم يا اهل الميثاق

ع ع

هو الله

الهى الهى كيف يدلع لسانى و كيف يتحرّك بنانى  
و انّ احزانى تموّج موج القلزم الاعظم و يتلاطم كالمحيط  
الزاهر المتفاقم و اشتدّت عليّ الامور و ضاقت البسيطة  
عليّ كأنّها بئر ظلماءٍ ليس لها قرار مقدور و انّى اتجرّع  
فيها كؤوس البلاء فى كلّ آن و زمان و احترق بنيران  
الباساء و الضراء فى كلّ وقت و اوان منها يا الهى هذه  
الكأس الحنظل الّتى سقيتها فى هذه الايام من يد  
قضائك المحتوم و قدرك المقدور حيث دعيت عبدك  
سليمان العرفان الى ملكوتك فاجاب و رفعته اليك  
يا ربّ الارباب و اجرته فى جوارك و ادركته من  
الاحترق فى فراقك و تركتنى غائصا فى بحور الحرمان

عن وصالك و تائها في تيه الهجران عن لقاءك اى رب  
 هذا عبدك الذى آمن بك و بآياتك و استشرق من  
 انوارك و اكتشف من اسرارك و آمن بجمالك الاعلى  
 و استظلّ فى ظلّ سدرتك المنتهى و شرب كأساً دهاقاً  
 من يد ساقى العطاء الى ان انجذب بنفحات ملكوتك  
 الابهى و اسرع الى مشهد اللقاء و حضر بين يديك خاضعاً  
 خاشعاً متصدّعاً مشتتلاً منجذباً فائزاً بالاصغاء و سماع  
 الخطاب و نطق بالصواب و تولّه من نور الانجذاب  
 و ذاق شهد الوصال و ثمل من صهباء مشاهدة الجمال  
 فى سرادق الجلال و توجه الى العدو القصى جنوب  
 الغبراء و نادى باسمك و نطق بشنائك و دعا الى امرك  
 و بيّن برهانك و اشهر آثارك و كشف اسرارك و هدى  
 جمّاً الى معين عذب عنايتك و ادخلهم فى خباء هدايتك  
 و نور ابصارهم بانوار موهبتك و صفى قلوبهم بظهور  
 الطافك فرجع الى مقرّ اشراقك و عاد الى مطلع  
 انوارك و مكث فى ظلّ قبّتك النوراء طائفاً حول



مطاف ملائك الاعلى مقبلاً تراب عتبتك العلياء ساجداً  
 لتربة البقعة المباركة البيضاء الى ان ارتجى الى جوار  
 عفوك و غفرانك و دخل على نزلك بجودك و احسانك  
 اى ربّ ادخله فى خباء مجدك و حديقة قدسك و رياض  
 رضاك و ارزقه لقائك و اسكنه فى جوارك و ادر  
 عليه كؤوس الطافك و ادم عليه موائد مواهبك  
 و اجعله نوراً فى الافق المبين و اعل درجته  
 فى العليين انك انت الكريم الرحيم

ع ع

هو الله

قد اشرق الآفاق من انوار نير الاشراف طوبى للفائزين  
 قد ارتفع النداء من الشجرة المباركة فى طور سينا  
 طوبى للسامعين قد تعطرت الارحاء من نفحات فى  
 البقعة البيضاء طوبى للمستنشقين قد تجلّى نور التوحيد  
 فى هيكل التفريد طوبى للمستشرقين قد كشف  
 الغطاء عن وجه البهاء طوبى للمنجدبين قد دارت

كأس العطاء الطافحة بصهباء الوفاء طوبى للشاربين  
 قد تجلّل ملكوت الابهى و هلّل الملاء الاعلى طوبى  
 للفائزين قد فاض سحاب الكرم بالفيض الاعظم  
 انّ هذا لفيض عظيم قد تنوّرت القلوب من انوار  
 وجه المحبوب انّ هذا لنور مبين قد تردّى  
 عبدالبهاء برداء العبوديّة لاحبّاء البهاء  
 و انّ هذا لفوز عظيم

ع ع (ع)

هو الله

ای پروردگار این دوستانت را در بوستان عنایت  
 و گلستان موهبت در کنار جویبار احدیّت سرو های  
 پر نضارت و طراوت فرما و این اختران نورانی را  
 در خاور رحمانی روشن و درخشان نما و این تشنگان  
 بادیه هجران را بر بحر بی پایان وارد کن و این  
 گمگشتگان صحرای اشتیاق را بوثاق نور آفاق در آر  
 تا در ظلّ کلمه توحید بتمجید تو مشغول گردند و در

انجمن امکان سرمست جام تو شوند و در بزم الست  
هر يك قدحی بدست گیرد و رقص کنان و پا کوبان  
در وجد و سرور آید و در شوق و شور نغمه آغاز کند  
که محیر عقول و شعور گردد ای یار مهربان ای پاک  
یزدان عنایتی نما موهبتی عطا فرما احسانی کن  
تأییدی ده توفیقی بخش تا بآنچه رضای مبارک است  
موفق گردیم و مؤید شویم توئی مقتدر و توانا  
و مؤید و دانا. ای متشبت بذیل عنایت شکر کن  
حضرت قیوم را که در فجر هدی بنور موهبت کبری  
فائز گشتی و استفاضه از کوکب درّی نقطه اولی  
نمودی و استضاءه از انوار مقدّسه شمس حقیقت اسم  
اعظم کردی حال از الطاف و عنایت حضرت احدیت  
میطلبیم که بقوتی موفق گردی که هزار متزلزل میثاق را  
بنفحات ثبوت راسخ گردانی و چنان در بزم عهد  
جلوه کنی که چون شمع پرتو افشانی جمیع دوستان را  
فرداً فرداً تکبیر ابدع ابھی ابلاغ نمائید شب و روز

بيادشان مشغوليم والبهاء عليك ع ع

هو الله

الهي ترى توحدى و تحزنى و تحرقى و تلهفى و تنهدى  
 فى هذه البيداء من حرمانى عن المشاهدة و اللقاء  
 و هجرانى عبتك العليا و حديقتك الغناء و غليل شوقى  
 و عظيم توقى الى الصعود الى جوار رحمتك الكبرى  
 و تضمّن الغبراء جسدى تحت اطباقها متدلاً لعظمتك  
 العظمى و تسمع نياحى و صياحى و صريخى فى هذا الفضاء  
 مبتهلاً اليك و متضرّعاً بباب رحمتك التى سبقت الاشياء  
 اى ربّ ترى مدامعى تجرى كفيض السحائب و تتلهّب  
 نيران حرمانى كلظى نار مؤصدة فى منابة شجرة الغضا  
 و القلب يشكو الجوى و يحنّ الى ملكوتك الابهى  
 اى ربّ ارزقنى كأس الردى بعد ما اذقتنى سمّ النوى  
 بعزّتك انّها اشهى و احلى و ليس لى من مناص من البلاء  
 و الآس الا الوفود بباب رحمتك يا ربّ الآخرة و الأولى  
 اى ربّ ان قدّرت عليّ البعاد عن تلك الروضة المقدّسة

مطاف الملاء الاعلى لا تحرمنى عن نفحاتها المعطرة للآفاق  
 و فوحاتها المنتشرة فى سبع طباق اى رب ارحم اسقامى  
 و تسهدى و احزانى و توقدى بنار حرمانى و توحدى  
 فى هجرانى و آنسى فى وحشتى و ارحنى من دهشتى  
 و اجرنى من عذابى و انقذنى من عقابى فو عزتك ليس  
 لى شفاء لعلتى و لا رواء لغلتى الا الهلاك فى مفاوز  
 الفراق متلهبا بنار الاشتياق يا محبوب الآفاق ادركنى  
 بفضلك و جودك و نجنى برحمتك و هون عليّ  
 المشكلات و خلصنى من العضلات و شوقى  
 للوفات و واظمأى للتجرع كأس الممات فانّ  
 العظم يا الهى قد وهن و الجسم انضنى  
 من عظم المحن و البلايا تتابعت  
 فى السرّ و العلن أنّك  
 انت المقتدر الكريم

هو الله

ای سرگشته دشت و صحراء محبت الله اگر چه  
 تبریز تب خیز بود و اردبیل از باده بلایا و محن جامی لبریز  
 آذربایجان زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسیری  
 در دست عوانان سیه جان الحمد لله چون بطهران رسیدید  
 از ظلم و عدوان رهیدید و در دار الامان منزل و ماوی  
 گزیدید در پناه شخص خطیری مسکن نمودید  
 و در مهمان خانه امیری وطن کردید که ملجأ فقراست  
 و پناه ضعفاً حصن حصین خائفانست و کھف متین  
 مضطربان فریادرس مظلومان است و حامی مطلق  
 ستمدیدگان از نسائم گلشن عرفان مشامی معطر دارد  
 و از مشاهده آیات باهرات جلیل اکبر بصری منور  
 در ساحت نیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بود  
 و بعدالت و انصاف و مروّت موصوف  
 آمدیم ای شاه اینجا ما قنق ای تو مهماندار سکان افق  
 از خلق و خوی و احوال دلجوی و گشایش روی آن

حضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح  
 اهل نفاق شد زبان بشکرانه گشا و در گلستان  
 محامد و نعوت الهیّه چون طیور حدائق ملکوت آغاز  
 نغمه و ترانه نما در جمیع اعصار و قرون علماء سوء  
 موجود و منشاء فساد و طغیان اهل عناد بودند این است  
 که در قرآن میفرماید " و اضلّه الله علی علم " و در آیه  
 ثانیه میفرماید " فرحوا بما عندهم من العلم " و در حدیث  
 میفرماید " فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ  
 السماء منهم ظهرت الفتنة و اليهم تعود "

شیخ بهائی میگوید

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی

ملای رومی گفته

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند

بانگ هدهد گر پیاموزد قطا راز هدهد گو و پیغام سبا

باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا  
 پرند و پرنیان کوشک و اطاق در آنجا هر دمی زخم شدید  
 و در اینجا در هر نفس مرهمی جدید در آنجا مشقت  
 و زحمت بی پایان در اینجا مرّوت و مرحمت بیکران  
 در آنجا زحمت اغلال و زنجیر در اینجا حلاوت شهد  
 و شکر و شیر در آنجا سبّ و دشنام و در اینجا نقل  
 و بادام فردوسی میگوید

اگر بگذری سوی انگشت گر از او جز سیاهی نبینی اثر  
 بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه عنبری  
 خوب سیاحت و سیریست گاهی مهمان در مدارس  
 و دادرسی نیافتی و گاهی گوشه نشین صومعه و خانقاهی  
 و پناهی نجستی گاهی چون صهبای در خمخانه مستوری  
 پرده نشینی و گهی چون گل سوری رسوای کوی و بازاری  
 و با یار و اغیار هم نشینی گهی در ظلمت کده زندان قرین  
 مجرمینی و گهی در بارگاه عنایت و خوابگاه راحت سر بیالین  
 پرنیان هند و چین دمی اسیر سلاسل و زنجیری و زمانی



امیر کشور آسایش و راحت و نعمت بی نظیری دیگر  
 تماشا و سیری در این عالم فانی اعظم از این نه این سیر  
 اجسامست از خدا میطلبم که سیر روحانی میسر گردد  
 و بتفرّجگاه الهی پی بری در این وقت زندان حکم ایوان  
 یابد و زحمت زنجیر و حدّت شمشیر حلاوت شهد  
 روضه رضوان بخشد اسیری امیری گردد و مردگی  
 زندگی شود زخم مرهم شود و زهر داروی اعظم  
 گردد ذلّت عزّت سرمدیّه شود و زحمت رحمت  
 ابدیّه گردد و سالک گهی چون خلیل در آتش چهره  
 بر افروزد و گهی چون یحیی خون خویش سبیل سازد  
 گهی چون یوسف چاه و زندان جوید و گهی چون  
 آفتاب حقیقت فلك شهادت حسین مظلوم روح الوجود  
 له الفدا سینه را هدف سهام و سنان سازد زنده دل باید  
 در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار  
 باری علی العجاله تو خوش بخت بودی چه که در ظلّ  
 این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایه امیر کبیر

آن حبس و زندان دید تو قصر و ایوان یافتی آن زجر  
شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت تو حلاوت

لطف و مهر او بتاریکی چاه راه یافت تو باوج ماه

خون دل و جام می هر يك بکسی دادند

در دائره قسمت اوضاع چنین باشد

خلاصه از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه

بر مسند عزت مستقرّ و بر صدر جلال مقرّ یابند و در صون

حمایت الهیه محفوظ و مصون مانند و بمنتهای آمال

مقرون گردند السلام علی من اتبع الهدی

ع ع

هو الله

ای شخص عظیم محترم در جرائد شرق و غرب

تفصیل مجلس صلح ملل که در تحت ریاست شما تشکیل

میشود ملاحظه گردید و نهایت سرور و فرح حاصل شد

که الحمد لله در تحت ریاست شخصی جلیل مجلس صلح

ملل تشکیل میگردد امروز در عالم وجود امر مهمی

اعظم از این نه زیرا سبب آسایش آفرینش است و راحت  
 جمیع ملل و دول و سعادت هزاران از افراد بشر چه  
 امری از این اعظمت واضح است که نهایت اهمّیت را  
 دارد بلکه سبب نورانیّت شرق و غرب گردد  
 و باعث صورت و مثال الهی در عالم انسانی و جلوه فضائل  
 نامتناهی لهذا این مشتاق هرچند با آن سرور آشنائی  
 نداشتم ولی این امر عظیم و همّت عالی شما سبب شد  
 که غایبانه نهایت محبّت حاصل نمودم لهذا بتحریر این  
 نامه پرداختم این قضیّه صلح ملل را حضرت بهاء الله  
 در ایران در شصت سال پیش یعنی در سنه پنجاه و یک  
 مسیحی تاسیس نمود و در این مدّت در این خصوص  
 لوائح و الواح بسیار اوّل در ایران نشر فرمود و بعد  
 در سائر جهات نیز انتشار داد تا آنکه در کتاب اقدس  
 که قریب پنجاه سال پیش نازل شده مسئله صلح عمومی را  
 تصریح فرموده و بعموم بهائیان تکلیف فرموده که بجان  
 و دل در این امر عظیم جانفشانی نمایند حتی جان و مال

خویش را فدا کنند و ترویج الفت ملل و مذاهب نمایند و اعلان وحدت عالم انسانی در جمیع اقالیم عالم کنند در ایران ملل متعدّده موجود مسلمان و مسیحی و یهود و زردشتی و مذاهب متعدّده نیز موفور بقوّت تعالیم بهاءالله چنان تألیف و محبّت در میان این ملل و امم حاصل گردید که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و مادر و دختر با یکدیگر متّحد و متّفق و آمیزش مینمایند چون در محفل اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدّت الفت و محبّت آنان حیران ماند ابدأ اثر اختلاف و جدائی نبیند بعضی از الواح حضرت بهاءالله در این خصوص ترجمه در امریکا شده بطلبید شاید بدست آید ملاحظه خواهید فرمود که چه اساس متینی حضرت بهاءالله در عالم وجود تأسیس فرموده که عاقبت منتجّ وحدت جمیع بشر گردد همچنین مکاتیب متعدّده بسیار از قلم این مشتاق صادر آنانرا نیز بطلبید شاید ترجمه اش را در امریکا بیابید باری حضرت بهاءالله

در این نشئه انسانی در حدیقه وحدت عالم بشر غرس  
 پر ثمری فرموده امیدوارم که آنجناب نیز در فکر  
 آبیاری این حدیقه هستید لهذا لازم دانستم  
 که ممنونیت و خوشنودی خویش را از آنجناب بیان  
 نمایم تا نام نیک شما در ایران بلکه عموم شرق انتشار  
 یابد تا اهل شرق نام شما را بزرگواری یاد نمایند  
 و در حق شما دعا کنند و طلب تأیید نمایند تا این  
 مبادی الفت و صلح ملل و دول بل عموم افراد انسانی  
 تأسیس تام یابد و انتشار عمومی حاصل نماید و خواهش  
 از شما دارم که احترامات فائقانه مرا قبول فرمائید

ع ع

هو الله

يا من انجذب بسطوع نور اشراق من مطلع الاسرار  
 حيّ على الفوز العظيم حيّ على النور المبين حيّ على  
 الحظّ الجليل حيّ على الفضل البديع حيّ على الميثاق  
 الغليظ قد اخذت الزلازل و تتابعت النوائب و تفاقم

الامتحان و تعاضم الافتتان و اظلمت آفاق قلوب اهل  
النسيان بغيوم كثيفة من الطغيان و نضب ماء الايقان  
و نبع حميم الظنون و الاوهام شاعت الشبهات و ذاعت  
المتشابهات قد تركوا المركز المنصوص و البنيان  
المرصوص و اتبعوا كلّ خابطة عشواء و ناطقة صمّاء  
و حادية عمياء احسبوا انهم تركوا سدى كلاً اذا صدح  
الورقاء فى رياض البقاء و غنّت حمامة القدس فى غياض  
الكبرياء و سطعت انوار التأييد فى قطب السماء و اشرفت  
مصاييح التوحيد فى زجاجات الاصطفاء و مهّدت  
الطرق و استقامت السبل و نفخ فى صور الانجذاب و نقر  
فى ناقور الحياة و صال جنود الملكوت الابهى و جال  
خيل ملائكة الملاء الاعلى و خفق علم الميثاق و انتشر  
شراع العهد و الوفاق يومئذ ترى الثابتين فى جنّة النعيم  
فى ظلّ ممدود و مقام محمود و عطاء مشهود و ترى  
المتزلزلين فى ظلّ يجموم و مقام مشئوم و ضنك و غموم  
و خسران الى يوم يبعثون ع ع

هو الله

ايها الفرع الرفيع من السدرة الرحمانية تالله الحق ان  
 حوريات القدس فى غرفات الفردوس اخرجن رؤوسهن  
 من الحجرات و صدحن كالطيور بمزامير آل داود  
 و قلن ابشروا ايها الروحانيون واستبشروا ايها الربانيون  
 افرحوا ايها النورانيون سرّوا ايها الثابتون الراسخون  
 بنصرة ربكم الرحمن و نزول جنود مولاكم الحي القيوم  
 من ملكوته الابهى و جبروته الاسنى تالله قد خرقت  
 الصفوف و ارغمت الانوف و تشتت شمل الاحزاب  
 و تفرق جمع ملل الآفاق و نبتت الاباهر فى جناح العقاب  
 و نسل ريش الغراب و اشتدت الريح الذارية على البعوض  
 و الذباب قد سطع النور و انكشف ظلام الديجور  
 و دارت كأس مزاجها كافور و ظهرت آيات يوم النشور  
 و الثابتون فيما اشتت انفسهم خالدون و يشكرون ربهم  
 بما اتاهم و هم فى جنة الخلد داخلون و من نعمات و رقاء  
 الاحدية يستبشرون و بنعمة ربهم يتلذذون ع ع

ص ٢٣٣

هو الله

قد انتشر نفحات الربّ السبّوح القدّوس فى ارض  
النفوس و تفتحت اجنحة الطاوس فى هواء الفردوس  
و ترنّمت الطيور فى حديقة الظهر يوم اشرق نيّر  
جبل الطور و اتقدّت نار الله الموقدة فى اعلى  
قلل السرور و دارت كأس مزاجها كافور  
و ثملت الارواح من تلك الصهباء و اما  
الآن قد اشتدّت زوابع الافتتان  
و الامتحان طوبى للثابتين بشرى  
للاسرخين من هذا الفضل  
العظيم فانّ الامتحان  
رحمة للموقنين و نقمة  
للمتزلزين

ع ع



ص ٢٣٤

هو الله

يا من انتشأ من سلاف محبة الله قد انتشرت اجنحة  
الطاوس فى قطب الفردوس و نعب الغراب فى مزبلة  
الخراب و غنت الورقاء فى ايكه الوفاء و نعق البوم فى  
ارض الشوم تنبهوا يا احباء الله قد اخبرناكم من قبل  
ستنتشر اوراق الشبهات فى كل الجهات و تأخذ زلازل  
الارتياب اهل الاجتناب و ترجف الراجفة اركان  
الضعفاء الا من تمسك بالحبل المتين و سلك فى  
الصراط المستقيم اولئك عليهم صلوات

من ربهم الكريم

ع ع

هو الله

ايها النجمان البازغان فى افق محبة الله قد حمى  
الوطيس و فار التنور و تشهق الطاوس و نعب الغراب  
و صفر العقاب و خضعت الاعناق و ذلت الرقاب سبوح  
قدوس رب السر المصون و الرمز المكنون "ان فى

ذلك لآية لقوم يعقلون" فانظر الى ما يقول الغافلون  
 الناكثون الناكصون على اعقابهم و هم عن فضل ربك  
 لمحبوبون "ذرهـم فى خوضهم يلعبون" حتى ياتيهم نـبأ  
 ما كانوا به يستهـزون "سيستدرجهم ربهم من حيث  
 لا يشعرون" أ تظنن انهم يفهمون او يدركون  
 "كلا ان هم الا صم بكم عمى لا يعقلون"  
 و البهاء عليكما من ربكما القيوم

ع ع

هو الله

يا من تعطر مشامه من نفحات القدس انى اخاطبك  
 من هذه البقعة المباركة منشا الانوار مطلع الاسرار  
 مشرق الآيات يا ايتهـا الحقيقة المستفيضة من فيض القدم  
 فى يوم ظهور الاسم الاعظم قد جاء يوم خلع العذار فى  
 حب محبوب الابرار و النشر لسحيق المسك و عبير  
 الذكر و شرب رحيق الانجذاب و كشف الغطاء و جزل  
 العطاء و اشراق الانوار و هتك الاستار و ظهور

الاسرار و بروز الاحرار ينبغي لمثلك ان تسابقى الابرار  
و تسعى فى اعلاء كلمة الله و نشر نفحات الله و تعطير  
مشام احبباء الله و احياء النفوس الميِّتة بنفحة الحياة  
و اظهار الآيات البيّنات لعمرك ليوقّفك ربّك باليد  
البيضاء و يؤيّدك بثعبان مبين قد انقضت الايام و مضت  
الاعوام و ضاقت الاوقات و تعكرت كأس الحياة  
فاغتنمى الفرصة فى هذه الايام و اشرقى فى زجاجة الابتهاال  
بانوار الهداية الكبرى و الضراعة العظمى ليجعلك  
الله آية باهرة ساطعة فى افق التوحيد و راية

شاهرة على جبل التفريد

والبهاء عليك

ع ع

هو الله

اى بشير حقّ بشير مصرى حامل قميص يوسف  
كنعان بود اما تو حامل پيرهن عزيز مصر رحمان بين  
تفاوت ره از كجاست تا بكجا ولى قوّت استشمام پير

کنعان لازم تا رائحه این قمیص یوسفی استنشاق نماید  
 و قدرت استنشاق یعقوب الهی واجب تا رائحه جان بخش  
 پیرهن این یوسف الهی استشمام کند مقصود اینست  
 که بوی دلجوی این پیرهن دمن و چمن و گلشن را  
 معطر و معنبر نموده ولی حیف که مزکوم محروم است  
 و مختل الدماغ مایوس و مشئوم تو این رائحه  
 الهیّه را عرضه کن و قمیص یوسف الهیّه را  
 حامل شو "فمن شاء فلیشم  
 و من شاء فلیزکم"

ع ع

هو الله

یا من اضاء وجهه بنور الميثاق قد حسن ما اجریتم  
 الملاء الاعلی و صدق ما نطقتم به النور المشرق من مطلع  
 البقاء و هتفت بذكرکم السنة اهل الملكوت الابھی  
 طوبا لكم طوبا لكم اعظم طوبی فی ملکوت الانشاء  
 تالله الحق انّ السنة الكائنات فی سرّ الموجودات تعلن

البشارات باشارات یدرکها بصائر نفوس رسخت اقدامهم  
 فی العلوم و اضاءت ضمائرهم بمشاهدة النور المعلوم و البهاء  
 عليك و على کلّ من ثبت فی الیوم المشهود قسم بسرّ  
 وجود که ستایش دوستان ثابت بر پیمان ذکر دائمی  
 سکان ملکوت یزدانست این نغمه طیور حدائق  
 قدس است که در فضای جانفزای ریاض انس بلند است  
 و الحان بدیعست که در جنتّ نعیم بلند است در جمیع  
 اوقات در خاطر بوده و هستید و چون در محافل  
 انس جمع گردیم بیاد شما افتیم و مسرور و شاد  
 گردیم امید است که منشأ خدمتی عظیم  
 گردی جواب جناب ابراهیم افندی  
 عنقریب ارسال میگردد  
 والبهاء عليك  
 و على کلّ ثابت  
 على الميثاق  
 ع ع

هو الله

يا من تمسك بالحبل المتين اعلم بان غمام الفضل قد  
ارتفع في سماء الامر و خاض بغيث الجود على ممالك  
الشهود و اراضى حقائق الموجود و انبت الارض الطيبة  
المباركة برياحين العرفان و اخرج سنبلات الايقان و احيى  
ربوة ذات قرار و معين و انك انت فادع الله ان يجعلك  
البلد الطيب حتى تخرج نباتك باذن ربك و تتزين باوراد  
المعاني و البيان و تنتشر منك نفحات القدس في البلدان  
و يمر بك نسيم الالطاف على الاكفاف و تتصوع بك  
رائحة الرحمن في شرق الارض و غربها و يشيع ذكرك  
في الملاء الاعلى و الملكوت الابهى " و السلام على من  
اتبع الهدى " در جميع احوال توجه بنقطه مركز دائره  
غيب قديم در ظل رب كريم محفوظ و مصون  
باشيد و بارزوى دل و جان محفوظ  
و البهاء على اهل البهاء

هو الله

يا وليّ الله اعلم انّ الولاية نور يتلأأ في وجوه  
الذين قاموا على نشر ميثاق الله و سعوا في اعلاء كلمة  
الله و جاهدوا في الله حقّ جهاده اولئك عليهم  
صلوات الله و نصرهم جنود الملكوت من الافق الاعلى  
و أنّك انت فاشدد ازرك لهداية عباد الله الذين  
يستضيئون من الانوار المشرقة من افق هداية الله  
و يستفيضون من الفيض المدرار من غمام موهبة الله  
لعمر الله لو وقّقت بهذا هو اعظم من كلّ شأن يتصوّر  
في الابداع و أنّى انوب عنك في الطواف  
على مطاف الملاء الاعلى ع ع

هو الله

يا ايّها الزائر للجدث المطهّر الحمد لله الذي وقّقتك  
و ايّدك و نصرتك و اسبغ عليك النعمة و اتمّ الرحمة و كشف  
الغمّة و سيّرك في البرّ و البحر و جاوز بك الاودية  
و السباسب و الوهاد الشاسعة الارحاء و ادخلك في البقعة

المباركة المسكينة النفحات و طوقك مطاف الملائع الاعلى  
و نور بصرك بمشاهدة الآيات الكبرى و عطر مشامك  
بنسمة اسحر الروضة الغناء و نفحة ازهار الحديقة  
الزهراء لعمرك ان الملائع الاعلى يشنون عليك و يهتفون  
بذكرك لهذه الموهبة الكبرى فاشكر الله على هذه  
النعمة التي لا تماثلها نعمة و قم على خدمة امر مولاك  
حمداً لها و شكراً عليها و بشر الناس بمواهب ربك  
و ذكرهم بآيات الله و اكشف الغطاء عن ابصارهم و اهدهم  
الى الصراط المستقيم و اسقهم من هذا المعين  
و ادخلهم فى الجنة النعيم و دهم على الخلق العظيم  
و ثبتهم على العهد القديم و الق عليهم ما القى الله عليك  
و اجذبهم بمغناطيس محبة الله تالله انه قوة جاذبة لاجزاء  
متشعبة متفرقة متبددة فى الفضاء الذى لا يتناهى ان ربك  
عن يمينك و روح القدس عن شمالك و ملائكة النصر  
عن ورائك و بشارات ربك يستقدمك اذا ثبتت على  
الميثاق و دعوت الناس الى نور الآفاق و عطرت الارحاء



بنفحات مسكّية ساطعة من الحديقة المقدّسة التربة

المنزّهة الريح و الريحان ع ع

هو الله

يا من خاطبنى بعبد البهاء فى عنوان كتابه يا حبّذا

هذا العنوان اللائح المشرق البليغ فى ظهر كتابك و ما

احلى معناه والدّ فحواه فى مذاقى كانه بحر من عسل

مصقّى و عين من سلسبيل ماء السماء او معين الحياة

الابدئية فى الفردوس الاعلى احسنت احسنت بخ بخ

لك يا على بشرى لى و لك يا حبيبي و نعم المخاطب بهذا

الخطاب و نعم المخاطب المبشّر فى يوم الحساب عظمّ الله

امرك و اجزل نعمك و شرح صدرك و اقرّ عينك و نور

قلبك و انعش روحك و عظمّ فتوحك و عطرّ مشامك

و اعلى مقامك لعمرك اصبحت غريق محبّتك

و رهين مودّتك و اسير سلطان خطابك

اسأل الله ان يزيد فى اجرک و ثوابك

هو الله

يا من ادبّه الله لنشر نفعاته و اثبات القلوب الضعفاء على عهده  
و ميثاقه و القيام على خدمة امره قد تلوت آيات  
شوقك الى الله و رتلت كتاب انجذابك الى ملكوته  
الابهي و لمثلك ينبغي هذا الشأن العظيم لعمر الله انّ  
جنود التأييد مجنّدة فى الملاء الاعلى و انّ كتائب النصر  
و فيالق الغلبة لفى اهبة النزال و الكفاح فى الملكوت  
الابهي حتّى يهاجم على مدائن القلوب و حصون النفوس  
و تشدّد فى القتال و تبدّد شمل جنود الشبهات و لكن قائد  
تلك الجنود يترقّب النقط المهمة المنجية حتّى يسوق الجيش  
و يزيل الطيش و يجرى تعبئة الجيش و هذه النقاط  
المهمّة فى ميدان القتال و القلاع الحصينة فى مواقع النزال  
عبارة عن النفوس الكاملة و الاسود الصائلة و الصفور  
الصافرة و العقاب الكاسرة الهاجمة على وحوش  
الشبهات و ثعالب الارتياب تالله يا حبيبي انّ سكان الرفرف  
الاعلى كلّ واحد يتمنى العود الى هذه الدار دار البلاء

و الشقی لعلّه يتوفّق الى خدمة الميثاق و نشر النفحات  
و ينسلك فى سلك افراد جيش الحياة و يجارب الوحوش  
الضاريات من جنود الشبهات. در خصوص اختلاف  
در بين احباب از جهت تحيّت مرقوم فرموده بوديد  
در اين امور جزئيّه نبايد احبّا پر پايى يكدیگر شوند  
تا بخود مشغول شوند و از نشر نفحات قدس و اثبات قلوب  
بر ميثاق باز مانند بلکه سبب ميشود که متزلزلين  
بر عهد رخنه مينمايند و ضعفا را متزلزل ميکنند حال  
وقت تأسيس است نه زمان ترتيب "ثبّت العرش ثمّ"  
انقش" مثل مشهور است آنحضرت احبّا را آگاه نمايد  
که حال اين گونه اختلافات مثل سمّ نقيع و زهر  
سريع است ناقضين بکمال قوت در هدم بنیان پيمان  
ساعى و شما که الحمد لله ثابت و راسخيد شب و روز بايد  
در اتحاد و اتفاق و قطع ريشه شقاق بکوشيد و اگر  
چنانچه مباینت جزئى در مسائل فرعيّه حاصل گردد  
پايى يكدیگر نشويد و اصرار در رأى ننمائيد بکمال

حُبَّت و یگانگی بدون افسرده‌گی نفسی اختلاف زائل  
و ائتلاف حاصل میگردد در مسئله تحیّت این چهار  
تحیّت از حضرت اعلیٰ روحی له الفداست و مقصد از هر  
چهار جمال قدم روحی لاحبّائه الفداست نه دون  
حضرتش و اجراء هر چهار جائز و نصّ مانع از تلفّظ  
یکی از اینها موجود نه پس اگر نفسی هر يك را تلفّظ  
نماید از دین الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذمّ  
و قذح نشود و تعرّض و تحقیر جائز نه و اعتراض نباید  
نمود چه که هر چهار تحیّت در کتاب الهی وارد  
ولی الیوم بانگ ملاً اعلیٰ الله ابھی است و روح این عبد  
از این نداء مهتّز هر چند مقصود از "الله اعظم" نیز جمال  
قدم روحی لاحبّائه الفداست چه که او است اسم اعظم  
و نیّر اعظم و ظهور اعظم امّا این تحیّت "الله ابھی" کوس  
ربوبیّت جمال غیب احدیّت است که در قلب امکان  
تأثیر مینماید ولی این اختلاف را بنوع بسیار خوشی  
بدون سرزنش احدی از میان بر دارید که مبادا اسباب

احزان قلوب گردد و نفسی دیگری را ملامت نماید  
 ایوم باید احبّای الهی در نهایت خضوع و خشوع  
 و محویت و فنا و فقر حقیقی و سکون و وقار باشند  
 هیچیک بر دیگری اعتراض نکند و خجلتش نپسندد  
 تا کلّ در ظلّ کلمه میثاق "اخوان علی سرر متقابلین"  
 زیست نمایند در خصوص استعفا از دارالفنون  
 مرقوم نموده بودید استعفا جائز نه ان شاء الله  
 در دارالفنون رجال ذو فنون تربیت میگردند

ع ع

هو الله

یا من آمن بجمال لاح علی الآفاق هر چند مدّتیست  
 که مکاتبه و مخابره بظاهر نگردیده ولی هویت قلب  
 بیاد دوستان الهی مهترّ و چون نسیم متهیج و چون بحر  
 محیط متموّج این ایام اقلیم قفقاز استعداد کلی پیدا  
 نموده باید همّتی نمود تا بثبوت رسد که ق و القرآن  
 المجید است آشیان عنقای مشرق الهی صوت

سیمرغ امر الله از آن انحا و نواحی بلند گردد و عکس  
این جبل پر صفا باشراق و ضیا بر این فضای بی منتهی افتد

گفت ای عنقای حقّ جان را مطاف

شکر که باز آمدی از کوه قاف

تا چه کند قوّه بازوی یاران و البهء علیک

ع ع

هو الله

ای منادی میثاق نامهای محرّر چون جامهای مکرّر

نشأه صهبا داشت و نفعه حدیقه رعنا چه که آثار

انجذاب بود و دلیل التهاب بنار محبّه الله جمیع

ملاحظه گردید مضمون معلوم و مراد مفهوم گشت

جواب بعضی ارسال شد و اینک جواب مطالب دیگر

نیز تحریر میشود در خصوص عقاید مختلفه در حقّ

این عبد مرقوم نموده بودید الیوم تکلیف جمیع یاران

الهی در بساط رحمانی این است که آنچه شنیده و دیده

و فهمیده از عقیده بنهند و فراموش کنند و نسیاً منسیاً

شمرند و آنچه صریح و وضوح بیان این عبد است  
 قبول کنند و ابواب تأویل و تلویح و تشریح را بکلی  
 مسدود نمایند تا حصن حصین امر الله از تعرض  
 مارقین و تصرف مبتدعین محفوظ و مصون ماند  
 و اهل ارباب رخنه نتوانند و بهانه نجویند و عقائد مختلف  
 نگرند و آراء متعدّد نشود و اگر الیوم این اساس  
 عظیم محکم و متین نگرند من بعد صد هزار رخنه  
 در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعة الله از بنیاد  
 بر افتد آفتاب حقیقت متواری گردد و مه تابان  
 مخفی شود علم مبین سرنگون گردد و قلوب  
 موحدین غرق خون شود سدره منتهی از ریشه  
 بر افتد و تیشه در بیشه جنت ابھی افتد صد هزار  
 شجر در دمی مقطوع گردد و صد هزار ثمر در نفسی  
 متساقط و منثور شود نور هدی غائب گردد  
 و ظلمت دهها غالب شود آیت رحمت منسوخ گردد  
 و امت نقیمت مسموح شود لهذا باید الیوم سدّ ابواب

نزاع کرد و منع اسباب جدال و این ممکن نیست  
 جز آنکه کلّ متابعت مبین کنند و اطاعت مرکز  
 میثاق معین یعنی تمسک بصریح بیان او جویند و تشبّث  
 بوضوح تبیان او خواهند بقسمی که لسانشان ترجمان  
 لسان او گردد و خامه‌شان راوی بیان او حرفی زیاده  
 و نقصان نگویند کلمه از تأویل و تلویح و تشریح  
 نیفزایند تا کلّ در ظلّ کلمه وحدانیت محشور گردند  
 و در تحت لواء فردانیت مجموع این امر اهمّ امور  
 و این اساس اعظم اساس و اگر چنانچه دو نفر  
 اختلاف کنند هر دو بیجا زیرا نقضی و خلافی اعظم  
 از اختلاف نه و مشاعر متفاوت اگر ادراکات  
 نفوس مرجع امور شود بیت معمور در لحظه خراب  
 و مطمور گردد و آیت نور منسوخ شود و لیل دیجور  
 مستولی گردد پس ای یاران الهی و حبیبان معنوی  
 بجان و دل گوش کنید و بصریح عبارت این عبد  
 اکتفا نمائید و بقدر خردلی تجاوز نمائید این است



عقیده ثابتہ راسخہ و حقیقت معتقدات واضحه صریحہ  
 این عبد و اهل ملکوت ابھی کہ جمال مبارک شمس  
 حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلیٰ شمس  
 حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت  
 و مصباح احدیت در این زجاجہ رحمانیت و این مشکوٰۃ  
 وحدانیت ساطع و لامع "الله نور السموات و الارض  
 مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة  
 الزجاجة کأنها کوكب درّی یوقد من شجرة مبارکة  
 زيتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زيتها یضیی و لو لم تمسه  
 نار نور علی نور" و آن نور حقیقت در وقت واحد  
 و زمان واحد ہم در این زجاجہ فردانیت ساطع و ہم در این  
 مشکوٰۃ وحدانیت ظاهر و واضح و لامع ولی مشکوٰۃ  
 مقتبس از زجاج چه کہ نور حقیقت در زجاجہ رحمانیت  
 ساطع و از زجاج وهّاج فائض بر مشکوٰۃ چون سراج  
 و مقام مبشّری باین برهان محقق میگردد این مشکوٰۃ  
 شمس آفاق است و این زجاج نیز اعظم اشراق این

مشکاة مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملاً اعلیٰ  
اینست که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر  
واحد و تعدّد بحسب ظاهر باز حقیقت واحده بودند  
و کینونت واحده جوهر توحید بودند و سازج تفرید  
چون در نور نگری نور واحد بود چه که در زجاج  
و مشکاة هر دو ساطع و چون بهویّت نگری تعدّد  
مشاهده شود و زجاج و مشکاة بینی و همچنین این  
زجاجه رحمانیّه و حقیقت شاخصه بدرجه لطیف و نورانی  
و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت بقسمی تعاکس یافته  
که حقیقت واحده تحقّق نموده و صرف توحید رخ  
گشوده "یکاد زیتها یضیی و لو لم تمسه نار"  
رقّ الزجاج و رقّت الخمر و تعاکسا فتشابه الامر  
و کأتما خمر و لا قدح و کأتما قدح و لا خمر  
نورانیّت سراج و لطافت زجاج دست بهم داده نور علی  
نور گشته این است که میفرماید "ایاکم ان تذکروا  
فی آیتین" ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت و ما دون

این دو شمس حقیقت کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون حضرت قدّوس روحی له الفدا هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند نور بازغ بودند و کوکب شارق جوهر تقدیس بودند و سازج تنزیه و البتّه صد هزار اتّی انا الله از فم مطهّرش صادر با وجود این کینونة لا تحکی الا عن الله ربّها و کان مظهرأ بدیعاً و عبداً و قیاً و اما مقام این عبد عبودیّت محضه صرفه حقیقیّه ثابتہ راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقه بگوش و بنده غاشیه بر دوش تراب آستانم و پاسبان و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر الهی در حقّ این عبد موجود معنی کلّ این کلمه است "عبدالبهاء" و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است اتّی بری منه و اشهد الله و انبیائه و رسله و امنائه و اولیائه و اصفیائه و احبّائه علی ذلك من مبین آیاتم اینست بیان من و ما بعد الحقّ الا الوهم المبین ع ع

أيها الخليل الجليل قد تلوت آيات شكرك لله ربّ  
السموات و الارضين بما كشف الغطاء و اجزل العطاء  
و ارسل السماء مدراراً و انزل من معصرات الحياة ماء  
ثجاجاً و احيى به بلدة طيبة انبت باذن ربّها و اهترت  
و ربت و اخضرت و تزينت بكلّ زوج بهيج و لمثلك  
ينبغي ان يستبشر ببشارات الله فى هذه الايام التى فاضت  
بفيوضات ربك القديم تالله الحق انّ الاشعة الساطعة  
قد سطعت و انّ نسائم رياض الاحديّة قد هبتت و انّ  
بحور الحيوان قد ماجت و ينابيع الحكمة قد نبعت  
و انوار العرفان قد لمعت و نجوم الهدى قد بزغت  
و مطالع الآيات قد اضاءت و مشارق البيّنات قد اشرفت  
بالنور المبين و ابواب الملكوت مفتوحة على وجوه اهل  
السموات و الارضين و أنّك انت يا ايّها المتمسك بذيل  
رداء الكبرياء و المتشبّث بالعروة الوثقى دعى المتزلزلين  
الضعفاء المستغرقين فى بحور الشبهات الغافلين عن المرجع

الوحيد المنصوص بميثاق ربك الكريم لا تهم في  
 معزل من مواهب ربك و في عمه عظيم تالله الحق سوف  
 ترى راية الميثاق تخفق في اعلى قلل الآفاق و ان نير  
 عهد ربك يشرق اشراقاً تشخص منه الابصار  
 عند ذلك ترى المتزلزلين في خسران  
 مبين و الغافلين في حسرة  
 و يأس شديد

## ع ع

ای خلیل مکتوب آنجناب واصل و از نفحات ریاض  
 معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد  
 چه مقامی را طالب و مدعی قسم بجمال قدم که این عبد  
 از رانحه که بوی ادعا نماید متنفر و در جمیع مراتب  
 ذره از عبودیت را ببحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم  
 چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت  
 قدوس روحی له الفداء يك کتاب در تفسیر صمد نازل  
 فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله است

و جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان  
 باعلی النداء بلند نمود و همچنین بعضی احباء در بدشت  
 و جمال مبارك در قصیده ورقائیه میفرماید  
 کلّ الالوه من رشح امری تالّھت  
 و کلّ الربوب من طفح حکمی تربّت  
 ولی یک نفسی را فرمودند که بعبودیت کما هی حقّها  
 قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهم خدا نکرده  
 از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب  
 از اصل قدیمست تالله الحقّ ذلّ رقاب  
 کلّ مقام و خضع اعناق کلّ مقام  
 و رتبه لهذا المقام العظیم

ع ع

هو الله

یا من سعی فی سبیل الله فی الحقیقة سفر آنجناب  
 بسمت شیروان و ایروان در نهایت خلوص بود و این  
 عبد هر وقت بخاطر آوردن روح و ریحان حاصل گشت

آن سفر مختصر بود این سفر مفصّل لهذا باید بفضل  
و عنایت جمال مبارک در این سفر بچنان ارمغانی عازم  
گردی که رائقه طیّبہ اش جمیع آن صفحات را معطر  
نماید و بھر اقلیم که عبور و مرور نمائی نفعه از ذکر  
الهی بمشامشان رسانی جمیع اقوال و روایات را  
فراموش کن و از هر ذکری جز ذکر حقّ خاموش باش  
و بجان در جوش و خروش آگوش بحرف بیهوشان  
مده و از سروش غیب این ندا را بشنو  
گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا  
ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار  
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب  
ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار  
ایّام امتحانست و اوقات افتتان قدم را راسخ نما  
و قلب را ثابت زلزله شدید است و فتنه رو بمزید  
زخّار جمال مبارک و وصایایش را فراموش مکن و سمع را  
مرهون زخارف قول مکن راه نمایانست و سیبیل

واضح و عیان وقت ترویج است و هنگام نشر نفحات  
 ربّ عزیز هر کس در میدان تبلیغ بتازد گوی از این میدان  
 ببرد و هر نفسی بنفحات حقّ مؤانس گردد رخس  
 چون آفتاب بتابد تو استمداد از ملکوت ابھی جو  
 و استفاضه از ابر میثاق نما از چشمه پیمان و ایمان یزدان  
 آب خور که ماء حیوان است و عین تسنیم جنّت رضوان  
 در این سفر بملاقات بعضی در امتحان و خطر افتی بیدار باش  
 بیدار باش سفر باز میر نما و از آنجا بقفقاز خبر شما باید  
 متّصل برسد و چنان خبری باشد که سبب روح  
 و ریحان گردد جمیع دوستان را تکبیر برسانید  
 و همین ورقه را بجهت او قرائت نمائید  
 و البهاء علیک

ع ع

هو الله

ای سلیل حضرت شهید عزیز عبدالبهاء  
 نامه ۲۹ ربیع الثانی رسید و از تفصیل اطلاع حاصل گردید



الحمد لله بخدمت موقّعی و بعبودیت حضرت بهاءالله قائم  
و مؤیدی و در نزد عبدالبهاء معزز و مقربى پروردگار  
عالمیان محض فضل و احسان هیکل ایران را بخلعتی  
مفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که جواهر  
زواهرش بر قرون و اعصار بتابد و آن ظهور این امر  
بدیع است زیرا هر امتی و ملّتی که بنهایت انحطاط  
و اضمحلال مبتلا شد تا رستخیزی عظمی نگردد بر نخیزد  
مانند مریضی که مرض مزمن یابد بارهنگ و خاکشیر  
تاثیر نکند و ختمی و بنفشه دفع اندیشه ننماید طنطور  
خطائی خواهد و معجون الهی شاید تا هیجان عظیم  
در خون حاصل گردد و بحران کافی وافی نماید باید  
در تاریخ سلف تعمّق نمود مثلاً قوم عرب چون  
باسفل درکات انحطاط افتاد و بیستی و نیستی معتاد گشت  
و از علویّت هستی محروم گشت ترقّی و نشاط بتدابیر  
ممتنع و محال بود زیرا قوّه تدبیر ابوذر فقیر را امیر نمیکرد  
و فکر و اندیشه انسانی عمار یا سر تّمّار را کامرانی نمیداد

افکار و آراء عقلاء سکان جزیره العرب را باوج عزّت  
 ابدیّه نمیرساند و قیصره و آکاسره را مغلوب و مقهور  
 آن قوم بی سر و پانمینمود ولی قوّت معنویّه بمیان آمد  
 نور نبوّت درخشید رستخیز عظیم حاصل گشت هیجان  
 شدید در عروق و اعصاب ظاهر شد لهذا آن قوم  
 بلید را در ایّامی عدید از اسفل درکات ذلّت باوج عزّت  
 رساند ایران و توران مقهور شد و امپراطوری رومان  
 مخدول و منکوب گشت حال چنین امر عظیمی بقوّه  
 تدبیر ممکن بود لا و الله این قضیّه مثل آفتاب است  
 اکنون ایران نیز چنین است بعبرده و های و هوی  
 انقلابیون و حسن تدبیر اعتدالیون و کفایت و درایت  
 سیاسیون از این انحطاط نجات نیابد ولی ملاحظه خواهید  
 کرد که بتأیید الهی ایران چنان فوران نماید که سیل  
 جان بخشش اقالیم عالم را سبز و خرّم نماید ولی افسوس  
 که ایرانیان از این موهبت کبری در نهایت غفلت  
 و نسیان "گوهری طفلی بقرص نان دهد" اما مشیّت

الهیّه تعلق یافته و قوّه معنویّه در ایران نبغان نموده " هذا  
 امر محتوم و وعد غیر مکذوب " بحضور سرور معالی  
 موفور این قضیّه را عرض نمائید که با وجود این همه  
 احزاب متخاصمه و آراء مختلفه و مفاصد خفیّه و جمعیتّهای  
 سرّیه معلوم است که نتایج مفیده مستحیل است انسان  
 باید بنیادی نهد و بنیانی بنماید که ایوانش از کیوان بگذرد  
 پس شخص دور اندیش تا تواند خدمتی بدیوان  
 الهی کند تا بایوان رحمانی پی برد یعنی ایرانیان را بیدار کند  
 که بآنچه سبب استحکام بنیانست تشبّث نمایند و آبادی  
 ابدی جویند و قوّتی در عروق اعصاب مانند روح  
 سریان نماید که در کمال سرعت ترقّی کند و بر سایر  
 ملل تفوّق جوید ملاحظه نمائید که دو دولت  
 استبداد بر قلع و قمع این آواره سالهای چند قیام نمود علی  
 الخصوص عبدالحمید ولی این عبد توکل بر حقّ نمود  
 و با تمام قوّت مقاومت کرد و استقامت نمود عاقبت  
 ایوان وسیع آنان ویران شد ولی بنیان ضعیف این

عبد نمایان گشت آنان تاج و تخت را بیاد دادند  
و با وجود دو کرور سپاه مغلوب و مقهور گشتند ولی  
این عبد بی ناصر و معین فریداً و حیدراً در حالت اسیری  
و بی مجیری مسجون در قلعه عکا بود با وجود این الحمد لله  
بقوه محبت الله چنان فتوحی حاصل شد که در زیر  
زنجیر تسخیر کشور امریک گشت و در زندان تاریک  
و تنگ علم در ممالک فرنگ بلند شد حال اگر چه  
معلوم نیست ولی بانگ این دهل بامداد معلوم میشود  
حضرت رسول روحی له الفدا وقتیکه در حرب خندق  
محصور احزاب بودند و بحفر خندق مشغول شدند  
سنگی گران پیدا شد و یاران نتوانستند از جای بر اندازند  
حضرت با عموم اصحاب حاضر شدند که آن سنگ را قلع  
و قمع فرمایند عصائی در دست مبارک بود در چنین  
حالت بر آن سنگ زدند فرمودند ممالک اکاسره فتح  
شد دوباره زدند فرمودند اقالیم قیاصره مسخر گشت  
جمعی از منافقین که در آنجا همراه حضرت بودند گفتند

سبحان الله این چه حرفیست ما محصور قبائل ضعیفه  
عرب هستیم حتی آب و گیاه از ما مقطوع و مخدول  
و منکوب این شخص فتوح ممالک اکاسره و قیاصره  
مینماید این چه حکایت است و این چه روایت چندی  
نگذشت وقتیکه همان اشخاص عرب وارد ایوان  
کسری شدند گفتند "هذا ما وعدنا الله و رسوله  
و صدق المرسلون" حال ملاحظه نمائید که قوت  
معنویّه چه میکند علی الخصوص تعالیم بهاءالله و اسرار  
این امر و اساس این ظهور منکر ندارد آفاق مانند  
ماهی لب تشنه است و تعالیم جمال مبارک آب روان  
نه حیفی و نه سیفی و نه تکفیری و نه تدمیری و نه تضيّقی  
و نه تعرّضی و نه تکلفی شمشیرش اعلان وحدت عالم  
انسانی تیغ جهانگیرش موهبت رحمانی قوّه  
جندیّه اش محبت الله قوانین و آئین سپاهش بیان معرفت  
الله سپهسالارش نور هدایت الله اصول و قوانینش  
محبت و مهربانی با جمیع نوع انسانی حتی بدرجه‌ای که بیگانه

آشناست اغیار یار دشمن دوست بدخواه خیرخواه  
و باین نظر رفتار میشود زیرا خطاب بعالم انسانی میفرماید  
یعنی جمیع ملل که "همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار"  
در خصوص جناب آقا میرزا حبیب الله این سلیل  
آقا رضای جلیل است هر قسم باشد همّتی نمائید با سائر  
یاران که بلکه ان شاء الله مشغولیتی از برای او مهیا گردد  
ولو در سائر ولایات و یا خارج مملکت در نزد من این  
مسئله اهمّیتی دارد نظر بمحبّتی که بجناب آقا رضا دارم  
بجناب مؤیّد مدّتی است جواب مرقوم شد و ارسال  
گردید البتّه تا بحال رسیده در خصوص عضویت  
در مجلس احبّای الهی لازم است که بتمام قوّت بخدمت  
دولت و ملت پردازند و بنهایت صداقت و خیرخواهی  
و پاکی و آزاده گی حرکت کنند حضرات ایادی را  
باید بھر قسم باشد عضویت در مجلس داشته باشند  
بجناب امام نهایت محبّت و مهربانی مجری دارید  
و عليك البهاء الابهی

هو الله

ای یاران روحانی عبدالبهاء مدّتی بود که از اختلاف و عدم ائتلاف احبّاً در مدینه الله قلب محزون بود و دل پر خون لهذا عبدالبهاء را مکاتبه و مخابره با احبّای مدینه مستمرّاً نبود ولی چون این ایّام از گوشه و کنار بشارت ائتلاف ابرار مسموع یار و اغیار گردید لهذا بشکرانه این قلم بذکر آن بندگان پروردگار پرداخت تا اعتصام بعروه وثقی تزئید یابد و الفت و اتّحاد در میان یاران ازدیاد جوید یا حزب الله جمال مبارک پنجاه سال گهی در تحت سلاسل و اغلال بود و گهی مبتلا بعقوبت فجّار عاقبت در ایران اسیر زندان گشت و بعد از تالان و تاراج و صدمات فوق الطاقه سرگون بعراق گردید و مدّت اقامت در عراق دمی نیاسود و شبی در فراش امن و امان راحت نفرمود همواره هدف سهام بود و در خطر عظیم از تطاول دست عدوان دو بار بنفی بلاد بلغار گرفتار گشت و بعد از مدّتی در سجن اعظم

قرار یافت و قریب بیست و پنج سال در آن زندان  
مظلوم آفاق گشت مصائب و بلاهای حضرت مقصود را  
کتب و زبر گنجایش ندارد مختصر اینست که در ایام  
حیات آسایش بکلی مفقود جمیع این بلاها و محن و رزایا را  
جمال موعود تحمّل فرمود تا در میان بشر وحدت  
انسانی تقرّر یابد و اتحاد و یگانگی تأسیس جوید و بنیاد  
اختلاف و بیگانگی بکلی بر افتد در جمیع الواح تحریر  
و تشویق و تصریح فرمود که فلاح و نجات حصر  
در وحدت عالم انسانست که باید مانند بارقه مصباح  
صبح در آفاق منتشر گردد زیرا در هر ظهوری  
که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق امری  
از امور بود در ایام ظهور حضرت کلیم موضوع  
شریعت الله اطاعت و انقیاد ربّ الجنود بود و احکام  
در نهایت سختی و گران اینست که در قرآن میفرماید  
"رَبَّنَا لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلُنَا"  
و در یوم اشراق نیز منیر حضرت مسیح موضوع



و اساس شريعت آن صبيح مليح حسن اخلاق و ائتلاف  
و وفاق و عدم انتقام از اهل نفاق و شقاق بود لهذا  
"من ضرب على خدك الايمن حوّل له الايسر" فرمود  
و در يوم ظهور جمال محمّدى موضوع امر و اساس دين  
الله كسر اصنام و منع عبادت اوثنان و تحقير فراعنه  
و اذلال طواغيت بود و در يوم ظهور حضرت اعلى  
منطوق بيان ضرب اعناق و حرق كتب و اوراق  
و هدم بقاع و قتل عام الاّ من آمن و صدّق بود  
اما در اين دور بديع و قرن جليل اساس دين الله و موضوع  
شريعت الله رافت كبرى و رحمت عظمى و الفت با جميع  
ملل و صداقت و امانت و مهربانى صميمى قلبى با جميع  
طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانست حتى  
بيگانه آشنا بود و اغيار يار شمرده گردد با جميع افراد  
بشر از هر ممل و نحل بايد بنهايت دوستى و راستى  
و امانت و ديانت و الفت و اتّحاد معامله گردد حال  
اين صبح نورانى امر الله و اين كوكب رحمانى دين الله

آیا انصاف است که بغمام اختلاف بین احبّا و عدم اتّحاد  
 مستور و پنهان گردد لا و الله بلکه جمیع ما بیگانگانرا  
 جان فشانی نمائیم تا چه رسد بآشنا اغیار را باید  
 بپرستیم تا چه رسد بیار هذه شریعة الله و دین الله  
 و امر الله فی هذا القرن الجلیل و العصر العظیم امید  
 چنانست که احبّای عراق مانند چراغ مستنیر از اشراق  
 گردند و همواره بدرگاه جمال مبارک التجا نمایم  
 و آن یاران رحمانیرا موهبت آسمانی خواهم که هر یک  
 از افق تقدیس چون ستاره بدرخشند و مانند نسیم  
 مهبّ عنایت هر افسرده و پژمردهئی را روح  
 حیات بخشند و علیکم البهاء الابهی

ع ع

هو الله

ای مشتاقان جمال دلبر مهربان معشوق عالمیان  
 و محبوب روحانیان و مقصود ربّانیان و موعود بیانیان  
 چون از عراق اشراق فرمود ولوله در آفاق انداخت

و پرتوی نورانی بر اخلاق زد کون بجرکت آمد امکان  
 مسرت یافت حقائق اشیاء معانی الهی جست ذرات  
 کائنات دلبر ربّانی یافت شرق مطلع انوار شد و غرب  
 افق اشراق گشت زمین آسمان شد و خاک تیره تابناک  
 گشت جلوه ملکوت در ملک گردید و عالم ناسوت  
 انتباه از عالم لاهوت یافت جهان جهان دیگر شد و عالم  
 وجود حیاتی دیگر یافت این آثار روز بروز ظاهر  
 و آشکار شود و این انوار یوماً فیوماً بتابد و این نفعه  
 مشکبار آنآ فآناً بر اقطار عنبر بار گردد ولی افسوس  
 که ایرانیان هنوز مانند کوران و کران بخواب غفلت  
 گرفتار نور نبینند و ندا نشنوند و انتباه نیابند  
 و هوشیار نگردند جهدی کنید سعی نمائید  
 که ایران موطن دلبر مهربان است و فارس مبدأ طلوع  
 صبح تابان بلکه بهمت دوستان اهل آن سامان مشاهده  
 پرتو مه تابان نمایند و از فیوضات ربّ الآیات بهره  
 و نصیب برند و علیکم البهاء الابهی ع ع

هو الله

ای شعله محبت الله آنچه مرقوم نموده بودی  
 سبب سرور گردید زیرا آن مکتوب مانند گلشنی بود  
 که گلهای معانیش بوی خوش محبت الله بمشام مبذول  
 میداشت و همچنین جواب نامه های من مانند باران  
 و شبنم آن ریاحین معانی را که در حدیقه قلب شکفته  
 طراوت و لطافت زائد الوصف مبذول خواهد داشت  
 از امتحانات وارده نگاشته بودید امتحان از برای  
 صادقان موهبت حضرت یزدان است زیرا شخص  
 شجاع بمیدان امتحان حرب شدید بنهایت سرور  
 و شادمانی بشتابد ولی جبان بترسد و بلرزد و بجزع  
 و فزع افتد و همچنین تلمیذ ماهر دروس و علوم  
 خویش را بنهایت مهارت تتبع و حفظ نماید و در  
 روز امتحان در حضور استادان در نهایت شادمانی  
 جلوه نماید و همچنین ذهب خالص در آتش امتحان  
 با روی شکفته جلوه نماید پس واضح شد که امتحان

از برای نفوس مقدّسه موهبت حضرت یزدان است  
اما از برای نفوس ضعیفه بلای ناگهان این امتحان  
همانست که مرقوم نمودید زنگ انانیت را از آئینه دل  
زائل نماید تا آفتاب حقیقت در آن بدرخشد زیرا  
هیچ حجابی اعظم از انانیت نیست و هر چند آن حجاب  
رقیق باشد عاقبت انسان را بکلی محتجب و از فیض  
ابدی بی نصیب نماید ای امة الله المنجذبة  
چون عباد و اماء رحمان بخاطر من گذرند احساس حرارت  
محبت الله نمایم و دعا کنم که حضرت کبرياء آن  
نفوس مبارکه را بجنود لم یروها مؤید فرماید الحمد لله  
که نبوت جمیع انبیاء در عصر مقدّس مبارک یوم عظیم  
ظاهر و باهر شد ای امة الله المنجذبه قریبت فی  
الحقیقه بروحست نه بجسم و امداد و استمداد  
روحانی است نه جسمانی با وجود این چنین امید است  
که از هر جهة قریبت حاصل گردد مطمئن باش  
که فیوضات الهیه نفوس مقدّسه را چنان احاطه نماید

که پرتو شمس ماه و ستاره را یاران الهی و اماء رحمان را  
 يك از قبل عبدالبهاء بنفحات قدس مشام  
 معطر نما و جمیع را بر نشر نفحات الله  
 تشویق و تحریص کن و عليك البهاء

ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان ایمان و ایقان مانند شجر  
 بوستان است و افعال و اعمال ممدوحه در کتاب بمثابه  
 ثمر سراج را نور ساطع لازم و نجوم را شعاع لامع  
 واجب از خدا خواهم که یاران الهی را بر آنچه لائق  
 و سزاوار اصفیا است موقّق فرماید و از آن گلهای  
 روحانی نفحه تقدیس منتشر فرماید و هر يك از یاران  
 چون باهل غرور مانوس گردد باید بنهایت مهربانی  
 و سرور سبب تنبّه او شود و علّت تذکر او گردد  
 اجتناب بر دو قسم است يك قسم حفظاً لامر الله است  
 و این باید بروح و ریحان باشد نه بغلظت و شدّت

و قسمی دیگر از روی غلظت و آن مقبول نه و اما  
تبلیغ باید بحکمت مجری گردد و بخوشخوئی و خوش  
رفتاری و مهربانی حصول یابد و اگر چنانچه بشروطی  
مشروط شود تبلیغ قلیل الوجود گردد و اما در محافل  
منعقدہ باید بکلی مکالمات خارجه واقع نگردد بلکه  
مصاحبت محصور در ترتیل آیات و قرائت کلمات  
و اموریکه راجع بامر الله است باشد مثل بیان حجج  
و براهین و دلیل واضح مبین و آثار محبوب العالمین  
و نفوسیکه در آن محفلند قبل از دخول باید بنهایت  
نظافت آراسته و توجّه بملکوت ابھی نموده در کمال  
خضوع و خشوع وارد گردند و در حین تلاوت  
صمت و سکوت کنند و اگر نفسی مکالمه  
خواهد باید در نهایت ادب برضایت و اجازت  
اهل مجلس در کمال فصاحت و بلاغت نماید  
و عليك التحية و الثناء

ای یاران جانی عبد البهاء شرق معطرّ نما غرب  
منورّ نما نور ببلغار ده روح بسقلاب بخش این بیت  
یکسال بعد از صعود از فم میثاق صادر و ناقضان استغراب  
مینمودند و استهزا میکردند ولی الحمدلله آثارش باهر  
و قوّتش ظاهر و برهانش واضح گشت المنة لله شرق  
و غرب در اهتزاز است و از نفحات قدس جمیع اقطار  
مشکبار جمال مبارک بنصّ صریح در کتاب وعده  
فرمودند "و نراکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی  
نصرة امری یجنود من الملائة الاعلی و قبیل من الملائكة  
المقرّبین" نوید نمودند الحمد لله این نصرت و تأیید  
مشهود و پدید و در قطب عالم مانند آفتاب بدرخشید  
پس ای یاران الهی جهدی بلیغ نمائید و سعی  
شدید کنید تا موفّق بعبودیتّ جمال قدیم و نور مبین  
گردید و سبب انتشار انوار شمس حقیقت شوید  
جسم قدید قدیم امکانرا روحی جدید بدمید و مزرعه



آفاق را تخم پاکی بیفشانید بر نصرت امر قیام نمائید  
و لسان تبلیغ بگشائید انجمن عالم را شمع هدی گردید  
و افق امکانرا نجوم نورا شوید حدائق توحید را طیور  
رحمانی شوید و گلبانگ حقائق و معانی زیند انفاس  
حیات را صرف امری عظیم کنید و مدّت زندگانیرا  
حصر در خدمت نور مبین نمائید تا عاقبت گنج روان  
ملکوتی بدست آرید و از زیان و خسران برهید زیرا  
حیات بشر جمیع در خطر اطمینان بقا در دقیقه نه  
با وجود این اقوام مانند سراب اوهام در موجند  
و گمان اوج دارند هیهات هیهات قرون اولی نیز چنین  
گمان مینمودند تا آنکه بموجی از امواج بتراب پنهان  
شدند و بخسران و زیان افتادند مگر نفوسی که فانی  
محض شدند و در سبیل الهی بجانفشانی برخاستند  
کوکب نورانی آنان از افق عزّت قدیمه درخشید  
و آثار قرون و اعصار برهان این گفتار پس شب و روز  
آرام نگیرید و راحت نجوئید راز عبودیت گوئید

و راه خدمت پوئید تا بتأیید موعود از ملکوت احدیت  
موفق گردید ای یاران افق عالم را سحاب تیره احاطه  
نموده و ظلمات عداوت و بغضا و جور و جفا و ذلت کبری  
انتشار یافته جمیع خلق در غفلت عظمی و خونخواری  
و درندگی اعظم مناقب برایا حضرت کبریا از بین جمهور  
بشر یارانرا انتخاب فرموده و بهدایت کبری و موهبت  
عظمی تخصیص داده تا آنکه ما کلّ یجان و دل بکوشیم  
جانفشانی نمائیم و بهدایت خلق پردازیم و نفوس را  
تریت کنیم تا درندگان غزالان برّ وحدت شوند  
و گرگان اغنام الهی گردند و خونخواران ملائکه آسمانی  
شوند نار عدوان خاموش گردد و شعله وادی ایمن بقعه  
مبارکه روشنائی بخشد رائحه گلخن جفا متلاشی شود  
و نفحات گلشن وفا انتشار کلی یابد عقول ضعیفه  
استفاضه از عقل کلی الهی نماید و نفوس خبیثه انفاس طیّبه  
طاهره جوید این موهبت را مظاهری و این مزرعه را  
دهقانی و این باغ را باغبانی و این دریا را ماهیانی و این

سما را کواکبی نورانی و این علیلان را طیبیانی روحانی و این  
گمگشتگانرا رهبرانی مهربان لازم تا بی نصیبانرا نصیب  
دهند و محرومانرا بهره بخشند و مستمندانرا گنج  
روان گردند و طالبانرا قوت برهان بنمایند.

اللهم انى اتضرع يا مغشى و اتدلل يا مجبرى و اتوجع  
يا طبيبي و اناجيك بلسانى و روحى و جنانى و اقول  
الهى الهى قد احاطت الليلة الدماء كل الارحاء و غطت  
سحاب الاحتجاب كل الآفاق و استغرقوا الانام فى ظلام  
الاهوام و خاض الظلام فى غمار الجور و العدوان ما ارى  
الا وميض النار الحامية المتسعة من الهاوية و ما اسمع الا  
صوت الرعود المدمدم من الآلات الملتهبة الطاغية النارية  
و كل اقليم ينادى بلسان الخافية "ما اغنى عنى ماليه هلك  
عنى سلطانيه" قد خبت يا الهى مصايح الهدى  
و تسعرت نار الجوى و شاعت العداوة و البغضاء و ذاعت  
الضعينة و الشحنةا على وجه الغبراء فما ارى الا حزبك  
المظلوم ينادى باعلى النداء حي على الولاى حي على

الوفاء حيّ على العطاء حيّ على الهدى حيّ على  
 الوفاق حيّ على مشاهدة نور الآفاق حيّ على الحبّ  
 و الفلاح حيّ على الصلح و الصلاح حيّ على نزع  
 السلاح حيّ على الاتّحاد و النجاح حيّ على التعاضد  
 و التعاون فى سبيل الرشاد فهؤلاء المظلومون يفدون كلّ  
 الخلق بالنفوس و الارواح فى كلّ قطر بكلّ سرور  
 و انشراح تراهم يا الهى يبكون لبكاء خلقك و يحزنون  
 لحزن بريتك و يترافون بكلّ الورى و يتوجّعون لمصائب  
 اهل الثرى ربّ انبت اباهر الفلاح فى جناحهم حتّى  
 يطيروا الى اوج نجاحهم و اشدد ازورهم فى خدمة  
 خلقك و قوّ ظهورهم فى عبوديّة عتبة  
 قدسك انك انت الكريم  
 انك انت الرحيم لا اله  
 الا انت الرحمن  
 الرؤف القديم  
 (ع ع)

(هو الله)

ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان خویش میگوید "ترکان پارسی گو بخشدگان عمرند" آن ترك پارسی گو توئی که در نهایت شیرینی و حلاوت بفارسی صحبت میداشتی و من و یاران الهی را سبب سرور و شادمانی میگشتی حال با قلبی نورانی و روحی رحمانی و انجذابی ملکوتی و تأییدی سبحانی بالنیابه از عبدالبهاء توجّه باستان مقدّس نما و جبین خویش را بر آستان نور مبین بگذار و روی و موی را بخاک تابناک منور و معطر کن و در نهایت عجز و نیاز از قبل من تضرّع و ابتهال نما و طلب تأیید و توفیق کن زیرا مشقّات عظیمه در پیش است و مشکلات کثیره در میان و عبدالبهاء در نهایت ضعف و ناتوان لهذا محتاج امداد اسم اعظم است و مفتقر عنایت جمال قدم تا در این سبیل توفیقات حقّ نعم الدلیل گردد و بدرقه عنایت هادی سبیل شود شاید در این سفر

نفسی در عبودیت دلبر آفاق بکشد و نصیبی از موهبت  
 ربّ الاشراف برد یاران الهی را هر يك از قبل من  
 در نهایت اشتیاق تحیت ابدع ابھی ابلاغ دار و بگو  
 ای سرگشتگان صحرای محبت الله و ای گمگشتگان  
 بیابان عشق پرتو عنایت الهی شامل است  
 و فیوضات نامتناهی متتابع عنقریب از اشراق نور مبین  
 روی زمین بهشت برین گردد و از نسیم گلشن عنایت  
 مشام اهل آفاق در شرق و غرب مشکین و عنبرین شود  
 یاران الهی باید بموجب وصایا و نصائح نور حقیقت  
 جمال قدم روحی لعنتبه الفدا قیام کنند و يك يك را  
 بموقع اجرا گذارند نه اینکه مجرد بخوانند و مودوع  
 اوراق و الواح گذارند باید اوامر روحانیّه و جسمانیّه  
 اسم اعظم روحی لتزبته الفداء در حیّز شهود جلوه نماید  
 و در احوال و اطوار یاران الهی مجسم و مصور گردد  
 و الا چه ثمری و چه اثری باری عبدالبهاء را نهایت آمال  
 اینکه بکلمهئی از وصایا و نصائح مبارك موفق شود

و یقین است یاران نیز چنین آرزو دارند بهائی باید  
شمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق اشراق اگر  
چنین است نسبتش حقیقی است و الا نسبت  
مجازی است و بی ثمر و بی پامانند شخصی سیاهست  
نامش الماس و بحقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل  
خوش آواز از انتساب اسمی چه فائده و از لفظ بهائی  
چه ثمر بحقیقت باید بهائی بود و ملتجی بعتبه مقدّسه  
حضرت نامتناهی جمیع یاران را بجان و دل مشتاقم  
و آرزوی مشاهده دیدار مینمایم و علیکم البهاء الاهی  
ای عزیزان عبدالبهاء اگر بدانید که چه قدر  
اشتیاق بیاران دارم و چگونه شب و روز بذكر و یاد شما  
مشغولم البتّه از شادمانی پرواز مینمائید شما یاران اسم  
اعظمید و یاوران عبدالبهاء در ظلّ الطاف جمال  
مبارکید و بندگان حقیقی صمیمی حضرت کبریاء طوبی  
لکم ثمّ طوبی. لهذا در نزد عبدالبهاء عزیزید و جلیل و رفیقید  
و ندیم و در عبودیت عتبه بهاء شریکید و سهیم ع ع

هو الله

أيا نفحات الله تنسّمى أيا نسّمات الله تنفّسى و اقصدى  
ديار الطرف القبلى ارضاً فيها توارت نفس نفث فى  
روعه روح من الله و تضمّنت هيكلأ حشر تحت راية  
الله و قلباً انجذب بنفحات الله و احشاء و اضالع  
تسرّعت بينها نار محبّة الله و حيّى ذلك القبر المنورّ و الرسم  
الظاهر المطهّر و قولى النور الساطع من الافق الاعلى  
و الشعاع اللامع من ملكوت الابهى جلّ ضريحك المعطرّ  
و سطع فوق رمسك المعنبر و تتابعت طبقات النور من  
شمس الظهور بالنزول على بقعة تنوّرت بجسدك  
و تضمّنت جسمك و احتوت بهيكلك الزكيّ الطاهر  
المجللّ الكريم المظللّ بغمام الطاف ربك الرحمن الرحيم  
طوبى لديار اغتربت فيها و بشرى لبقاع اقتربت اليها  
و يا شرفاً لارض تواريت فيها و عزّاً لبقعة اختفيت فيها  
عليك بهاء الله و رحمته و رضى الله عنك و خصّك بموهبته  
و اراح روحك بنفحات فاحت من رياض احديّته و الاح



وجهك فى حدائق رحمانيتته و تنور بصرك بمشاهدة  
جمال هويته و سمع اذنك من الحان طيور القدس  
الصادحة فى فردوس رؤيته على سدره فردانيتها بما سمعت  
النداء و اجبت الدعاء و لبيت لربك الاعلى و خضعت  
لسلطنة محبوبك الابهى و اشتعلت بنار  
محبة الله و توكلت على الله و احترقت  
بنيران الهجران و لظى الحرمان  
حتى رجعت الى الله و توجهت اليه  
و استجرت بجوار رحمته الكبرى  
كل ذلك بما وفيت بميثاق الله  
و ثبت و رسخ قدمك على  
عهد الله و التحية و السلام  
و الثناء عليك  
فى الاولى  
و الاخرى  
ع ع

هو الله

و انت الذى يا الهى خلقت و برئت و ذرئت بفيض  
 جودك و صوب غمام رحمتك حقائق نورانية رحمانية  
 و دقائق كينونات ربانية صمدانية و ربيتها فى عوالم  
 قدسك بيد ربوبيتك و انشئتها بصرف فضلك و انبتها  
 من سدره فردانيتك و اخرجتها من دوحه صمدانيتك  
 و جعلتها آيتك الكبرى و موهبتك العظمى بين  
 خلقك و من تلك الحقائق هذا الفرع الكريم و الاسم  
 العظيم و النور المبين ذو الخلق البديع و الوجه المنير  
 اى رب اسمعته ندائك و اريته جمالك و هديته الى  
 صراطك و شرفته بلقائك و القيت عليه خطابك  
 و جعلته مظهر الطافك و مطلع احسانك و مهبط  
 الهامك و اضاءت وجهه بنور عرفانك و عطرت مشامه  
 بنفحاتك و انطقته بثنائك و شرحت صدره باياتك  
 و ارحت روحه بجودك و روحك و روحك و شميم نسيم  
 حديقه اسرارك و اثبته على عهدك و ميثاقك و مكنته فى

ارض الوجود بقوّتك و اقتدارك

اي ربّ لما هديته الى النار الموقدة في سدرة البقاء  
و اصطلى بنار الهدى في سيناء العليّ الاعلى مشرب كأس  
الوفاء و ثمل من الصورة المشمولة الصهباء و صاح و نادى  
يا ربّي الاعلى و قفنى على ما تحبّ و ترضى و بيّض وجهي  
في النشأة الاخرى كما نورته في النشأة الأولى فلما تنفّس  
صبح الهدى و اشرفت شمس ملكوتك الابهى  
و انتشرت انوارك على كلّ الارحاء توجه الى ضياء جمالك  
توجه الحرباء و اجاب ندائك ببلى و هام في بيداء الولاة  
و استهّام في نور جمالك الساطع على الانحاء و قام بالثناء  
بين ملأ الاحباء و توكل عليك و توجه اليك و وفد  
عليك و تمثّل بين يديك و تشرف بالاصغاء باذن واعية  
و احتظى بالمشاهدة و اللقاء \* ببصيرة حديدة كاشفة  
و شغفته حبّاً و ملأ منك عشقاً و غراماً و ناجاك  
صباحاً و مساءً و غدوّاً و آصلاً اي ربّ اكمل ايامه  
و انتهى انفاسه و ترك قميصه و خلع ثيابه و رجع

اليك طيباً طاهراً عرياناً خالصاً مشتعلأً منجذبأً متشوقأً  
 مهتزازأً بنفحاتك اكرم مثواه و انزله منزلاً مباركأً  
 خير نزل فى جوار رحمتك الكبرى و ارفعه  
 الى مقعد صدق مكنن قدس فى ملكوتك  
 الابهى و ظلل عليه سدرتك المنتهى  
 و احشره مع الملاء الاعلى و اسقه كأس  
 اللقاء و قدّر كلّ خير لمن يزور رسمه  
 الطاهر المسكى الشدأً و اجب  
 دعاء من يدعوك فى بقعة  
 روضته الغنأً اناك  
 انت الكريم الرحيم  
 العظيم الوفاء  
 و اناك انت  
 الرحمن يا ربى  
 الاعلى

هو الله

يا من تعطر الآفاق من نفحات ثبوته على ميثاق الله  
و لمثلك ينبغي هذا المقام العظيم و لشبهك يليق هذا  
الشأن الكريم تالله الحق ان ملائكة القدس تصلين  
عليك من ملكوت الابهي و الملاء الاعلى يناديك  
باعلى النداء احسنت احسنت يا من وفى بالميثاق  
و اوفى بما عاهد عليه الله فى يوم الاشراق و لم  
تأخذه لومة لائم فى تمسكه بعهد الله و تشبته بذيل  
موهبة الله فهلل و كبر و نطق و نادى متهلل الوجه  
مستبشر القلب منجذب الروح منتعش الفؤاد يا اهل  
الوفاء فاثبتوا على ميثاق الله و تمسكوا بعهد الله  
فان هذا هو تأييد شديد القوى و به تشييد دعائم دين  
الله و تحكيم بنيان شريعة الله و سطوع انوار معرفة  
الله و ظهور آثار موهبة الله و عبوق نفحات محبة الله  
و اعلاء كلمة الله يا قوم ذروا الشبهات و دعوا تأويل  
التمسكين بالمتشابهات و تمسكوا بالمحكمات انما هي

الصراط المستقیم و النور المبین و البیان القویم و الحصن  
الحصین عن هجوم المارقین ع ع

هو الله

ای بنده ثابت ثابت جمال قدم نامه مفصلّ ملاحظه  
گردید تا توانید در این ایّام تبلیغ امر الله نمائید  
فرصت بسیار خوبی ید قدرت الهیّه فراهم آورده این  
فرصت را از دست مدهید جمیع قلوب متوجّه بامر الله  
و جمیع گوشها مترصد استماع کلمه الله احزاب ایران کلّ  
مشغول بخود و اکثری از شدّت نزاع و جدال از حیات  
و زندگانی بیزار مفرّی میطلبند و مفرّ و مقرّی و ملجأ  
و پناهی جز ملکوت ابھی نه که ولوله و زلزله در آفاق  
انداخته و عنقریب ایران را معمور و ایرانیان را  
عزیز در دو جهان نماید خیر خواهی ایران این است  
که جمیع ملل و شعوب و قبائل عالم را خاضع و خاشع نماید  
هر نفسی که ثابت بر عهد است و لو بظاهر خواندن ابجد  
نداند باید در فکر اعلاء کلمه الله و تبلیغ باشد ع ع

هو الله

ای ثابت بر میثاق چون نیر آفاق اشراق بر شرق  
و غرب نمود تفاوت و امتیاز ترك و تاجیک و فرانس  
و بلجیک و فرس و امریک و آسیا و افریک از میان رفت  
شلیک وحدت عالم انسانی بر خاست این است که  
مشاهده مینمائی که شرق دست در آغوش غرب نموده  
و خاور و باختر مانند دو دلبر شیفته یکدیگر شده ع ع

هو الله

ایها الرجل الرشید قد هتکت الاستار و اشرفت  
الانوار و ظهرت الاسرار و شاعت الآثار و ذاعت  
الاذکار و انكشفت آية الليل و تالألت آية النهار  
و المخلصون فی سرور و حبور و عیش موفور  
و جنّة عالیة و ربّ غفور فیا طوبی  
للابرار و یا بشری للاخيار  
و یا فرحاً للاحرار و یا اسفأً  
على الاشرار ع ع

هو الله

احمد و اشكر الربّ الجليل البرّ الرؤف الجميل جزيل  
العطاء عظيم الولاء على ما اولى عباده الضعفاء من  
نعم جليلة و منح جميلة و حكم بالغة و تجارة رابحة و ثروة  
طافحة و عزّة شامخة و مرتبة باذخة و بصيرة كاشفة  
و قوّة نافذة يوم اشراقه على الآفاق بانوار الميثاق  
و اخذه العهد الجليل المذكور فى صحفه و الواحه و فى  
البيان و الفرقان و التوراة و الانجيل و حمد و شكر و اثنى  
على كلّ من تمسك بهذا الحبل المتين و الثعبان المبين  
الّتى تلقف كلّ حبال و عصى و التحيّة الطافحة بالثناء  
و الفائضة بنور البهاء على الحقيقة النورانيّة الهويّة الرحمانيّة  
و النفخة الصمدانيّة و النفخة الربّانيّة و الجوهره  
الوحدانيّة الّتى تتلألأ على اكليل المجد الاثيل تتلألأ  
اشرقت بنوره السموات و الارضين و على الّذين ثبتوا  
على الميثاق و نبذوا الشقاق و ركبوا البراق و نادوا فى  
الآفاق حيّ على العهد القديم حيّ على الميثاق العظيم



حيّ على النور المبين حيّ على الصراط المستقيم حيّ  
 على الماء المعين حيّ على جنّة النعيم حيّ على الفضل  
 العظيم حيّ على المائدة الممدودة من الربّ الكريم  
 الهى الهى هذا عبدك الذى اقبل الى مشرق نورك  
 الاوّل النقطة الأولى و لبيّ لندائك عند طلوع شمس  
 البهاء فى الكرّة الاخرى و حمل كلّ تعب و مشقّة  
 و بلاء و اصبح من عبيدك القدماء نور قلبه ابدأ سرمداً  
 بنور صبح الهدى و اشرح صدره بمشاهدة آياتك  
 الكبرى و انطقه ببرهان ميثاقك الذى اخذته من  
 ملكوت الوجود من الغيب و الشهادة يا ربّ  
 الملائع الاعلى و احفظه من سهام شبهات  
 اهل الحجبات و المتشابهات و ثبت  
 قلبه على المحكمات و اجعله  
 سراجاً وهاجاً فى محفل  
 العهد و الميثاق

هو الله

ايها المستوقد بنار محبة الله في سيناء الصدور انى  
ارسل اليك التحية و الثناء من الوادى المقدس طور سيناء  
البقعة المباركة البيضاء و اقول احسنت احسنت يا من  
دخل فى ظلال السدرة التى ارتفعت فى الارض المقدسة  
و انتشرت اظلالها فى الآفاق بشرى لك بما مررت  
من الوادى الايمن و آنست من جانب الطور ناراً  
و اصطليت من حرارتها و اهتديت بنورها فعليك باليد  
البيضاء و القاء العصا و ارجاعها الى الشعبان المبين الا ان  
تلك اليد هى يد قدرة الرحمن و الشعبان هو البرهان  
و هذان الامران ظهيران لك فى كل مكان و روح  
القدس يؤيدك بقوة و سلطان و البهاء  
على كل ثابت و راسخ و مستقيم  
و ناطق و هاد لمن  
فى الامكان

هو الله

ايّتها المنجذبة بنفحات القدس انى رتلت آيات  
 شكرك لله على شدّة رافته و عظيم عنايته بوصول تلك  
 الالواح اليك و اشراق فيض معانيها عليك أنّها  
 الواح انبعثت كلماتها من قلب ممتلئ بمحبّة الله فارغ  
 متجرّد عمّا سوى الله مستبشر مستفيض من فيوضات  
 الملكوت الابهى مرتسم فيه آيات التوحيد بنفثات  
 من روح موهبة الله يا امة الله عليك بالتلقّى لما يفيض  
 عليك روح عبدالبهاء لا تنظرى الى استعدادك  
 و قابليّتك بل انظرى الى فضل ربك فى هذه الايام  
 و موهبة ملكوته الّتى لم تر عين الوجود مثلها فى القرون  
 الأولى انّ الوجود ارض متعطّشة و فيض الملكوت  
 غيث هائل ستنبت ارض الوجود رياحين حكمة الله  
 حيث نفحات القدس احاطت الارض شرقها و غربها  
 و بشارات الله تتابعت من ملكوت السماء و شمس  
 الحقيقة اشرفت على الآفاق باشدّ الاشراق فالق على

الآذان الاسم الاعظم حتّى ينادوا الكلّ بين الامم  
 يا بهاء العالم و شمس القدم الحقّ اقول لك هذا الاسم  
 المبارك روح الحياة و المنقذ من المماتة و كلمة النجاة الباهرة  
 الآيات سوف تسمعين من كلّ الاقطار ضجيجاً  
 متواصلاً الى المملأ الاعلى يا بهاء الابهى و بلّغى تحيّي  
 الروحيّة الى ولدك الروحانى و الى قرينته المحترمة الّتى  
 تقرب اسمها باسمك و بلّغى تحيّي الى ابنتك الروحانيّة  
 "ورجينيا ويلار" المحترمة و قولى لها يا ابنتى العزيزة  
 توجّهى الى ملكوت ربّك و استفيضى من الفيوضات  
 الروحيّة و انجذبى بنفحات القدس انجذاباً ينفخ الروح  
 فى النفوس الميّتة و يحييهم بحياة طيّبة و ينور ابصارهم  
 بنور ساطع على الاكوان فى هذا القرن المجيد و العصر  
 الجديد و بلّغى ثنائى الى امة الله "امانوئل" و قولى  
 لها انك ابصرت تصوير عبدالبهاء الجسمانى المنطبع  
 بشعاع الشمس الناسوتى و فاضت عيناك بالعبرات  
 فاطلبى من الله ان يريك تصويره الروحانى بشعاع ساطع

من الملكوت الرحمانى هنالك تأخذك جذبات الله  
و تجعلك جمرة نار ملتهبة بجمرة محبة الله يا امة الله  
عليك بزيارة حضرة ابى الفضائل حتى تتلقى منه  
البراهين و النصوص القاطعة من الكتاب المقدس على  
ظهور ملكوت الله فى هذا القرن العظيم ان زيارته  
غنم لك و ذخر لك و سلوة لقلبك و بهجة لروحك  
و تأخذين منه الحكمة و البيان المطابقة للشهود و العيان  
يا امة الله ان مستر مكناات رجل جليل ساع بكل  
قواه فى نشر نفحات الله و سوف يؤيده الله بامر  
عظيم و يجعله علماً متموجاً باريح التأييد على الصرح  
المجيد و اما قضية شربى لكأس الفداء فو ربّ السماء  
انه منتهى آمالى و فرح قلبى و سلوة روحى و غاية  
مقصدى فعليك بان تدعى الى الله ان يبسر لى هذا  
المنى و يقدر لى هذه الموهبة الكبرى و يسقيني تلك  
الكأس الطافحة بصهباء الوفاء فى سبيل البهاء  
يا امة الله لما تناولت تحريك كنت فى حالة هزنتى

نسمة محبة الله و اهتزت بها اهتزازاً امتلاً المكان  
بروح محبة الله و لا شك ان قلبك تأثر ايضاً من

هذا الاهتزاز الروحاني و الجذب الرحماني

و الحب الوجداني و عليك

التحية و الشناء

ع ع

هو الله

الهي الهى هذا عبدك المنجذب الى جمالك الابهى  
المتوقد القلب بنار محبتك بين الملا المنهمر الدمع بذكرك  
فى جنح الليالى الظلما المنصرم الصبر لمحبة جمالك الابهى  
المستبشر الوجه برحمتك الكبرى المنشرح الصدر بآيات  
توحيدك بين الورى المتغرب فى الغرب تاركاً الوطن  
الاحلى المتحمّل العناء فى سبيلك يا ربى الاعلى رب  
انه ترك الراحة و الرخاء و الترف و الرفه و السكون  
و القرار و هرع الى تلك العدو القصى ارضاً لم  
تطئه ارجل اجداده و الآباء نشرأ لنفحاتك رفعاً

لراياتك اعلاء لكلماتك ايضاحاً لبيناتك  
 ربّ ربّ اجعله آية موهبتك و راية معرفتك و نار محبّتك  
 و سمة منحتك مؤيّداً بملائكتك موقّفاً بعونك و رعايتك  
 مصوناً بحفظك و حمايتك محفوظاً بحفظك و كلائتك  
 حتّى تنتشر آثارك فى تلك الارحاء و يلوح انوارك فى  
 تلك الانحاء و يصل نداءك الى آذان اهل الوفاء  
 و يظهر برهانك لمأّ الانشاء و كلّ شى بيدك لا نملك  
 لانفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حياة و لا نشوراً  
 اى ربّ اناّ ضعفاء قوّننا بفضلك و فقراء اغننا  
 بجودك و عجزاء انجدنا بجنودك و بكم انطقنا بثناءك  
 و اموات احينا بروحك تؤيّد من تشاء و توقّ  
 من تشاء و تعلّم من تشاء و تنطق من  
 تشاء و تنصر من تشاء و تؤيّد من  
 تشاء بما تشاء اناّك انت  
 القويّ المقتدر المتعال

هو الله

اللهم يا الهى و ربى و منائى و نورى و بهائى و ملجئى  
 و رجائى قد تحيّرْت فى ذكرك و ثنائك و احترت فى  
 تمجيدك و تقديسك كلّما اتعارج الى سموّ الادراك  
 و اتصاعد الى علوّ الاكتشاف أرى نفسى عاجزة  
 عن ادراك كنه آية من آياتك فكيف هويّة ذاتك  
 و حقيقة اسمائك و صفاتك و العقول اذا عجزت يا الهى  
 عن عرفان لمعة من شهاب متشعشع فى فضاء انشائك  
 فكيف تستطيع ان تدرك كينونة الشمس مع ظهور  
 آثارها الزاهرة للعقول فى مملكتك و النفوس اذا  
 ذهلت عن ادراك قطرة من بحور اسرارك فكيف  
 الاكتناه فى الاكتشاف عن محيط انوارك و بسيط  
 آثارك فالعقول يا الهى ذاهلة و النفوس يا محبوبى  
 حائرة و طيور الارواح هائمة و صقور الافهام قاصرة  
 عن الطيران فى اوج وحدانيتك و عرفان آية من آيات  
 احديتك و انّى لهذا الضعيف عهدة هذا الخطب الجسيم



و انى لهذا الكليل النطق و البيان البليغ مالى الا ان  
 اكب بوجهى على عتبة رحمانيتك و امرغ جيبنى  
 بتراب رحبة فردانيتك و اقول رب رب ادرك  
 عبدك المتضرع الى باب احديتك المنكسر الى حضرة  
 ربويتك الخاضع لظهور الوهيتك الخاشع لسلطان  
 رحمانيتك الذى اخترته لحبك و اجتبته لذكرك  
 و ارتضيت له حمدك و ثنائك رب رب انه سمع  
 ندائك عند تبلج صبح احديتك و لبى لخطابك عند  
 تلجلج عباب طمطم موهبتك و آمن بك و باياتك  
 عند سطوع فجر العرفان و خضع لسلطانك عند  
 شروق انوار الايقان و اقبل الى جمالك الاعلى عند  
 بزوغ نور الهدى و احتمل كل بلاء فى موطنه من شر  
 الاعداء الى ان هجم عليه الد الخصماء لحبه لطلعتك  
 النوراء فاضطر الى الهجرة و الجلاء الى ارض الطف  
 فتحمل كل كرب و بلاء حتى وصل الى بقعة كربلاء  
 ارض احمرت بدماء مطهرة من الاصفياء و تعطر ارجائها

بنفحات رائحة طيبة انتشرت من ثار سيد الشهداء ثم  
مكث يا الهى برهة من الزمان و آونة من الاحيان فاقبل  
الى انوار وجهك الساطعة من الجمال الابهى و اقتبس  
نار الهدى من الشجرة المباركة التى اصلها ثابت  
و فرعها فى السماء و اتبع ندائك بتلبية تأججت بها نار  
محبتك فى الكبد و الاحشاء و سرع الى عبتك العليا  
و قام على خدمتك بكل القوى و ادرك الحضور بين  
يديك فى الزوراء و هو يا محبوبى مواصل التحرير  
لآياتك من الغداة الى العشاء و يتبتل اليك و يتضرع  
الى باب رحمتك و يدعو الكل الى جمال احديتك الى  
ان هاجرت يا محبوبى بتقدير منك من تلك البقاع النوراء  
الى المدينة الكبرى و منها الى ارض السر الشاسعة  
الارجاء و منها الى هذه البقعة المباركة التى أثبتت عليها  
فى الزبر و الالواح فوق ذلك الحبر الجليل اسيراً  
من الزوراء الى الحدباء و قاسى فى سبيلك الداهية  
الدهماء و البليّة العظمى و كان فى خلال الاسر سلوة

لقلوب الاحبّاء ونامقاً لالواحك المرسلّة الى كلّ  
 الانحاء ثمّ حضر يا منائى باذنك الى هذا السجن الذى  
 شاع و ذاع ذكره باحسن الانباء بين الورى  
 و استجار فى جوار قربك الادنى متمنياً فضلك  
 الاوفى و اشتغل بخدمة امرك بكلّ همّة عليا و كان  
 يحرّر آياتك فى الصباح و المساء حتّى كلّت عيناه  
 و ارتجفت انامله بما وهن عظمه و بلغ من العمر عتياً  
 فلم يفتّر يا الهى رمشة عين عن خدمتك و لم يتهاون  
 يا محبوبى طرفة طرف فى عبوديتك و عبدك بكلّ  
 انقطاع و انكسار الى عظمة جلالك و انجذاب الى  
 ملكوت جمالك و قضى ايامه فى نشر نفحاتك  
 و اعلاء كلمتك و اقامة برهانك و بيان حجّتك البالغة  
 و قدرتك الدامغة و عزّتك الباهرة و عظمتك  
 الزاهرة حتّى اشتهر فى الآفاق بالالفه و الوفاق  
 و اقتباس انوار الاشراق فى يوم الميثاق فاشتاق الى  
 ملكوتك الابهى و رفيقك الاعلى و قال ادركنى

يا بهاء الابهى و ارجعنى اليك و اجرنى فى جوار  
رحمتك الكبرى و اسقنى الكأس الطافحة بصهباء  
اللقاء و طيّرني الى وكرى الذى فى الفردوس الاعلى  
فى جنّتك الابهى فاجبت له الدعاء و سمحت بما ناجى  
فى جنح الليالى الظلماء و ارجعته اليك بوجه مستبشر  
بنور الفضل و العطاء ربّ ربّ اكرم له المثنوى و اجزل  
له الندى و ادخله مدخل صدق و انزله منزلاً  
مباركاً فى مشهد اللقاء حتّى يتمتّع بمشاهدة انوار  
طلعتك الزهراء الى السرمد الذى ليس له  
انتهاء و وفقّ الذين كلّ واحد منهم قرّة  
لعينه و فلذة من كبده على ان  
يقتفوا اثره من بعده انك انت  
الكريم الرحيم الوهاب  
و انك انت العزيز  
القدير المستعان

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه مفصل شما رسید ولی  
از کثرت مشاغل جواب مختصر مرقوم میشود  
در خصوص ضیافت در هر شهر بهائی سؤال نموده  
بودید مقصود از این ضیافت الفت و محبت و تبث  
و تذکر و ترویج مساعی خیریه است یعنی بذکر الهی  
مشغول شوند و تلاوت آیات و مناجات نمایند  
و با یکدیگر نهایت محبت و الفت مجری دارند  
و اگر میان دو نفس از احبّ اغبراری حاصل هر دو را  
دعوت نمایند و باصلاح ما بین کوشند و در امور  
خیریه و اعمال برّیه مذاکره نمایند تا نتایج ممدوحه  
حاصل گردد دیگر از الفت و یگانگی و مهربانی سؤال  
نموده بودید این واضح و پدید است محتاج  
بسؤال نیست الفت و یگانگی مراتب دارد  
هر مرتبه‌ئی از مراتبش مقبول و آنچه ترقی بیشتر  
نماید مقبولتر و محبوبتر و خوشتر است و سبب تقرّب

بارگاه ذوالجلال و حصول تأییدات نا متناهی مدّتی  
 قبل مکتوب عمومی در خصوص اتحاد و اتفاق مرقوم  
 گردید و نتایج سامیه و فوائد عالیه الفت و یگانگی  
 بیان گردید و باطراف ارسال شد در امریک ترجمه گردید  
 و انتشار یافت و در قفقاز بترکی ترجمه شد

و انتشار یافت البتّه بمصر نیز رسیده در خصوص  
 مشورت مأمور بها سؤال نموده بودید از مشورت  
 مقصود آنست که آراء نفوس متعدّده البتّه بهتر از  
 رأی واحد است نظیر قوّت نفوس کثیره البتّه اعظم  
 از قوّت شخص واحد است لهذا شور مقبول درگاه  
 کبریا و مأمور به و آن از امور عادیّه شخصیه گرفته  
 تا امور کلیّه عمومیّه مثلاً شخصی را کاری در پیش  
 البتّه اگر با بعضی اخوان مشورت کند البتّه تحرّی  
 و کشف آنچه موافق است گردد و حقیقت حال  
 واضح و آشکار شود و همچنین ما فوق آن اگر اهل  
 قریه‌ئی بجهت امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند

البته طریق صواب نمودار شود و همچنین هر صنف از اصناف مثلاً اهل صنعت در امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند و تجار در مسائل تجاریّه مشورت کنند خلاصه شور مقبول و محبوب در هر خصوص و امور امّا مشورت مجلس شور سیاسی عمومی ملکی و ملکوتی یعنی بیت عدل آن بانتخاب عمومست و آنچه اتفاق آراء یا اکثریت آراء در آن شورا تقرّر یابد معمول به است اکنون بیت عدلی در میان نه محافل روحانی در اطراف تشکیل شده است که اینها در امور امریّه مانند تربیت اطفال و محافظه ایتام و رعایت عجزه و نشر نفحات الله شور نمایند این محفل روحانی نیز با اکثریت آراء انتخاب شود و امّا تجدید انتخاب و تعیین مدّت راجع ببيت عدل عمومی است که جمیع بهائیان عالم انتخاب کنند زیرا آنچه نصّ قاطع نه بیت عدل عمومی قراری در آن خواهند داد حال چون تشکیل بیت

ص ۳۰۵

عدل عمومی میسر نه قرار شد که محافل  
روحانی امریکا را در مدّت هر پنج  
سال تجدید انتخاب نمایند

ع ع

هو الله

ای بنده جمال ابھی سؤال از آیه مبارکه نموده بودی  
که میفرماید "عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه  
حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک  
قبول ننمایند" معنی این آیه مبارکه مفصّل فرصت نه  
مختصر بیان میشود و آن اینست که ما عداای تقوی  
و عمل پاک در درگاه احدیّت مقبول نه شجر بی ثمر  
در نزد باغبان احدیّت پسندیده نیست ایمان مانند  
شجر و تقوی و عمل پاک بمثابة ثمر است الیوم اعظم  
تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک یعنی  
رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا  
و نصایح الهی است اما مسئله ثانی حمل حرز و دعا یا حلّ



اسم اعظم مرقوم در آب و نوشیدن بجهت رفع امراض  
اگر این دو عمل بتوجه تامّ و خلوص قلب و نیت پاک  
و انجذاب روح واقع شود تاثیرش شدید است  
اما مسئله ثالث یعنی فال و رمل آنچه در دست ناس است  
امریست موهوم صرف ابداً حقیقتی ندارد  
و اما مسئله چهارم که تفاول و تشاؤم و اعتاب و اقدام  
و اقتران و نواصی باشد یعنی تملک حیوانات ذیروح  
فال خوب سبب روح و ریحانست اما تشاؤم یعنی  
فال بد مذموم و سبب انفعال و اما مسئله پنجم هیچ عملی  
در عالم وجود بی ثمر نماند اما عمل با عرفان مقبول و تامّ  
و کامل و آن اینست که انسان بمعرفت الله فائز و باعمال  
خیریه موفق و حائز گردد با وجود این البته اعمال خیریه  
از برای نفوس سائره ولو از عرفان بی بهره البته بی ثمر  
نیست یعنی دو نفس بی خبر از حق محروم از عرفان  
یکی عادل و دیگری ظالم یکی صادق و دیگری  
کاذب یکی خائن و دیگری امین یکی سبب

ص ۳۰۷

آسایش عالم انسانی و دیگری سبب زحمت و خون  
خواری و هر دو غافل از حقّ این دو شخص  
در نزد حقّ متساوی نیستند بلکه فرقی  
بی منتها در میان و عليك

التحیّة و الثناء

ع ع

هو الله

ايتها الجوهرة ملكوتية و الورقة النورانية  
اننى تلوت مكتوبك الناطق بتوجهك الى الله و اهتزازك  
من نسمة الله و انجذابك بروح الله و انكشافك  
لسرّ الوجود و تمثال ربّ الجنود و هذا يدلّ انه  
سيفتح عليك ابواب المكاشفات و يؤيّدك روح الحقّ  
بآيات بينات و اما مشاهدتك فى صلاتك هذا العبد  
دليل على القرب المعنوى و الوحدة الروحانية  
و الانطباع الوجدانى و اننى فى كلّ حين اتضرّع الى  
الملكوت الالهى ان يجعل قلبك مرآة صافية لطيفة

مصيقله متقابلة للمكوت الابهى حتّى ينطبع فيه صور  
 الملاء الاعلى و هذا معنى آية التوراة " لنخلقن انساناً  
 على صورتنا و مثالنا" و تكرار المشاهدة دليل على أنّ  
 الرؤية ستكون روحا و جسما و اما الفصل و الوصل  
 و المفارقة و اللقاء فهذه امور جسمانيّة فالروح  
 مقدّس عن المقارنة و المفارقة و القرب و البعد و الاتّصال  
 و الانفصال هذه شأن الاجسام و من لوازم الحقائق  
 العنصريّة و اما الروح لازال فى مركز سموّه و علوّه  
 كالشمس المستقرّة دائماً فى فلكها أنّما غيابها  
 و حضورها عبارة عن صفاء المحلّ و لطافة الجسم المتقابل  
 لها و بمجرد تصقيل الصفحة المتقابلة تظهر فيها انوار الشمس  
 و بمجرد تكثّف الصفحة تغيب عنها انوارها  
 اذاً عرفنا القرب و البعد عبارة عن الصفاء و اللطافة  
 و الصداً و الكدر و الكثافة و نحن ان شاء الله بسبب  
 صفاء القلوب دائمون فى محفل الالفة و مستمرّون فى  
 الصومعة الروحانيّة ملكوتيّة عابدون ساجدون لله

و راکعون مؤتلفون بنفحات القدس و منجذبون  
 بمغناطيس محبة الله و شاکرون على هذا الفضل العظيم  
 و الفوز المبين و اما الملاقات الجسمانيّة نسأل الله ان  
 يقدر لنا باحسن الوجوه اعلمى ايّتها النفس الزكيّة  
 عند انقطاعك عمّا سوى الله و فراغتك عن شؤون  
 الناسوت يتلأأ على قلبك انوار اللاهوت و اشراقات  
 شمس الحقيقة من افق الجبروت عند ذلك تمتلئ روح  
 القوّة من الله و تتصرّفين كما تشائين هذا هو الحقّ  
 المثبوت و اما تمنّيک خدمة نفوس قدسيّة روحانيّة  
 هذا احسن الآمال و اشرف الخصال طوبى لمن  
 تأيّد به و توفّق به فى مدّة الحياة بغية الحياة الابديّة  
 ثمّ انّك انت ايّتها الحقيقة المنجذبة الى الله بلّغى  
 بملكوت الله بنفثات من روح لانه يؤيّدك  
 كما كان يؤيّد الارواح القدسيّة

فى القرون الأولى

ای یاران عبدالبهاء و بندگان جمال ابھی اکنون  
 که قلب این محزون چون فلك مشحون مستغرق  
 تأثرات گوناگونست بیاد شما افتادم و آرزوی جان  
 چنانست که بیاد یاران دلرا صفائی و جان را روح  
 و ریحانی حاصل گردد زیرا در ظلمات هموم تسلّی خاطر  
 یاران ذکر دوستانست و یاد مقربان درگه حضرت  
 یزدان و چون بیاد شما افتادم نفعه خوشی بمشام آمد  
 و پرتوی روشن در این شب یلدا بر افروخت حمد  
 خدا را که از صرف موهبتش عبادی خلق فرموده  
 که مظاهر حبّ و ولا و مطالع صدق و صفا و مشارق  
 ودّ و وفا هستند یعنی قربانگاه عشق را فدائیان  
 قدیمند و نار عذاب و عقاب را خلیل جلیل همواره  
 بذکر جمال قدم چون بحر مؤاجند و در محافل ذکر  
 الهی بمثابه سراج وهّاج گلشن محبت الله را گل  
 صد برگ خندانند و جنّت ابھی را شجر سبز خرم

ریّان بحر عرفان را صدف پر درّ درّی درخشنده‌اند  
 و مطلع محبّت الله را کوکب ساطع رخشنده  
 بعد از صعود حضرت مقصود روحی لاجبّائه الفداء  
 دمی نیارمیدند و نفسی براحت نکشیدند سر بیالین  
 ننهادند راحت دل و کام جان نجستند دمبدم آرزوی  
 شهادت کبری کردند و همواره منتظر یوم فنا بودند  
 این نفوس سزاوار انتساب آستان مقدّسند و این هیاکل  
 لائق عبودیّت درگاه مقدّس عبدالبهاء شب و روز  
 از درگاه الهی مستدعی آنست که هر يك از یاران  
 آیت رحمن گردند و سبب صلح و سلام عموم  
 شعوب و قبائل و ادیان روح دوستی و راستی  
 و آشتی در جسم امکان بدمند و هیکل  
 ایجاد را برداء موهبت کبری بیاریند  
 و الله هو المؤیّد الموقّق الکریم  
 و علیکم التّحیّة و الثّناء

ص ٣١٢

هو الله

الهي الهى اسالك بتأييداتك الغيبية و توفيقاتك  
الصمدانية و فيوضاتك الرحمانية ان تؤيد الدولة  
العلية العثمانية و الخلافة المحمدية على التمكّن فى الارض  
و الاستقرار على العرش و ان تصون اقليمها عن  
الآفات و تحفظ مركز خلافتها عن الملمات  
اي ربّ صنها فى كهف حفظك و حمايتك  
و احفظها بعين عنايتك و اشملها بلحظات  
رحمانيتك لانهما تحمى البقعة المباركة النوراء  
و تحفظ على وادى سيناء و يمتدّ ظلّ  
حمايتها على رؤس الاحباء  
انك انت المقتدر على  
ما تشاء و انك  
انت القوى  
القدير

ع ع

هو الله

اللهم يا مؤيد كل سلطة عادلة و سلطنة قاسطة على  
العزة الابديه و القدرة السرمديه و البقاء و الاستقرار  
و الثبات و الافتخار ايّد بفيض رحمتك كل حكومة  
تعديل بين رعاياها و كل سلطة ممنوحة منك تحمي  
الفقراء و الضعفاء براياتها اسألك بفيض قدسك و صيب  
فضلك ان تؤيد هذه الحكومة العادلة التي ضربت  
اطناب خبائها على ممالك واسعة شاسعة و اظهرت  
العدالة برهانها فى اقاليمها العامرة الباهرة اللهم ايّد  
جنودها و راياتها و نفذ كلمتها و آياتها و احم حماها  
و راع ذمارها و اذع صيتها و شيع آثارها و اعل  
علمها بقوتك القاهرة على الاشياء و قوتك  
الباهرة فى ملكوت الانشاء انك  
انت مؤيد من تشاء و انك  
انت المقتدر القدير



هو الله

ايتها الوردة المؤمنة المفتحة فى رياض محبة الله  
قد اتى الربيع و فاض الغمام الرفيع بغيث هائل مدرار  
على الشريف و الوضيع و هبت نسيمات الله على رياض  
الملك و الملكوت بروح جديد و اشتدت حرارة  
شمس الحقيقة على كل نبات طيب و شجر لطيف نابت  
فى ارض مباركة من كل اقليم انك انت بما كنت  
وردة العرفان فى جنة الرضوان فاشكرى الله  
و اهتزى طرباً على هذه الفيوضات الرحمانية  
التي هى اعظم موهبة للورد و العصف  
و الريحان و عليك البهاء

ع ع

هو الله

الحمد لله الذى جعل الالفة و المحبة تجلياً من تجليات  
رحمانيته و آية من آيات محبوبيته حتى تنطبع انوار  
الحب فى القلوب الصافية و تشرق شمس الوداد فى

الكينونات الباهرة النورانية و لذلك خلق الممكنات  
 ازواجاً و فتح لدخول الحبّ فى القلوب باباً رتاجاً  
 و جعل تجلّى حبّه فى الصدور سراجاً وهّاجاً و اصلى  
 و اسلم على الحقيقة النورانية و الكلمة الرحمانية  
 الكوكب الساطع و النيّر اللامع سيّد الوجود  
 قدوة الغيب و الشهود سيّد الكونين و نور المشرقين  
 و على ادلائه و مظاهر حكمته و مطالع الهامه اجمعين  
 ثمّ انّ الله سبحانه و تعالى تعلّقت ارادته بجمع الكثرات  
 الى الوحدة و الالقاء فى القلوب كلمة المحبّة حتى تأتلف  
 النفوس و تستأنس القلوب و تستنير الوجوه من  
 ضياء باهر ساطع من كلمة "يحبّهم و يحبّونه" فاقتضت  
 الحكمة البالغة ان تكون كلّ الاشياء مزدوجة  
 و الحقائق ممتزجة و الكينونات متدرّجة الى اعلى مدارج  
 الوحدة و متعارجة الى اعلى مراقى المحبّة كما قال  
 سبحانه و تعالى "سبحان الذى خلق الأزواج كلّها ممّا  
 تنبت الارض و من انفسهم و ممّا لا يعلمون" فلاجل

ذلك النكاح سنّة مسنونة و امر ممدوح ممنوح من  
 الحضرة الرحمانيّة "فمن اتّبعه كان متّبعاً لسنن الانبياء  
 و المرسلين" فبناء على ذلك نتأمّل من الله ان يجعل هذا  
 الزواج سبباً للابتهاج و انشراحاً للصدر و انجذاباً  
 للقلوب و يبارك على العروسين و يهبهما ذريّة صالحة  
 ليكون لهما لسان صدق في الآخرين اللهم  
 يا مؤلّف القلوب و محبّب النفوس و الجامع  
 بين الازواج كلّها حتّى يستأنسا و يأتلفا و يصبحا  
 نفساً واحدة مسعودة في هذه الحياة  
 الأولى و يطلبوا العيشة الراضية في  
 الحياة الأخرى بارك على هذين  
 النفسين بفضلك  
 و رحمتك أنّك انت  
 الكريم الرحيم  
 الوهّاب

هو الله

يا امة الله التى وقفت حياتها لخدمة ملكوت الله  
انى تلوت آيات شكرك لله بما هداك الى سبيل الرب  
طريق النجاة الموصلة الى خيمة العهد خباء الشهادة  
فى عاصمة الملكوت اعلمى حقّ اليقين انّ كلّ حقيقة  
منجذبة بنفحات القدس فى هذا القرن المجيد يفوق  
فحول الرجال الذين مضوا الى القرون الأولى فعليك  
بالجهد البليغ و عليك بالسعى الشديد و عليك بالتضرّع  
و الابتهاال و عليك بالتوجّه و الاتكال الى ملكوت  
الربّ المتعال هيئى نفسك لتكونى كالضيء الساطع  
على اعلى مراكز السواحل تهتدى به السفن الخائفة  
فى ظلمات الغيوم فى غمار البحار ثمّ اكتسبى التعاليم  
الالهية و تعلّمى حقّ التعليم من حضرة ابى الفضل  
و لو تمكثى عدة اشهر هناك و امّا رفيقتك شيعيها الى  
ساحل البحر أو وصلها الى مرسيليا و ارجعى الى  
مصر حتّى تتعلّمى التعاليم اللازمة ثمّ ترجعى الى

امريكا هذا اذا كان ممكناً لك و الا كيفما وجدت  
السبيل مفتوح و التسهيل موجود قولى باسم الله  
و توكلى على الله ولكن تعلمّ التعاليم  
فرض واجب و على

الله التكلان

ع ع

هو الله

ايّها المؤمنون انّ لله ان يمتحن عباده و ليس للعبد ان  
يتمحن عبداً مخلصاً لله فو ربّي انّ طير الروح يرفرف  
فى هواء التقديس ولكن اهل الآمال لهم تحيّر فى  
المال و يذهب الفخّ تحت التراب و لا يحصل الثواب  
بل جعلوا ذكر دون العبوديّة فحّا لهذا الطير الطائر فى  
الفضاء الروحانى و انّ عبدالبهاء متضرّع الى ملكوت  
الابهى و ليس شى يخفى اعلموا انّ كينونتى عبدالبهاء  
و ذاتى عبدالبهاء و حقيقتى عبدالبهاء و ذروتى  
العليا عبدالبهاء و غايتى القصى عبدالبهاء و ليس

لی شأن الآ عبودیة البهاء و لیس لی مقام الآ الخضوع  
 و خدمة احباء الله و لم یصدر من قلمی الآ اننی عبد  
 البهاء و ابن البهاء و رقیق البهاء و بهذا افتخر  
 بین الملا لانّ عبودیة البهاء جوهرة بدیعة  
 نورا توقد و تضى على اكلیل العزة  
 الابدیة البهّاج هذا شأنی و مقامی  
 و انا عبدالبهاء و ابن البهاء  
 و علیکم التحیة و الشناء

ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان از وقتی که در سبیل الهی بکمال  
 توجّه و تضرّع و خلوص آرزوی خدمت شجره مبارکه  
 کبریاء نمودید و بجهت نشر نفحات الله بآن دیار  
 رحلت فرمودید تا بحال سه مکتوب مفصّل مرقوم  
 و ارسال گردید و این مکتوب چهارمست  
 در مکتوب اخیر اکثر مسائل آنجنابرا جواب مرقوم

نموده بودیم و اگر چنانچه فتوری واقع از کثرت  
 مشاغل و غوائل و مصائب و بلا یاست علی الخصوص  
 هجوم اهل جفا اگر بدانید که بچه درجه در تعرّضند  
 و چه قدر فساد و فتنه مینمایند البتّه معذور میدانید  
 کتاب ایقان را جناب علیقلیخان ترجمه نمود  
 و بهمراهی ایشان ارسال گشت که در آن ارض طبع  
 شده نشر گردد اشغال این عبد بدرجه که وصف  
 ندارد دقیقه آرام ندارم و آنی راحت نجوم فرصت  
 تنفس نیست و نهایت تحیر است که باین قسم جمیع  
 امور اداره میگردد و تمشیت داده میشود هویت  
 قلب شب و روز در نهایت تضرّع و ابتهال است  
 و طلب تأیید و توفیق بجهت احبّاء مینماید  
 ای ثابت بر پیمان آنچه مقتضای وفا در مقابل عنایات  
 جمال کبریا بود الحمد لله مجری نمودید و ما فوق  
 طاقت کوشیدید و راحت و آسایش و فراغت و نعمت  
 و تجارت و خانمانرا بکلی ترك نمودید و بآن اقلیم

شتافتید در محافل نعره زدید و در مجالس اقامه حجّت  
 و برهان کردید تأثیر این نفس پاک صد هزار سال  
 باقی ماند و مشام ثابتان را معطر نماید  
 در خصوص آنچه جفاکاران نسبت باین عبد اشتها  
 داده‌اند که این عبد را ادّعائی و یا خود دعوائی مقامی  
 در یکی از مکاتیب مرقوم "انّ العبودیّة المحضه و الرقیّة  
 البحتة فی العتبة المقدّسة هی تاجی الوهّاج و اکلیلی  
 الجلیل هذه لمنقبتی العظمی و سدرتی المنتهی  
 و مسجدی الاقصی و جنّتی المأوی" این صریح بیان  
 و اثر خامه و بنان این عبد است لا ابتغی شأناً غیر هذا  
 الشّأن البدیع و لا مقاماً غیر مقام التبتّل و التضرّع  
 العظیم از بدایت صعود تا الی الآن فریاد "روحی  
 لاحبّائه الفداء" از لسان و بنان این عبد در جمیع آفاق  
 منتشر و آوازه عبودیت این مظلوم شرق و غرب را  
 احاطه نموده و هادم بنیان باثر خامه و مهر خویش  
 از کمال نادانی هر ادّعائی نموده و موجود که میگوید



"قد ظهر شمس الله الاكبر و كلّ شمس عنده من كلّ  
صغير اصغر" با وجود این نعره بلند نموده که عبدالبهاء  
مصدق من ادّعی قبل الالف است لهذا مورد  
فسوف یبعث الله علیه من لا یرحمه باید بشود  
باری الحمد لله نفوس مقدّسه ابرار که کاشف اسرارند  
در نزدشان حقیقت حال آشکار این عبد تا بحال خود را  
غصن اعظم ننامیده بلکه عبدالبهاء خوانده نهایت  
شاید در موردی نادر بلکه اندر ابن البهاء از قلم  
جاری گشته که این نیز نظر بحکمتهای بالغه بود  
و الا من خود را عبد عبید او میشناسم و اطوار و گفتار  
و کردار این عبد شاهد این مقال باری آنچه خواسته  
بودید در جواب آن شخص در نفس ورقه مرقوم  
گردید و ارسال گشت این اذکار بهانه اشرار است  
و الا جمیع میدانند که این عبد را نفسی و نفسی  
و هوسی جز عبودیّت آستان مقدّس نبوده و نیست  
بقوّه عبودیّت خدمت امر الله نمودم تا بنور عبودیّت

آفاق روشن شد و برائحه طیبه گلشن عبودیت مشام  
 عالم معطر گردید اینست برهان باهر و سیف شاهر  
 و اکیلل ساطع این عبد من شاء فلیصدق و من  
 شاء فلینکر انّی بفضل ربّی ثابت علی هذا الصراط  
 المستقیم و بتأییده غنی عن العالمین بگو ای بیچارگان  
 عبودیت عبدالبهاء آفاق را منجذب نموده و صیت  
 رقیّتش جهانگیر گشته و محویت و فنایش مثل آفتاب  
 مشهور اقطار شده

"قصد آن دارند این گل پاره‌ها

از حسد پوشند این فقر و فنا"

هیئات هیئات عنقریب قرین ناله و حنین گردند  
 و در خسران مبین افتند ویل للمکذّبین ثمّ ویل  
 للمکذّبین ثمّ ویل للمکذّبین و عليك التحیة و الثناء  
 تلغرافاً رجوع شما را اجازت دادم ولی اگر ممکن  
 اوّل بارض مقدّس وارد بعد بمصر عازم  
 شوید بهتر است ع ع

هو الله

ايّتها المتيقّظة بنسمة الله و المهتزة بنفحات الله  
 قد اطّلت بمضمون نميقتك الغراء و فرح قلبي بمضامينه  
 التي دلّت على الخضوع و الخشوع الى الملكوت الاعلى  
 يا امة الله اعلمى بانّ البلاء عطاء لى من ربّي و انّ  
 المصائب مواهب بعبدالبهاء و انّ السجن فردوسى  
 الاعلى و حديقتى الغناء و انّ السلاسل و الاغلال  
 قلائد العقيان و عقود الياقوت و المرجان فى عنق  
 عبدالبهاء و انّ الصليب حبيبي فى سبيل البهاء و الكبول  
 اثر لقبولى فى عتبة البهاء هذا منتهى آمالى و غاية بغيتى  
 و فرح قلبي و بشارة نفسى و سرورى و طربى  
 و انّى اسأل الله بان يهيأ لى هذه المنحة الكبرى و يقدر  
 لى شرب كأس الفداء او سمّ نقيع الردى او الوقوع  
 فى بحور متلاطم لا قرار لها او الوقوع فى صحراء  
 لا نهاية لها و اقول ربّ ربّ قدر لى كلّ هذا فى  
 سبيلك و ارزقنى هذه الموهبة الكبرى فى محبتك

اعلمى يا امة الله انّ جميع المسائل المذكورة فى  
الانجيل من عجائب المسيح انّها كلّها لها تفاسير  
و تأويل لا يعلمها الاّ كلّ سميع و بصير  
يا امة الله توجّهى الى ملكوت الابهى و اطلبى  
تأييد روح القدس عند ذلك فسترى كلّ كتب و زبر  
و يؤيّدك الله على ذلك بتأييد من روح قدسه و بلّغى تحيّىتى  
و ثنائى على امة الله الّتى لا انساها ابداً و اذكرها دائماً  
هلن برون و قبلى نجلها الصغير الجميل من قبل  
عبدالبهاء و من هذا الطرف كلّ الورقات  
النوراء يصلّين عليك و يدعين لك بالتأييد  
و التوفيق و عليك

التحيّة و الثناء

ع ع

هو الله

اى ياران دلجوى خوشخوى مه روى خوشبوى من  
جناب حاجى نياز بوصول مصر زبان باوصاف

و محامد آن یاران گشود چندان تعریف و توصیف  
از انجمن فارسیان نمودند که دل و جان را مسرت  
بی پایان بخشود از جمله اوصاف اینست که انجمن  
فارسیان چنان روشن است که محفل روحانیان است  
و مجمع یزدانیان بهشت برین است و صورت و نقشه  
مجامع علیین احبابش بآتش محبة الله رخ افروخته  
و پرده احتجاب محرومان سوخته آیات توحید  
در ترتیل است و جنود الهام از ملکوت ابھی در تنزیل  
نعره یا بهاء الابهی بلند است و جلوه ملاً اعلی مشهود  
و بیمانند زلزله کشور هند است و ولوله آن اقلیم  
بیمثل و مانند عنقریب جلوه بیشتر نماید و نداء بلندتر  
گردد و اشراق روشنتر شود و صیت بلندتر گردد  
باری از این حوادث جناب حاجی نهایت سرور  
و شادمانی و روح و ریحان روحانی حاصل گردید  
و سزاوار شکرانه است ای احبای فارسیان امید  
دارم که آنآ فآناً در مراتب روحانیّه ترقّی و تدرّج نمائید

شعله بیشتر زنید و نعره بلندتر بر افرازید محفل محبت  
 بیارائید و بر انجمن روحانیان بیفزائید نام فارسیان را  
 در ملکوت ابھی بلند کنید و صیت یزدانیان را  
 در شرق و غرب منتشر فرمائید جانتان خوش باد  
 ای یزدان پاك این فارسیان یاران دیرینند و دوستان  
 قدیم آواره بودند و سرگردان و بیسر و سامان حال  
 که در پناه خود جا بخشیدی و الطاف بی پایان روا داشتی  
 معتکف کوی خویش نمودی و دل داده روی خویش  
 و با بهره از خوی خویش این جانهای پاك را تابناک کن  
 و در اعلیٰ غرف افلاک منزل و مأوی بخش ظهیر  
 و نصیر شو و شهریاران کشور اثر فرما  
 تا هر يك در افق وجود تابنده اختری  
 گردند و از گنج محبت و هدایت دیهیم  
 و افسری جویند توئی مقتدر توئی  
 توانا و توئی شنونده و بینا

هو الله

ای منادی پیمان آنچه که بجناب میرزا احمد مرقوم  
نموده بودید ملاحظه گردید از ریاض معانی آن نفعه  
خوشی استشمام شد و از هویت کلمات مضمون لطیفی  
استنباط گشت و آن عبودیت آستان مقدّس است  
و بذل دل و جان در سبیل جانان طوبی لك ثمّ طوبی لك  
مقصود از ذبح و قربانی در کور حضرت خلیل  
مقام فدا بود نه مراد قصّابی و خونریزی  
این سرّ فداست و سرّ فدا معانی بیحد و شمار دارد  
از جمله فراغت از نفس و هوی و جان فشانی در سبیل  
هدی و انقطاع از ما سوی الله و از جمله محویت و فناء  
دانه و ظهور در شجر و ثمر بجمیع شئون فی الحقیقه آن  
دانه خود را فدای آن شجره نموده زیرا اگر دانه  
بحسب ظاهر متلاشی نشود آن شجر و آن شاخ و آن  
ثمر و آن ورق و آن شکوفه در حیّز وجود تحقّق نیابد  
و از جمله معنی سرّ فدا اینست که نقطه حقیقت بجمیع

شئون و آثار و احکام و افعال در مظاهر کلی و جزئی  
ظاهر و مشهود و عیان گردد یعنی نفوس مستفیض  
از اشراقات او شوند و قلوب مستشرق از انوار او  
و این سرّ فدا بحسب مراتب در هر حقیقتی از حقائق  
مقدّسه و کینونات علویّه و مظاهر اشراقیه مشهود  
و واضح گردد کلّ ذبیح هستند و کلّ فدائیان سبیل  
الهی و کلّ بقربانگاه عشق شتافتند لهذا اسحق  
و اسمعیل هر دو ذبیحند بلکه جمیع بندگان الهی و این  
مقامی از مقاماتست که از لوازم نجوم توحید است  
و از این گذشته در مقام توحید اسمعیل و اسحق حکم يك  
وجود دارند عنوان هر يك بر دیگری جائز است  
و اما در توراة ذکر اسحق است و همچنین در احادیث  
حضرت رسول نیز ذکر اسحق هست و ذکر  
اسمعیل هر دو و این عبد ذکر اسمعیل را نموده بحسب  
اصطلاح قوم چون در السن و افواه اهل فرقان ذکر  
اسمعیل است لهذا باین مناسبت در ضمن بیان احبّای



الهی را هر يك كه با اسمعيل موسومند باين

مقام اعزّ اعلى دلالت كرد

و عليكم التحيّة و الشاء

ع ع

هو الله

ايّتها المنتبهة الى فناء الدنيا اعلمى انّ هذه الدار

الفانية ضاقت على الارواح و لو طابت بها الاجسام

لانّ الروح الهى سماوى روحانى لاهوتى طير لا يسعه

قفس الناسوت بل لا زال يحنّ الى رياض اللاهوت

و جناحه الانجذاب الى الله و الاعمال الصالحة

و اتّباع تعاليم الله و التمسك بدين الله

و عليكم التحيّة و الشاء

ع ع

هو الله

ايّها المهتدى بنور الملكوت قد اطلعت بايمانك

و ايقانك و ثبوتك على هذا الصراط المستقيم الحقّ

اقول لك كما قال المسيح له المجد "المدعون كثيرون  
والمختارون قليلون" اذا اعلم قد خصصك الله بالهداية  
من بين المدعوين و اختارك للدخول فى ملكوته  
العظيم و نور وجهك بنور يتلأأ فى سمائه الرفيع  
اطمنن بفضل مولاك و قم على خدمة ربك و لا تقتنع  
بالناسوت و اطلب عزّة الملكوت لانّ هذه هى  
الموهبة الكبرى بين العالمين و بلغ تحيّي الى قرينتك  
المحترمة و بشرها بفضل ربّها الكريم و اما  
الحضور الى هذه البقعة المباركة فمحدور فيه الآن  
و فى الاستقبال يحصل المنى ان شاء الله و اراد  
و عليك التحيّة و الشناء

ع ع

هو الله

ايّتها المنجذبة الى نور الميثاق اعلمى انّ ملائكة  
السماء يصلّين عليك بما اقبلت الى ملكوت الله و الملائكة  
الاعلى تبشرك بالموهبة الكبرى و عبدالبهاء يهنّئك

بالهداية العظمى حبّذا هذا المقام الكريم الّذى قدّر  
 الله لك فى هذا العصر المجيد يا امة الله تعلّمى  
 اللسان الفارسى و اللسان العربى ولكن اجتهدى فى  
 نشر نفحات الله و قولى لك الحمد يا الهى بما انعمت  
 عليّ بفضلك و جودك و هديتنى الى ملكوتك  
 و سقيتنى كأس هدايتك و ظلّلت عليّ شجرة  
 وحدانيتك انك انت الكريم انك انت الرحيم  
 الهى ثبتنى على عهدك و اجعلنى مستقيمة فى حبّك  
 و نجّنى من كلّ افتتان شديد ربّ ربّ اجعلنى  
 فداءً لامائك و شهيداً فى سبيلك  
 و خاضعاً خاشعاً لخلقك و محبباً  
 لجميع عبادك و خادماً للسلم  
 العالم و الصلح و الحبّ  
 و الامان انك انت  
 الكريم المتعال

ص ٣٣٣

هو الله

ايتها المؤمنة بوحداية الله اعلمى انه لا ينفع الانسان  
الا حبّ الرحمن و لا ينور قلب الانسان الا الشعاع  
الساطع من ملكوت الله دعى كلّ فكر و اتركى  
كلّ ذكر و احصرى الافكار فيما يرتقى به الانسان  
الى سماء موهبة الله و يطير به كلّ طير ملكوتى الى  
الاج الرفيع مركز العزة الابدية فى عالم الامكان  
و عليك التحية و الشاء

ع ع

هو الله

ايتها المنشرحة الصدر بانوار الملكوت اعلمى انّ  
الحكمة الالهية اقتضت ظهور الامتحان و الافتتان فى  
عالم الامكان و لا يكاد يتمّ امر فى الوجود من غثّه  
و ثمينه و حقيقه و خطيره الا بالامتحان فلو كان ابواب  
الراحة و الغنى مفتوحة على وجه حوارى المسيح من  
اين كان يظهر خلوص بطرس الحوارى من خباثة

يهودا الاسخر يوطى اّما ظهر فضائل الاوّل و رذائل  
 الثانى بسبب الامتحان و الافتتان فهذا من جملة حكم  
 ظهور الامتحان فى عالم الانسان ولكن سيغنيكم الله  
 من كنز ملكوته العظيم و هذا كنز لا يفنى  
 و اّما كنوز الدنيا حسرات على اهلها فى عاقبة الحياة  
 بتأسّف شديد و اسأل الله ان يكشف الغطاء  
 و يظهر لك الحقيقة البسيطة الكلّيّة  
 المقدّسة عن عرفان اهل الاوهام  
 و عليك التحيّة و الثناء

ع ع

هو الله

ايّتها المنجذبة الى جمال الله انّى قرأت تحريك البليغ  
 و ابتهجت قلباً بمضمونه اللطيف لانه دّل على خلوصك  
 فى امر الله و تعلق قلبك بكلمة الله و خدمتك فى  
 كرم الله يا امة الله اعلمى و اطمئنّى بانّ روح  
 القدس فى هذا العصر المجيد يعلم كلّ نفس خالص

مؤمن موقن منجذب الى ملكوت الربّ العظيم  
و اتى اخاطبك بقلب طافح بمحبّة الله و اسأل الله ان يقدر  
لك غاية المنى و شرف اللقاء و يجعلك خادمة صادقة  
فارغة عمّا سواه حتّى تخدمى فى كرمه العظيم و يهدى  
ابنيك الى صراطه المستقيم فسوف تنظرين بانّ تعاليم  
الله شاعت فى تلك الاقطار بنفثات من روح القدس  
و نفحات من رياض الملكوت انّ هذا لبشارة عظمية  
لك و لاماء الرحمن و رجال الله فى ذلك الاقليم الواسع  
و عليك التحية و الثناء ع ع

هو الله

اللهم يا واهب العطاء و يا كاشف الغطاء و يا ذا الرحمة التى  
سبقت الاشياء اسألك بنور وجهك الكريم  
و صاحب الخلق العظيم ان تقدر لعبدك المتجرّد عن  
شئون الهوى النفس الزكيّة الراضية بالقضاء الفوز  
بمشاهد الكبرياء فى الآخرة و الأولى و اجعله آية  
الهدى و راية التقوى و ملحوظاً بلحاظ اعين الرحمانية

يا ذا الاسماء الحسنی انک انت الکریم الرحیم و انک  
انت الفضال العليم الحکیم

---

این مجموعه را جناب آقا شیخ فرج الله طبع و نشر فرموده  
فی الحقیقه در آنچه باید و شاید قصور ننموده از حق  
تأیید او را میطلبم ع ع

بتوفیق الله تعالی و تأییده این مجموعه عظیمه نفیسه که حاوی  
مطالب عالیه روحانیّه و کاشف مسائل علمیه الهیّه میباشد  
حسب الاذن مبارک وقتی که اقطار مصریّه را مشرف  
و منور فرموده بودند در مطبعه "کردستان العلمیه"  
که منسوب باین عبد فانی که مدعو "بفرج الله زکی  
الکردی" میباشد در سنه ۱۳۳۰ هجریّه با سعی  
و جهد کلی این عبد در ترتیب و تصحیحش  
علی قدر الامکان بزبور طبع رسید

تمّ

---

لیعلم انّ حقوق طبع هذه المجموعة محفوظة لطابعه المذكور